

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

تفسیر جوان

(برگرفته از تفسیر نمونه)

جز ۱۹ جلد ۱۹

۱۹

با نظارت: حضرت آیه الله مکارم شیرازی

با اهتمام: دکتر محمد بیستونی

الْإِهْدَاءِ

إِلَى سَيِّدِنَا وَنَبِيِّنَا مُحَمَّدٍ
رَسُولِ اللَّهِ وَ خَاتَمِ النَّبِيِّينَ وَ إِلَى مَوْلَانَا
وَ مَوْلَى الْمُؤَحِّدِينَ عَلَى أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ وَ إِلَى بَضْعَةِ
الْمُصْطَفَى وَ بِهِجَةِ قَلْبِهِ سَيِّدَةِ نِسَاءِ الْعَالَمِينَ وَ إِلَى سَيِّدَتِي
شَبَابِ أَهْلِ الْجَنَّةِ، أَلْسِبْطَيْنِ، الْحَسَنِ وَ الْحُسَيْنِ وَ إِلَى الْأَيْمَةِ التَّسْعَةِ
الْمَعْصُومِينَ الْمُكَرَّمِينَ مِنْ وَلَدِ الْحُسَيْنِ لِأَسِيْمَا بَقِيَّةِ اللَّهِ فِي الْأَرْضِينَ وَ وَارِثِ عُلُومِ
الْأَنْبِيَاءِ وَ الْمُرْسَلِينَ، الْمَعْدُ لِقَطْعِ دَابِرِ الظُّلْمَةِ وَ الْمُدْخِرِ لِأَحْيَاءِ الْفَرَائِضِ وَ مَعَالِمِ الدِّينِ ،
الْحُجَّةِ بْنِ الْحَسَنِ صَاحِبِ الْعَصْرِ وَ الزَّمَانِ عَجَّلَ اللَّهُ تَعَالَى فَرَجَهُ الشَّرِيفَ فَيَا مُعِزَّ
الْأَوْلِيَاءِ وَيَا مُدِلَّ الْأَغْدَاءِ أَيُّهَا السَّبَبُ الْمُتَّصِلُ بَيْنَ الْأَرْضِ وَ السَّمَاءِ قَدْ مَسَّنَا
وَ أَهْلَنَا الضُّرُّ فِي غَيْبَتِكَ وَ فِرَاقِكَ وَ جِئْنَا بِبِضَاعَةٍ
مُرْجَاةٍ مِنْ وَلَانِكَ وَ مَحَبَّتِكَ فَأَوْفِ لَنَا الْكِيلَ مِنْ مَنَّكَ وَ
فَضْلِكَ وَ تَصَدَّقْ عَلَيْنَا بِنَظَرَةٍ رَحْمَةٍ مِنْكَ
إِنَّا نَرِيكَ مِنَ الْمُحْسِنِينَ

متن تأییدی مرجع عالیقدر حضرت «آیه الله العظمی مکارم شیرازی» در
مورد کتاب «تفسیر جوان» (منبع مطالعاتی و
تحقیقاتی اصلی «روش انس با قرآن»)

بسم الله الرحمن الرحيم

قرآن مجید بالاترین سند افتخار مامسلمانان است و تا کسی با قرآن آشنا نشود، پی
به عظمت آن نخواهد برد و هر قدر آشنایی ما با این کتاب بزرگ آسمانی افزون گردد،
به درجه اهمیت و عظمت آن بهتری می‌بریم، مخصوصاً برای حل مشکلات مسلمین
در دنیای امروز، بهترین راه گشا قرآن است.
به همین دلیل شایسته است نسل جوان پرومندا روزبه روز با این کتاب آسمانی
آشنا تر گردد، نه فقط به «خواندن» و «قرائت» و «حفظ» آن، بلکه به «محتوا و معنای

قرآن، به یقین قرآن مجید می‌تواند صفا و روشنی ویژه‌ای به تمام زندگی آنان بدهد و از آنان افرادی باایمان، شایسته، قوی، شجاع و طرفدار حق بسازد. از آنجا که تفسیر نمونه بحمدالله در میان تمام قشرها نفوذ یافته و تحولی در محیط ما ایجاد کرده است، جناب آقای «دکتر محمد بیستونی» که فردی باذوق و علاقمند به مسائل اسلامی و مسائل جوانان است. ابتکاری به خرج داده و تفسیر نمونه را به صورت فشرده و خلاصه با «سبکی تازه» که به آسانی قابل استفاده برای همه جوانان باشد، درآورده و به گونه‌ای که هم‌اکنون ملاحظه می‌کنید، در اختیار آنان گذاشته است. خداوند این خدمت را از ایشان قبول کند و به همه جوانان عزیز توفیق استفاده از آن را مرحمت فرماید.

ناصر مکارم شیرازی

۷۹/۸/۲۸

متن تأییدیة حضرت آیت الله خزعلی مفسر و حافظ کل قرآن کریم

بسم الله الرحمن الرحيم

هر زمانی را زبانی است یعنی در بستر زمان خواسته‌هایی نو نو پدید می‌آید که مردم آن دوران خواهان آنند. با وسایل صنعتی و رسانه‌های بی‌سابقه خواسته‌ها مضاعف می‌شود و امروز با اختلاف تمدن‌ها و اثرگذاری هریک در دیگری آرمان‌های گوناگون و خواسته‌های متنوع ظهور می‌یابد بر متفکران دوران و افراد دلسوز خود ساخته در برابر این هنجارها فرض است تا کمر خدمت را محکم ببندند و این خلأ را پر کنند همان‌گونه که علامه امینی با الغدیرش و علامه طباطبایی با المیزانش. در این میان نسل جوان را باید دست گرفت و بر سر سفره این پژوهشگران نشاند و رشد داد. جناب آقای دکتر محمد بیستونی رئیس هیئت مدیره مؤسسه قرآنی تفسیر جوان به فضل الهی

این کار را بعهده گرفته و آثار ارزشمند مفسران را با زبانی ساده و بیانی شیرین، پیراسته از تعقیدات در اختیار نسل جوان قرار داده علاوه بر این آنان را به نوشتن کتابی در موضوعی که منابع را در اختیارشان قرار داده دعوت می‌کند. از مؤسسه مذکور دیدار کوتاهی داشتیم، از کار و پشتکار و هدفمند بودن آثارشان اعجاب و تحسینم شعله‌ور شد، از خداوند منان افاضه بیشتر و توفیق افزونی برایشان خواستارم. به امید آنکه در مراحل غیرتفسیری هم از معارف اسلامی درهای وسیعی برویشان گشاده شود.

آمین رب العالمین .

۲۱ ربیع‌الثانی ۱۴۲۵

۲۱ خرداد ۱۳۸۳

ابوالقاسم خزعلی

✽ ویژگی‌ها و مزایای کتاب "تفسیر جوان"

- ۱- درج قول برتر و حذف اقوال متعدد در بیان تفسیر آیات.
- ۲- حفظ اصالت مطالب و مفاهیم ارائه شده در اصل تفسیر.
- ۳- خلاصه نمودن جملات طولانی در قالب عبارات کوتاه‌تر و ساده‌تر.
- ۴- اعراب‌گذاری آیات و روایات به منظور سهولت حفظ کردن آنها.
- ۵- استفاده از سه خط تحریری برای آیات، ترجمه و تفسیر، به منظور مطالعه روان آنها.
- ۶- درج ترجمه روان و تفسیر هر آیه به صورت مستقل، به جز در آیاتی که با هم ارتباط تنگاتنگ دارند.
- ۷- تیرگذاری و تدوین مطالب کتاب به سبک کتاب‌های آموزشی به منظور تدریس آسان در جلسات تفسیر قرآن.
- ۸- انتشار در قطع کوچک به منظور استفاده از اوقات فراغت روزانه و سهولت قرار گرفتن در جیب.
- ۹- قیمت ارزان کتاب به منظور خرید همگان خصوصاً جوانان عزیز و انس بیشتر جامعه با قرآن کریم.

محمد بیستونی

تهران - پائیز ۱۳۸۳

﴿۲۱﴾ وَقَالَ الَّذِينَ لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا لَوْلَا أُنْزِلَ عَلَيْنَا الْمَلَائِكَةُ أَوْ نَرَى رَبَّنَا لَقَدِ اسْتَكْبَرُوا فِي أَنْفُسِهِمْ وَعَتَوْا عُتُوًّا كَبِيرًا

و آنها که امیدی به لقای ما ندارند (ورستخیز را انکار می کنند) می گویند: چرا فرشتگان بر ما نازل نمی شوند؟ و یا پروردگارمان را با چشم خود نمی بینیم؟ آنها درباره خود تکبر ورزیدند و طغیان بزرگی کردند.

«عُتُو» به معنی خودداری از اطاعت و سرپیچی از فرمان توأم با عناد و لجاج است.

ادعاهای بزرگ مشرکین

به فرض این که ما بپذیریم پیامبر هم می تواند همچون ما زندگی عادی داشته باشد اما این قابل قبول نیست که پیک وحی تنها بر او نازل شود و ما او را نبینیم چه مانعی دارد فرشته آشکار شود و بر نبوت او صحه بگذارد و یا قسمتی از وحی را در حضور ما بازگو کند. و یا خدا را با چشم ببینیم که جای هیچ شک و شبهه ای برای ما باقی نماند؟ این ها است

که برای ما سؤال انگیز است و این‌ها است که مانع از پذیرش دعوت محمد می‌شود .
 مهم این است که قرآن این بهانه‌جویان را به عنوان « لَا يَرْجُونَ لِقَاءَنَا » توصیف می‌کند که
 نشان می‌دهد سرچشمه این گفتارهای بی‌اساس، عدم ایمان به آخرت و عدم مسئولیت در
 برابر خدا است .

﴿ ۲۲ ﴾ يَوْمَ يَرَوْنَ الْمَلَائِكَةَ لَا بُشْرَىٰ يَوْمَئِذٍ لِلْمُجْرِمِينَ وَيَقُولُونَ حِجْرًا مَحْجُورًا

(آن‌ها به آرزوی خود می‌رسند) اما روزی که فرشتگان را می‌بینند روز بشارت مجرمان
 نخواهد بود (بلکه روز مجازات و کیفر آنان است) و می‌گویند ما را امان دهید ما را معاف دارید.
 واژه « حِجْر » در اصل به منطقه‌ای گفته می‌شود که آن را سنگ‌چین (تحجیر) کرده و
 ممنوع‌الورود می‌ساختند و اگر می‌بینیم « حجر اسماعیل » را « حجر » می‌گویند به خاطر
 دیواری است که اطراف آن کشیده شده و جدا گردیده است ، عقل را نیز « حِجْر » می‌گویند ،
 چون انسان را از کارهای خلاف منع می‌کند ، لذا در آیه ۵ سورة فجر می‌خوانیم :

هَلْ فِي ذَلِكَ قَسَمٌ لِّذِي حِجْرٍ: آیا در این سخن ، سوگند قانع کننده‌ای برای صاحبان عقل وجود دارد ؟ .
 اما جمله « جَجْرًا مَحْجُورًا » اصطلاحی بوده است در میان عرب که وقتی به کسی برخورد می‌کردند که از او می‌ترسیدند برای گرفتن امان این جمله را در برابر او می‌گفتند .
 بنابراین معنی جمله مزبور این است « امان می‌خواهم امانی که برگشت و تغییری در آن نباشد » .

آری در آن روز از دیدن فرشتگان خوشحال نخواهند شد ، بلکه چون نشان‌های عذاب را همراه مشاهده آنان می‌بینند به‌قدری در وحشت فرومی‌روند که همان جمله‌ای را که در دنیا به هنگام احساس خطر در برابر دیگران می‌گفتند بر زبان جاری می‌کنند : وَ يَقُولُونَ جَجْرًا مَحْجُورًا » .

ولی بدون شک نه این جمله و نه غیر از آن اثری در سرنوشت محتوم آن‌ها ندارد چرا که آتشی را که خود افروخته‌اند خواه و ناخواه دامانشان را می‌گیرد و اعمال زشتی را که انجام

داده‌اند در برابرشان مجسم می‌گردد و خود کرده را تدبیر نیست .

﴿۲۳﴾ وَ قَدِمْنَا إِلَىٰ مَا عَمِلُوا مِنْ عَمَلٍ فَجَعَلْنَاهُ هَبَاءً مَنْثُورًا

و ما به سراغ اعمالی که آن‌ها انجام دادند می‌رویم و همه را همچون ذرات غبار پراکنده در هوا می‌کنیم .

واژه «عمل» به طوری که راغب در مفردات گفته به معنی هرکاری است که با قصد انجام می‌گیرد ، ولی فعل ، اعم از آن است ، یعنی به کارهایی که با قصد یا بی قصد انجام می‌گیرد به هر دو اطلاق می‌شود .

جمله « قَدِمْنَا » از ماده « قَدُمَ » به معنی « وارد شدن » یا « به سراغ چیزی رفتن » است و در این جا دلیل بر تأکید و جدی بودن مطلب است ، یعنی مسلماً و به طور قطع تمام اعمال آن‌ها را که با توجه و از روی اراده انجام داده‌اند هر چند ظاهراً کارهای خیر باشد ، به خاطر شرک و کفرشان همچون ذرات غبار در هوا محو و نابود می‌کنیم .

آفات اعمال صالح

واژه «هَبَاءٌ» به معنی ذرات بسیار ریز غبار است که در حال عادی، ابتداً به چشم نمی آید، مگر زمانی که نور آفتاب از روزنه یا دریچه ای به داخل اطاق تاریکی بیفتد و این ذرات را روشن و قابل مشاهده سازد.

این تعبیر نشان می دهد که اعمال آنها به قدری بی ارزش و بی اثر خواهد شد که اصلاً گویی عملی وجود ندارد، هرچند سالیان دراز تلاش و کوشش کرده باشند. دلیل منطقی آن هم روشن است، زیرا چیزی که به عمل انسان شکل و محتوا می دهد، نیت و انگیزه و هدف نهایی عمل است، افراد با ایمان، با انگیزه الهی و توحیدی، هدف های مقدس و پاک و برنامه صحیح و سالم به سراغ انجام کارها می روند در حالی که مردم بی ایمان غالباً گرفتار تظاهر ریاکاری و تقلب و غرور و خودبینی هستند و همین سبب بی ارزش شدن اعمال آنها می شود.

﴿ ۲۴ ﴾ أَصْحَابُ الْجَنَّةِ يَوْمَئِذٍ خَيْرٌ مُسْتَقَرًّا وَأَحْسَنُ مَقِيلًا

بهشتیان در آن روز قرارگاهشان از همه بهتر و استراحتگاهشان نیکوتر است .
 « مُسْتَقَرٌّ » به معنی قرارگاه و « مُقِيلٌ » به معنی « محل استراحت در نیمه روز » است (از ماده « قِيلُولَة » به معنی خواب نیمروز آمده است) .

معنی این سخن آن نیست که دوزخیان وضعشان خوب است و بهشتیان وضعشان از آنها بهتر ، زیرا صیغه « افعل تفضیل » گاه در مواردی به کار می رود که یک طرف به کلی فاقد آن مفهوم است و طرف دیگر واجد ، مثلاً در سوره فصلت آیه ۴۰ می خوانیم: « أَفَمَنْ يُلْقَى فِي النَّارِ خَيْرًا مَّنْ يَأْتِي آمِنًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ : آيا کسی که در آتش افکنده می شود بهتر است یا کسی که روز قیامت در نهایت امنیت وارد محشر می شود » .

﴿ ۲۵ ﴾ وَ يَوْمَ تَشْهَقُ السَّمَاءُ بِالْغَمَامِ وَ نُزِّلَ الْمَلَائِكَةُ تَنْزِيلًا

و به خاطر آور روزی را که آسمان بالرها از هم شکافته می شود و فرشتگان نازل می گردند .

آسمان با ابرها شکافته می‌شود

« غَمَام » از « غَمَّ » به معنی پوشاندن چیزی است و از آن جا که ابر آفتاب را می‌پوشاند به آن غمام گفته می‌شود هم‌چنین به اندوه که قلب را می‌پوشاند غَمَّ می‌گویند .
این آیه در حقیقت پاسخی است به درخواست مشرکان و یکی دیگر از بهانه‌جویی‌های آن‌ها زیرا آن‌ها انتظار داشتند خداوند و فرشتگان ، طبق اساطیر و افسانه‌های آنان ، در میان ابرها به سراغشان بیایند و آن‌ها را به سوی حق دعوت کنند ، در اسطوره‌های یهود نیز آمده گاه خداوند در لابلای ابرها ظاهر می‌شد .^(۱)

قرآن در پاسخ آن‌ها می‌گوید : آری فرشتگان (و نه خدا) روزی به سراغ آن‌ها می‌آیند ، اما کدام روز؟ روزی که مجازات و کیفر این بدکاران فرامی‌رسد و بیهوده‌گویی‌های آن‌ها را پایان می‌دهد.

۱- «فی ظلال»، جلد ۶ ، صفحه ۱۵۲ (ذیل آیه مورد بحث) .

اکنون ببینیم منظور از شکافته شدن آسمان با ابرها چیست ؟ با این که می دانیم اطراف ما چیزی به نام آسمان که قابل شکافته شدن باشد وجود ندارد . ممکن است از یک سو پرده های جهان ماده از مقابل چشم انسان کنار برود و عالم ماوراء طبیعت را مشاهده کند و از سوی دیگر کرات آسمانی متلاشی شوند و ابرهای انفجاری آشکار گردند و در لابلای آن ها شکاف هایی نمایان باشد ، آن روز ، روز پایان این جهان و آغاز رستاخیز است ، روز بسیار دردناکی است برای مجرمان بی ایمان و ستمکاران لجوج .

﴿ ۲۶ ﴾ أَلَمْ تَكُ يَوْمَئِذٍ الْحَقُّ لِلرَّحْمَنِ وَكَانَ يَوْمًا عَلَى الْكَافِرِينَ عَسِيرًا

حکومت در آن روز از آن خداوند رحمان است و آن روز ، روز سختی برای کافران خواهد بود .

آری در آن روز که قدرت های خیالی به کلی از میان می روند حاکمیت مخصوص خدا

می شود پناهگاه های کافران می روند فرومی ریزد و قدرت های جبار و طاغوتی محومی شوند، هرچند در این جهان نیز همه در برابر اراده او بی رنگ بودند ولی در این جا ظاهراً زرق و برقی داشتند اما در قیامت که صحنه بروز واقعیت ها، و برچیده شدن مجازها و خیال ها و پندارها است، افراد بی ایمان در برابر مجازات های الهی چه تکیه گاهی می توانند داشته باشند و به همین دلیل آن روز فوق العاده بر آنها سخت خواهد گذشت.

در حالی که برای مؤمنان بسیار سیر و سهل و آسان است.

در حدیثی از ابو سعید خدری نقل شده که وقتی پیامبر آیه «فِي يَوْمٍ كَانَ مِقْدَارُهُ خَمْسِينَ أَلْفَ سَنَةٍ» را که نشان می دهد روز قیام معادل پنجاه هزار سال است تلاوت فرمود، عرض کردم چه روز طولانی و عجیبی است؟

پیامبر فرمود: «وَالَّذِي نَفْسِي بِيَدِهِ إِنَّهُ لَيُخَفَّفُ عَنِ الْمُؤْمِنِ حَتَّى يَكُونَ أَخَفُّ عَلَيْهِ مِنْ صَلَاةٍ مَكْتُوبَةٍ يُصَلِّيَهَا فِي الدُّنْيَا: سوگند به آن کسی که جانم به دست او است که آن روز برای مؤمن

سبک می شود به مقدار مدت یک نماز فريضة که در دنیا انجام می دهد» (۱)

﴿ ۲۷ ﴾ **وَيَوْمَ يَعَضُّ الظَّالِمُ عَلَى يَدَيْهِ يَقُولُ يَا لَيْتَنِي اتَّخَذْتُ مَعَ الرَّسُولِ سَبِيلًا**

و به خاطر بیاور روزی را که ظالم دست خویش را از شدت حسرت به دندان می گردد و

می گوید: ای کاش با رسول خدا راهی برگزیده بودم.

«يَعَضُّ» از ماده «عَضَّ» به معنی گازگرفتن با دندان است و معمولاً این تعبیر در مورد کسانی که از شدت حسرت و تأسف ناراحتند به کار می رود، چنانکه در فارسی نیز ضرب المثل است که فلان کس «انگشت حسرت به دندان می گزید» (ولی در عرب به جای انگشت، دست گفته می شود).

به راستی آن روز را باید «يَوْمَ الْحَسْرَةِ» گفت، چنانکه در قرآن از روز قیامت نیز به

همین عنوان یاد شده است (۳۹ / مریم) چرا که افراد خطاکار خود را در برابر یک زندگی جاویدان در بدترین شرایط می بینند ، درحالی که می توانستند باچند روز صبر و شکیبایی و مبارزه با نفس و جهاد و ایثار ، آن را به یک زندگی پرافتخار و سعادت بخش مبدل سازند . حتی برای نیکوکاران هم روز تأسف است ، تأسف از این که چرا بیشتر از این نیکی

نکردند ؟

﴿ ۲۸ ﴾ يَا وَيْلَتَى لَيْتَنِي لَمْ أَتَّخِذْ فُلَانًا خَلِيلًا

ای وای بر من کاش فلان (شخص گمراه) را دوست خود انتخاب نکرده بودم .
« خلیل » به معنی دوست خاص و صمیمی گفته می شود که انسان او را مشاور خود قرار می دهد .

روشن است که منظور از « فُلَان » همان شخصی است که او را به گمراهی کشانده :
شیطان یا دوست بد یا خویشاوند گمراه .

﴿ ٢٩ ﴾ لَقَدْ أَضَلَّنِي عَنِ الذِّكْرِ بَعْدَ إِجْأَانِي وَكَانَ الشَّيْطَانُ لِلْإِنْسَانِ خَذُولًا

او مرا از یاد حق گمراه ساخت ، بعد از آنکه آگاهی به سراج من آمده بود و شیطان همیشه مخدول کننده انسان بوده است .

« ذِکْر » در جمله بالا معنی وسیعی دارد و تمام آیات الهی را که در کتب آسمانی نازل شده شامل می شود ، بلکه هر چیز که موجب بیداری و آگاهی انسان باشد در آن جمع است . « خَذُول » صیغه مبالغه و به معنی بسیار مخدول کننده است .

نقش دوست در سرنوشت انسان

بدون شک عامل سازنده شخصیت انسان بعد از اراده و خواست و تصمیم او ، امور مختلفی است که از اهم آنها همنشین و دوست معاشر است ، چرا که انسان خواه و ناخواه تأثیرپذیر است و بخش مهمی از افکار و صفات اخلاقی خود را از طریق دوستانش می گیرد ، این حقیقت هم از نظر علمی و هم از طریق تجربه و مشاهدات حسی به ثبوت رسیده است .

این تأثیرپذیری از نظر منطق اسلام تا آن حد است که در روایات اسلامی از پیامبر خدا حضرت سلیمان علیه السلام چنین نقل شده است: «لَا تَحْكُمُوا عَلَى رَجُلٍ بِشَيْءٍ حَتَّى تَنْظُرُوا إِلَى مَنْ يُصَاحِبُ، فَإِنَّمَا يُعْرِفُ الرَّجُلُ بِأَشْكَالِهِ وَ أَقْرَانِهِ وَ يُنْسَبُ إِلَى أَصْحَابِهِ وَ أَخْدَانِهِ: درباره کسی قضاوت نکنید تا به دوستانش نظر بیفکنید چرا که انسان بوسیله دوستان و یاران و رفقاییش شناخته می شود.» (۱)

﴿ ۳۰ ﴾ وَقَالَ الرَّسُولُ يَا رَبِّ إِنَّ قَوْمِي اتَّخَذُوا هَذَا الْقُرْآنَ مَهْجُورًا

پیامبر عرضه داشت: پروردگار! این قوم من از قرآن دوری جستند.

خدایا مردم قرآن را ترک کردند

این سخن و این شکایت پیامبر امروز نیز همچنان ادامه دارد، که از گروه عظیمی از مسلمانان به پیشگاه خدا شکایت می برد که این قرآن را به دست فراموشی سپردند،

۱- «سفينة البحار»، جلد ۲، صفحه ۲۷ (ماده صدق).

قرآنی که رمز حیات است و وسیله نجات ، قرآنی که عامل پیروزی و حرکت و ترقی است ، قرآنی که مملو از برنامه‌های زندگی می‌باشد ، این قرآن را رها ساختند و حتی برای قوانین مدنی و جزاییشان دست‌گذاری به سوی دیگران دراز کردند .

﴿ ۳۱ ﴾ وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنٰا لِكُلِّ نَبِيٍّ عَدُوًّا مِّنَ الْمُجْرِمِيْنَ وَ كَفٰى بِرَبِّكَ هٰدِيًا وَ نَصِيْرًا
و این‌گونه برای هر پیامبری دشمنی از مجرمان قرار دادیم ، اما همین بس که خدا هادی و یاور تو است .

گاه از این جمله چنین به نظر می‌رسد که خداوند برای دل‌داری پیامبر می‌گوید : تنها تو نیستی که دشمن داری بلکه برای هر پیامبری دشمنی از سوی ما قرارداد شده و لازمه این سخن استناد وجود دشمنان انبیاء به خدا است که نه با حکمت خدا سازگار است و نه با اصل آزادی اراده انسان‌ها .

در پاسخ باید گفت : تمام اعمال انسان‌ها از یک نظر منتسب به خدا است ، زیرا از ناحیه

او است ، بنابراین وجود این دشمنان را برای انبیاء می توان از این نظر به خدا نسبت داد ، بی آنکه مستلزم جبر و سلب اختیار گردد و به مسئولیت آنها در مقابل کارهایشان خدشهای وارد شود .

در مقابل گل ها ، خارها می روید و در برابر نیکان ، بدان قرار دارند ، بی آنکه مسئولیت هیچ یک از دو دسته از میان برود تا آزمایش الهی در مورد همگان تحقق یابد .

﴿ ۳۲ ﴾ وَقَالَ الَّذِينَ كَفَرُوا لَوْلَا نُزِّلَ عَلَيْهِ الْقُرْآنُ جُمْلَةً وَاحِدَةً كَذَلِكَ لِنُثَبِّتَ بِهِ فُؤَادَكَ وَرَتَّلْنَاهُ تَرْتِيلاً

و کافران گفتند : چرا قرآن یک جا نازل نمی شود ؟ این به خاطر آن است که قلب تو را بر آن محکم داریم و آن را تدریجاً بر تو خواندیم .

واژه ترتیل در قرآن

واژه « تَرْتِيل » از ماده « رَتَل » به معنی منظم بودن و مرتب بودن است ، لذا کسی که

دندان‌هایش خوب و منظم و مرتب باشد ، عرب به او « رَتَّلَ الْأَشْثَانِ » می‌گوید ، روی این جهت ترتیل به معنی پی درپی آوردن سخنان یا آیات روی نظام و حساب گفته شده است . بنابراین جمله « وَ رَتَّلْنَاهُ تَرْتِیْلًا » اشاره به این واقعیت است که آیات قرآن گرچه تدریجاً و در مدت ۲۳ سال نازل شده است اما این نزول تدریجی روی نظم و حساب و برنامه‌ای بوده ، به گونه‌ای که در افکار ، رسوخ کند و دل‌ها را مجذوب خود سازد . در تفسیر کلمه « تَرْتِیْل » روایات جالبی نقل شده که به یکی از آن‌ها ذیلاً اشاره می‌کنیم : در تفسیر « مجمع البیان » از پیامبر چنان نقل شده که به ابن عباس فرمود : إِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَرَتِّلْهُ تَرْتِیْلًا : هنگامی که قرآن را خواندی آن را با ترتیل بخوان .

ابن عباس می‌گوید پرسیدم : ترتیل چیست ؟

پیامبر فرمود : « حروف و کلمات آن را کاملاً روشن ادا کن ، نه همچون خرمای خشکیده (یا ذرات شن) آن را پراکنده کن و نه همچون شعر آن را با سرعت پشت سر هم بخوان ، به هنگام برخورد با

عجایب قرآن توقف کنید و بیندیشید و دل‌ها را با آن تکان دهید و هرگز نباید همت شما این باشد که به سرعت سوره را به پایان رسانید» (بلکه مهم اندیشه و تدبر و بهره‌گیری از قرآن است). (۱)

﴿ ۳۳ ﴾ وَلَا يَأْتُونَكَ بِمَثَلٍ إِلَّا جِئْنَاكَ بِالْحَقِّ وَأَحْسَنَ تَفْسِيرًا

آنها هیچ مثلی برای تو نمی‌آورند مگر این که ما حق را برای تو می‌آوریم و تفسیری بهتر (و پاسخی دندان‌شکن که ناچار به تسلیم شوند).

«آنها هیچ مثلی برای تو نمی‌آورند و هیچ بحث و سخنی را برای تضعیف دعوت تو طرح نمی‌کنند مگر این که ما سخن حقی را که دلایل سست آنها را درهم می‌شکنند به قاطع‌ترین وجهی به آنها پاسخ می‌گوئید در اختیار تو می‌گذاریم و تفسیر بهتر و بیانی جالب‌تر برای تو می‌گوییم».

۱- «مجمع البیان»، ذیل آیه مورد بحث.

﴿۳۴﴾ الَّذِينَ يُحْشَرُونَ عَلَىٰ وُجُوهِهِمْ إِلَىٰ جَهَنَّمَ أُولَٰئِكَ شَرُّ مَكَانًا وَأَصْلُ سَبِيلًا
 آن‌ها که بر صورت‌هایشان به سوی جهنم محشور می‌شوند بدترین محل را دارند و گمراه‌ترین افرادند.

از آن‌جا که این دشمنان کینه‌توز و شرکان متعصب و لجوج بعد از مجموعه ایرادات خود چنین استنتاج کرده بودند که محمد و یارانش با این صفات و این کتاب و این برنامه‌هایی که دارند بدترین خلق خدایند (العیاذ بالله) و چون ذکر این سخن با کلام فصیح و بلیغی همچون قرآن تناسب نداشت در این آیه خداوند به پاسخ این سخن می‌پردازد بی‌آن‌که اصل گفتار آن‌ها را نقل کند.

آری نتیجه برنامه‌های زندگی انسان‌ها در آن‌جا روشن می‌شود، گروهی قامت‌هایی همچون سرو دارند و صورت‌های درخشانی همچون ماه، با گام‌های بلند به سرعت به سوی بهشت می‌روند، در مقابل جمعی به صورت بر خاک افتاده و فرشتگان عذاب آن‌ها را

به سوی جهنم می‌کشانند ، این سرنوشت متفاوت نشان می‌دهد چه کسی
گمراه و شرّ بوده و چه کسی خوشبخت و هدایت یافته ؟

﴿ ۳۵ ﴾ وَ لَقَدْ آتَيْنَا مُوسَى الْكِتَابَ وَ جَعَلْنَا مَعَهُ أَخَاهُ هَارُونَ وَزِيراً

ما به موسی کتاب آسمانی دادیم و برادرش هارون را برای کمک همراهش ساختیم .
زیرا آن‌ها برنامه سنگینی برای مبارزه در برابر فرعونیان بردوش داشتند و می‌بایست ،
این کار انقلابی مهم را با کمک یکدیگر به ثمر بنشانند .

﴿ ۳۶ ﴾ فَقُلْنَا اَنْهَبَا اِلَى الْقَوْمِ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِآيَاتِنَا فَذَمَّرْنَاهُمْ تَذْمِيراً

و گفتیم به سوی این قوم که آیات ما را تکذیب کردند بروید (اما آن‌ها به مخالفت برخاستند)
و ما شدیداً آن‌ها را درهم کوبیدیم و نابود کردیم .
واژه « تَذْمِیر » از ماده « ذَمَر » به معنی هلاکت از یک طریق اعجاب‌انگیز است و به
راستی هلاکت قوم فرعون در امواج خروشان نیل، با آن کیفیتی که می‌دانیم از

عجایب تاریخ بشر است .

آنها از یک سو آیات و نشانه‌های خدا را که در آفاق و انفس و در تمام عالم هستی وجود دارد عملاً تکذیب نمودند و راه شرک و بت‌پرستی را پیش گرفتند و از سوی دیگر تعلیمات انبیای پیشین را نیز نادیده گرفته و آنها را تکذیب نمودند . ولی با تمام تلاش و کوششی که موسی و برادرش انجام دادند و با دیدن آن همه معجزات عظیم و متنوع و روشن ، باز راه کفر و انکار را پیش گرفتند ، لذا « ما آنها را شدیداً درهم کوبیدیم و نابود کردیم » .

﴿ ۳۷ ﴾ **وَقَوْمُ نُوحٍ لَّمَّا كَذَّبُوا الرُّسُلَ أَغْرَقْنَاهُمْ وَجَعَلْنَاهُمْ لِلنَّاسِ آيَةً وَأَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ عَذَابًا أَلِيمًا**

و قوم نوح را هنگامی که تکذیب رسولان کردند غرق نمودیم و آنها را درس عبرتی برای مردم قرار دادیم و برای ستمگران عذاب دردناکی فراهم ساختیم .

جالب توجه این که می گوید: آنها تکذیب رسولان کردند (نه تنها یک رسول) چرا که در میان رسل و پیامبران خدا در اصول دعوت، تفاوتی نیست و تکذیب یکی از آنها تکذیب همه آنها است، به علاوه آنها اصولاً با دعوت همه پیامبران الهی مخالفت داشتند و منکر همه ادیان بودند.

﴿ ۳۸ ﴾ وَ عَاداً وَ ثَمُودَ وَ اصْحَابَ الرَّسِّ وَ قُرُونًا بَيْنَ ذَلِكَ كَثِيراً

(همچنین قوم عاد و ثمود و اصحاب الرّسّ (گروهی که درخت صنوبر را می پرستیدند) و اقوام

بسیار دیگری را که در این میان بودند هلاک کردیم.

«قُرُون» جمع «قَرْن» در اصل به معنی جمعیتی است که در یک زمان با هم زندگی

می کنند، سپس به یک زمان طولانی (صدسال) نیز اطلاق شده است.

واژه «رَسّ» در اصل به معنی اثر مختصر است، و نامیدن این قوم به این نام یا به خاطر

آن است که اثر بسیار کمی از آنها به جای مانده یا به جهت آن است که آنها چاه های آب

فراوانی داشتند و یا به واسطه فروکشیدن چاه‌هایشان هلاک و نابود شدند .
 قوم عاد همان قوم هود پیامبر بزرگ خدا هستند ، که از سرزمین احقاف (یا یمن)
 مبعوث شد و قوم ثمود ، قوم پیامبر خدا صالح هستند که از سرزمین
 وادی القری (میان مدینه و شام) مبعوث گردید .

﴿ ۳۹ ﴾ وَكَلَّا ضَرْبًا لَهُ الْأَمْثَالُ وَكَلَّا تَبَرُّنَا تَتَّبِيرًا

و برای هر یک از آنها مثل‌ها زدیم و (چون سودی نداد) هر یک از آنها را درهم
 شکستیم و هلاک کردیم .

« تَتَّبِير » از ماده « تبر » (بر وزن ضرر و بر وزن صبر) به معنی هلاک
 شدن و درهم شکستن است .

ما هرگز آنها را غافلگیرانه مجازات نکردیم ، بلکه برای هر یک از آنها مثل‌ها زدیم .
 به ایرادهای آنها پاسخ گفتیم ، همچون پاسخ ایرادهایی که به تو می‌کنند ،

احکام الهی را برای آنها روشن ساختیم و حقایق دین را تبیین نمودیم .
 اخطار کردیم ، انذار نمودیم و سرنوشت و داستانهای گذشتگان را برای
 آنها بازگو کردیم .

اما هنگامی که هیچ یک از اینها سودی نداد هریک از آنها را
 درهم شکستیم و هلاک کردیم .

﴿ ۴۰ ﴾ وَ لَقَدْ آتَوْنَا عَلَى الْقَرْيَةِ الَّتِي أُمِطِرَتْ مَطَرُ السَّوْءِ أَفَلَمْ يَكُونُوا يَرَوْنَهَا بَلْ كَانُوا
 لَا يَزُجُّونَ نُشُورًا

آن‌ها از کنار شهری که باران شر (بارانی که سنگ‌های آسمانی) بر آن باریده بود (دیار قوم
 لوط) گذشتند، آیا آن را ندیدند؟ (آری دیدند) ولی آن‌ها به رستخیز ایمان ندارند .
 این آیه به ویرانه‌های شهرهای قوم لوط اشاره می‌کند که در سرراه مردم حجاز به شام
 قرار گرفته و تابلو زنده و گویایی از سرنوشت دردناک این آلودگان و مشرکان است .

آری این صحنه را دیده بودند ، ولی هرگز درس عبرتی نگرفتند چرا که آن‌ها به رستاخیز ایمان و امیدندارند . مرگ را پایان این زندگی می‌شمردند و اگر به زندگی پس از مرگ هم معتقد باشند اعتقادی بسیار سست و بی‌پایه دارند ، آن‌چنان که در روح آن‌ها و به طریق اولی در برنامه‌های زندگیشان اثر نمی‌گذارد ، به همین دلیل همه چیز را بازیچه می‌گیرند و جز به هوس‌های زودگذر خود نمی‌اندیشند .

﴿ ۴۱ ﴾ وَإِذَا رَأَوْكَ أَنْ يَنْخَضُوكَ إِلَّا هَزُؤًا هَذَا الَّذِي بَعَثَ اللَّهُ رَسُولًا

و هنگامی که تو را می‌بینند تنها به باد استهزا ایت می‌گیرند (سخن منطقی که ندارند می‌گویند :)

آیا کسی است که خدا او را به عنوان رسول مبعوث کرده است؟

پیامبر اسلام همان کسی بود که قبل از رسالت ، چهل سال در میان آن‌ها زندگی کرد ، به امانت و صداقت و هوش و درایت معروف بود ، اما هنگامی که سران کفر منافعشان به خطر افتاد همه این مسایل را به دست فراموشی سپردند و باسخریه و استهزاء ، مسأله

دعوت پیامبر اسلام را با آن همه شواهد و دلایل گویا به باد مسخره گرفتند و حتی او را متهم به جنون کردند .

﴿٤٢﴾ إِنَّ كَادَ لَيُضِلُّنَا عَنْ آلِهَتِنَا لَوْلَا أَنَّ صَبَرْنَا عَلَيْهَا وَسَوْفَ يَعْلَمُونَ حِينَ يَرَوْنَ
الْعَذَابَ مَنْ أَضَلُّ سَبِيلًا

اگر ما بر پرستش خدایانمان استقامت نکنیم بیم آن می رود که او ما را گمراه سازد . اما هنگامی که عذاب الهی را دیدند به زودی می فهمند چه کسی گمراه بوده است ؟ این گروه گمراه در این سخنان خود به دوکار ضد و نقیض دست زدند ، از یک سو پیامبر و دعوتش را به باد مسخره می گرفتند ، اشاره به این که آنقدر ادعای او بی اساس است که ارزش برخورد جدی ندارد و از سوی دیگر معتقد بودند که اگر دو دستی به آیین نیاکان خود نچسبند ، امکان دارد سخنان پیامبر اسلام آنها را نیز از آن بازگرداند و این نشان می دهد که سخنانش را فوق العاده جدی و مؤثر و حساب شده و دارای برنامه می دانستند .

این پریشان گویی از افراد سرگردان و لجوج بعید نیست .

﴿۴۳﴾ اَرَأَيْتَ مَنِ اتَّخَذَ إِلَهَهُ هَوَاهُ أَفَأَنْتَ تَكُونُ عَلَيْهِ وَكِيلًا

آیا دیدی کسی را که هوای نفس خویش را معبود خود برگزیده است؟ آیا تو می توانی او

را هدایت کنی؟ یا به دفاع از او برخیزی؟

یعنی اگر آن ها در برابر دعوت تودست به استهزاء و انکار و انواع مخالفت ها زدند نه به خاطر آن بوده که منطق تو ضعیف و دلایل تو غیر قانع کننده و در آیینت جای شک و تردید است بلکه به خاطر این است که آن ها پیرو فرمان عقل و منطق نیستند ، معبود آن ها هوای نفسشان است ، آیا انتظار داری چنین کسانی تو را پذیرا شوند ، یا بتوانی در آن ها نفوذ کنی ؟

﴿۴۴﴾ أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَسْمَعُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا

آیا گمان می بری اکثر آن ها می شنوند یا می فهمند؟ آن ها فقط

همچون چهار پایانتند بلکه گمراه تر .

یعنی سخریه‌ها و سخنان زننده و غیرمنطقی آن‌ها هرگز تو را ناراحت نکند چون آدمی یا باید خود دارای عقل باشد و آن را به کار گیرد (و مصداق "يَعْقِلُونَ" گردد) و یا اگر از علم و دانش برخوردار نیست از دانایان سخن بشنود (و مصداق "يَسْمَعُونَ" باشد) اما این گروه نه آند و نه این و به همین دلیل با چهارپایان تفاوتی ندارند و روشن است که از چهارپا نمی‌توان توقعی داشت، جز نعره کشیدن و لگد زدن و کارهای غیر منطقی انجام دادن. این‌ها از چهارپایان نیز بدبخت‌تر و بینواترند زیرا آن‌ها امکان تعقل و اندیشه ندارند و این‌ها دارند و به چنان روزی افتاده‌اند.

﴿٤٥﴾ أَلَمْ تَرَ إِلَى رَبِّكَ كَيْفَ مَدَّ الظِّلَّ وَلَوْ شَاءَ لَجَعَلَهُ سَاكِنًا ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسُ عَلَيْهِ دَلِيلًا

آیا ندیدی چگونه پروردگارت سایه را گسترده؟ و اگر می‌خواست آن را ساکن قرار می‌داد؟ سپس خورشید را بر وجود آن دلیل قرار دادیم.

قسمت اول از آیه اشاره‌ای است به اهمیت نعمت سایه‌های گسترده و متحرک ، سایه‌هایی که یک نواخت باقی نمی‌ماند بلکه در حرکت است و نقل مکان می‌دهد ، همان سایه‌ای است که بعد از طلوع فجر و قبل از طلوع آفتاب بر زمین حکمفرما است و لذت‌بخش‌ترین سایه‌ها و ساعات همان است ، این نور کم رنگ و سایه‌گستر ، از لحظه طلوع فجر شروع می‌شود و به هنگام طلوع آفتاب روشنایی جایگزین آن می‌گردد . به دنبال آن می‌فرماید : «ثُمَّ جَعَلْنَا الشَّمْسُ عَلَيَّهِ دَلِيلًا» .

اشاره به این‌که اگر آفتاب نبود مفهوم سایه روشن نمی‌شد ، اصولاً سایه از پرتو آفتاب به وجود می‌آید ، زیرا «سایه» معمولاً به تاریکی کم رنگی گفته می‌شود که برای اشیاء پیدا می‌شود و این در صورتی است که نور به جسمی که قابل عبور از آن نباشد بتابد و در طرف مقابل سایه آشکار شود ، بنابراین نه فقط طبق قانون «تُعَرَّفُ الْأَشْيَاءُ بِأَضْدَائِهَا» سایه را با نور باید تشخیص داد بلکه وجود آن نیز از برکت نور است .

﴿ ۴۶ ﴾ ثُمَّ قَبَضْنَاهُ إِلَيْنَا قَبْضًا يَسِيرًا

سپس آن را آهسته جمع می‌کنیم .

می‌دانیم هنگامی که خورشید طلوع می‌کند تدریجاً سایه‌ها برجیده می‌شود تا به هنگام ظهر که در بعضی از مناطق سایه به کلی معدوم می‌شود ، زیرا آفتاب درست بالای سر هر موجودی قرار می‌گیرد و در دیگر مناطق به حداقل خود می‌رسد و به این ترتیب سایه‌ها نه یک دفعه ظاهر می‌گردند و نه یک دفعه برجیده می‌شوند و این خود یکی از حکمت‌های پروردگار است ، چرا که اگر انتقال از نور به ظلمت و بالعکس ناگهانی صورت می‌گرفت برای همه موجودات زیان‌آور بود ، اما این نظام تدریجی در این حالت انتقالی چنان است که بیشترین فایده را برای موجودات دارد بی آن که ضرری داشته باشد .

﴿ ۴۷ ﴾ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ لَكُمُ اللَّيْلَ لِبَاسًا وَالنَّوْمَ سُبَاتًا وَجَعَلَ النَّهَارَ نُشُورًا

و او کسی است که شب را برای شما لباس قرار داد و خواب را برای شما مایه راحت و

روز را مایه حرکت و حیات قرار داد .

« سُبُاط » در لغت از ماده « سَبَّط » به معنی قطع نمودن است ، سپس به معنی تعطیل کردن کار به منظور استراحت آمده و این که « روز شنبه » را در لغت عرب « یَوْمُ السَّبَّط » می نامند به خاطر آن است که نامگذاری آن از برنامه یهود گرفته شده چراکه روز شنبه ، روز تعطیلی آنها بود .

واژه « نُشُور » در اصل از نشر به معنی گستردن ، در مقابل پیچیدن است .
 پرده ظلمانی شب نه تنها انسان ها که تمام موجودات روی زمین را در خود مستور می سازد و آنها را همچون لباس ، محفوظ می دارد و همچون پوششی که انسان به هنگام خواب برای ایجاد تاریکی و استراحت از آن استفاده می کند، او را دربرمی گیرد .
 بعد اشاره به نعمت خواب می کند : « وَالنَّوْمُ سُبُاطاً » .
 در حقیقت این تعبیر اشاره ای به تعطیل تمام فعالیت های جسمانی به هنگام خواب

است ، زیرا می دانیم در موقع خواب ، قسمت مهمی از کارهای بدن به کلی تعطیل می شوند و قسمت دیگر همچون کار قلب و دستگاه تنفس ، برنامه عادی خود را بسیار کم کرده و به صورت آرام تر ادامه می دهند تا رفع خستگی و تجدید قوا شود .

﴿ ۴۸ ﴾ وَهُوَ الَّذِي أَرْسَلَ الرِّيَّاحَ بُشْرًا لِّبَشَرٍ يَدْرِي رَحْمَتُهُ وَأَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ مَاءً طَهُورًا

و او کسی است که بادهارا بشارت گرانی پیش از رحمتش فرستاد و از آسمان آبی پاک کننده نازل کردیم .

نقش بادهای به عنوان پیش قراولان نزول رحمت الهی بر کسی پوشیده نیست چرا که اگر آن ها نبودند هرگز قطره بارانی بر سرزمین خشکی نمی بارید ، درست است که تابش آفتاب ، آب دریاها را تبخیر کرده به بالا می فرستد و تراکم این بخارها درقشر سردبالای هوا تشکیل ابرهای باران را می دهد ، ولی اگر بادهای این ابرهای پر بار را از بالای اقیانوس ها به سوی زمین های خشک نراندند ، بار دیگر ابرها تبدیل به باران می گردد و در همان دریا فرومی ریزد .

خلاصه وجود این مبشران رحمت که به طور دایم در سرتاسر زمین در حرکتند سبب آبیاری خشکی‌های روی زمین و نزول باران حیاتبخش و تشکیل رودها و چشمه‌ها و چاه‌های پرآب و پرورش انواع گیاهان می‌گردد . همیشه قسمتی از این بادهای که در پیشاپیش توده‌های ابر در حرکتند و آمیخته با رطوبت ملایمی هستند ، نسیم دل‌انگیزی ایجاد می‌کنند که از درون آن بوی باران به مشام می‌رسد ، اینان همچون بشارت دهنده‌ای هستند که از قدوم مسافر عزیزی خبر می‌دهند .

تعبیر به « ریح » (بادهای) به صورت جمع شاید اشاره به انواع مختلف آن‌ها باشد که بعضی شمالی ، بعضی جنوبی ، بعضی از شرق به غرب و بعضی از غرب به شرق می‌وزد و طبعاً سبب گسترش ابرها در کل مناطق روی زمین می‌شود .

لِنُحْيِيَ بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا وَنُسْقِيَهُ مِمَّا خَلَقْنَا أَنْعَامًا وَأَنْفَاسٍ كَثِيرًا ﴿٤٩﴾

تا به وسیله آن سرزمین مرده را زنده کنیم و آن را برای نوشیدن در اختیار مخلوقات که

آفریده ایم - چهارپایان و انسان‌های بسیار - بگذاریم .

« بَلَدَّةٌ » در این جا به معنی بیابان و صحرا است .

جمله « نُسْقِيْهُ » از ماده « اسْقَاء » است و تفاوت آن با « سَقَى » ، چنانکه راغب در مفردات و بعضی دیگر از مفسران گفته‌اند ، این است که اسْقَاء به معنی آماده ساختن آب و در اختیار گذاردن است که هر موقع انسان اراده کند از آن بنوشد ، درحالی که ماده « سَقَى » به معنی آن است که ظرف آب را به دست کسی بدهند ، تا بنوشد و به تعبیر دیگر اسْقَاء معنی وسیع تر و گسترده تری دارد .

در این آیه سخن از چهارپایان و انسان‌های بسیار به میان آمده ، هرچند تمام حیوانات و انسان‌ها از آب باران استفاده می‌کنند .

این به خاطر آن است که اشاره به بیابان‌گردان و چادرنشینانی کند که مطلقاً آبی در اختیار ندارند و به طور مستقیم از آب باران استفاده می‌کنند ، این نعمت بزرگ برای آن‌ها

محسوس تر است ، هنگامی که قطعه ابری در آسمان ظاهر می شود ، رگباری می زند و گودال ها پر از آب زلال باران می شود حیواناتشان سیراب و خودشان نیز از آن می نوشند ، جنبش حیات و زندگی را در وجود خود و چهارپایانشان به خوبی احساس می کنند .

﴿ ۵۰ ﴾ وَلَقَدْ صَرَّفْنَاهُ بَيْنَهُمْ لِيَذَّكَّرُوا فَأَبَى أَكْثَرُ النَّاسِ إِلَّا كُفُوراً

ما این آیات را به صورت های گوناگون در میان آنها قرار دادیم تا متذکر شوند ولی بیشتر مردم جز انکار و کفرکاری نکردند.

ضمیر در جمله « صَرَّفْنَاهُ » به قرآن و آیات آن باز می گردد چرا که این تعبیر (به صورت فعل ماضی و مضارع) در ده مورد از قرآن مجید آمده که در ۹ مورد صریحاً به آیات قرآن و بیانات آن بازمی گردد و در موارد متعددی جمله « لِيَذَّكَّرُوا » یا مانند آن ، پشت سر آن قرار گرفته است .

اصولاً ماده « تصریف » که به معنی تغییر دادن و دگرگون ساختن است با آیات قرآن که

در لباس‌های مختلف ، گاه به صورت وعد و گاهی به صورت وعید ، گاه به صورت امر و گاهی به صورت نهی و گاه به صورت سرگذشت پیشینیان می‌آید تناسب دارد .

﴿۵۱﴾ وَلَوْ شِئْنَا لَبعَثْنَا فِي كُلِّ قَرْيَةٍ نَذِيرًا

و اگر می‌خواستیم در هر شهر و دیاری پیامبری می‌فرستادیم .

در واقع همان‌گونه که خداوند طبق آیات گذشته ، قدرت دارد دانه‌های باران حیات‌بخش را به تمام سرزمین‌های مرده بفرستد ، این توانایی را نیز دارد که وحی و نبوت را در هر شهر و دیاری بر قلب پیامبری نازل کند و برای هر امتی انذارکننده و بیم دهنده‌ای بفرستد ، اما خداوند آن‌چه را شایسته‌تر است برای بندگان برمی‌گزیند ، زیرا تمرکز نبوت در وجود یک فرد باعث وحدت و انسجام انسان‌ها و جلوگیری از هرگونه تفرقه و پراکندگی می‌شود .

﴿۵۲﴾ فَلَا تُطِيعِ الْكَافِرِينَ وَجَاهِدْهُمْ بِهِ جِهَادًا كَبِيرًا

بنابر این از کافران اطاعت مکن و به وسیله قرآن با آن‌ها جهاد بزرگی بنما .

در هیچ قدم راه سازش با انحرافات آنها را پیش مگیر که سازش کاری با منحرفان ، آفت دعوت به سوی خدا است ، در برابر آنها محکم بایست و به اصلاح آنها بکوش ، ولی مراقب باش ابداً تسلیم هوس ها و خرافات آنها نشوی . بدون شک منظور از جهاد در فراز دوم آیه جهاد فکری و فرهنگی و تبلیغاتی است ، نه جهاد مسلحانه ، چرا که این سوره مکی است و می دانیم دستور جهاد مسلحانه در مکه نازل نشده بود .

﴿۵۳﴾ وَهُوَ الَّذِي مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ هَذَا عَذْبٌ فُرَاتٌ وَهَذَا مِلْحٌ أُجَاجٌ وَجَعَلَ بَيْنَهُمَا بَرْزَخاً وَجِبراً مَحْجُوراً

و او کسی است که دو دریا را در کنار هم قرار داد یکی گوارا و شیرین و دیگری شور و تلخ و در میان آنها برزخی قرار داد تا باهم مخلوط نشوند (گویی هریک به دیگری می گوید) دور باش و نزدیک نیا.

دو دریای آب شیرین و شور در کنار هم

« مَرَجَ » از ماده « مَرَجَ » به معنی مخلوط کردن و یا ارسال و رها نمودن است و در این جا به معنی در کنار هم قرار گرفتن آب شیرین و شور است .

« عَذْبٌ » به معنی گوارا و پاکیزه و خنک و « فُزَاتٌ » به معنی خوش طعم و خوشگوار است ، « مَلَحَ » به معنی شور و « أُجَاجٌ » به معنی تلخ و گرم است (بنابراین ملح و اجاج نقطهٔ مقابل عذب و فُرات است) .

« بَرْزَخٌ » به معنی حجاب و حایل میان دو چیز است .

و جملهٔ « جِجْرًا مَخْجُورًا » جمله‌ای بوده است که در میان عرب به هنگامی که با کسی روبرو می‌شدند و از او وحشت داشتند برای گرفتن امان ، این جمله را می‌گفتند ، یعنی « ما را معاف و در امان دارید و از ما دور باشید » .

این آیه یکی دیگر از مظاهر شگفت‌انگیز قدرت پروردگار را در جهان آفرینش ترسیم

می‌کند که چگونه یک حجاب نامریی و حایل ناپیدا در میان دریای شور و شیرین قرار می‌گیرد و اجازه نمی‌دهد آن‌ها با هم آمیخته شوند .

البته امروز ما این را می‌دانیم که این حجاب نامریی همان «تفاوت درجه غلظت آب شور و شیرین» و به اصطلاح تفاوت «وزن مخصوص» آن‌ها است که سبب می‌شود تا مدت مدیدی به هم نیامیزند .

گرچه جمعی از مفسران برای پیدا کردن چنین دو دریایی در روی کره زمین به زحمت افتاده‌اند که درکجا دریای آب شیرین در کنار آب شور قرارگرفته و مخلوط نمی‌شود، ولی این مشکل نیز برای ما حل شده‌است ، زیرا می‌دانیم تمام رودخانه‌های عظیم آب شیرین که به دریاها می‌ریزند در کنار ساحل ، دریایی از آب شیرین تشکیل می‌دهند و آب‌های شور را به عقب می‌رانند و تا مدت زیادی این وضع ادامه دارد و به خاطر تفاوت درجه غلظت آن‌ها از آمیخته شدن با یکدیگر ابا دارند و هریک به دیگری «جِجْراً مَخْجُوراً» می‌گوید .

جالب این‌که بر اثر جزر و مد آب دریاها که در شبانه‌روز دومرتبه بر اثر جاذبه ماه صورت می‌گیرد سطح آب دریا به مقدار زیادی بالا و پایین می‌رود ، این آب‌های شیرین که دریایی را تشکیل داده‌اند در مصب همان رودخانه‌ها و نقاط اطراف آن در خشکی پیش می‌روند و انسان‌ها از زمان‌های قدیم از این موضوع استفاده کرده ، نه‌های زیادی در این‌گونه مناطق دریا کنده‌اند و زمین‌های فراوانی را زیر کشت درختان برده‌اند که وسیله آبیاری آن‌ها همین آب شیرین است که به وسیله جزر و مد بر مناطق وسیع گسترش می‌یابد . هم اکنون در جنوب ایران شاید میلیون‌ها نخل وجود دارد که ما قسمتی از آن را از نزدیک مشاهده کرده‌ایم که تنها به همین وسیله آبیاری می‌شوند و در فاصله زیادی از ساحل دریا قرار گرفته‌اند ، در سال‌هایی که بارندگی کم و آب رودخانه‌های عظیمی که به دریا می‌ریزد تقلیل پیدا کند گاهی آب شور غلبه می‌کند که مردم کشاورز این سامان از آن سخت نگران می‌شوند زیرا به زراعت آن‌ها لطمه می‌زند .

ولی معمولاً چنین نیست و این آب «عذب و فرات» که در کنار آن آب «ملح و اجاج» قرار گرفته، به آن آمیخته نمی‌شود، سرمایه بزرگی برای آنها محسوب می‌شود. جالب این‌که هنگامی که انسان با هواپیما از این مناطق می‌گذرد، منظره این دو آب که رنگ‌های متفاوتی دارند و باهم آمیخته نمی‌شوند به خوبی نمایان است که انسان را به یاد این نکته قرآنی می‌اندازد.

﴿۵۴﴾ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَصِهْرًا وَكَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا

او کسی است که از آب انسانی را آفرید او را نسب و نسبت قرار داد (ونسل او را از این دو

طریق گسترش داد) و پروردگار تو همواره قادر است.

منظور از «ماء» آب نطفه است که همه انسان‌ها به قدرت پروردگار توسط آن به وجود می‌آیند و با آمیزش نطفه مرد «اسپرم» که در آب شناور است با «اوول» نطفه زن، نخستین جوانه حیات انسان یعنی اولین سلول زنده آدمی به وجود می‌آید.

اگر انسان مراحل انعقاد نطفه را از آغاز تا پایان دوران جنینی تحت بررسی و مطالعه دقیق قرار دهد آنقدر آیات عظمت حق و قدرت آفریدگار را در آن مشاهده می‌کند که به تنهایی برای شناخت ذات پاک او کافی است .

از این گذشته بدون شک بیشترین قسمت وجود انسان را آب تشکیل می‌دهد به طوری که می‌توان گفت ماده اصلی وجود هر انسانی آب است و به همین دلیل مقاومت انسان در برابر کمبود آب بسیار کم است ، در حالی که انسان در برابر کمبود مواد غذایی می‌تواند روزها و هفته‌ها مقاومت کند .

به دنبال آفرینش انسان ، سخن از گسترش نسل‌ها به میان آورده ، می‌گوید : « خداوند این انسان را از دو شاخه گسترش داد : شاخه نَسَب و صِهْر : فَجَعَلَهُ نَسَباً وَ صِهْراً » .

منظور از « نَسَب » پیوندی است که در میان انسان‌ها از طریق زاد و ولد به وجود می‌آید ، مانند ارتباط پدر و فرزندان یا برادران به یکدیگر ، اما منظور از « صِهْر » که در اصل به معنی

« داماد » است ، پیوندهایی است که از این طریق میان دو طایفه برقرار می شود مانند پیوند انسان با نزدیکان همسرش و این دو همان چیزی است که فقهاء در مباحث نکاح از آن تعبیر به « نَسَب » و « سَبَب » می کنند .

در قرآن مجید در سورة نساء به هفت مورد از محارم که از طریق نسب به وجود می آیند اشاره شده (مادر ، دختر ، خواهر ، عمه ، خاله ، دختر برادر و دختر خواهر) و به چهار مورد از موارد سبب و صهر (دختر همسر ، مادر همسر ، همسر فرزند و همسر پدر) . این اشتباه بزرگ است که از سنت های دوران قبل از اسلام سرچشمه گرفته است که نسب را تنها از طریق پدر می دانستند و مادر هیچ نقشی نداشت ، درحالی که در فقه اسلامی و در میان همه دانشمندان اسلام مسلم است که احکام محرم بودن نسبی هم از ناحیه پدر و هم از ناحیه مادر است (برای توضیح بیشتر به تفسیر نمونه ، جلد ۲ صفحه ۴۳۷ مراجعه فرمایید) .

﴿۵۵﴾ وَيَعْبُدُونَ مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُهُمْ وَلَا يَضُرُّهُمْ وَكَانَ الْكَافِرُ عَلَى رَبِّهِ ظَهِيْرًا

آنها غیر از خدا چیزهایی را می پرستند که نه به آنها سودی می رساند و نه زیانی و کافران در برابر پروردگارشان (در طریق کفر) کمک کار یکدیگرند .

مسلم است تنها وجود سود و زیان نمی تواند معیار پرستش باشد ، ولی قرآن با این تعبیر بیانگر این نکته است که آنها هیچ بهانه ای برای این پرستش ندارند چرا که بت ها موجوداتی هستند کاملاً بی خاصیت و فاقد هرگونه ارزش و تأثیر مثبت یا منفی .

کفار در مسیر انحرافشان تنها نیستند و به طور قاطعی یکدیگر را تقویت می نمایند ، نیروهای راکه می بایست در مسیر «الله» بسیج کنند ، بر ضد آیین خدا و پیامبرش و مؤمنان راستین بسیج می نمایند .

﴿۵۶﴾ وَمَا أَرْسَلْنَاكَ إِلَّا مُبَشِّرًا وَنَذِيرًا

ما تو را جز به عنوان بشارت دهنده و اندازکننده نفرستادیم .

اگر آن‌ها دعوت تو را نپذیرفتند ایرادی بر تو نیست ، تو وظیفه خود را که بشارت و انذار است انجام دادی و دل‌های آماده را به سوی خدا دعوت کردی .
 این سخن هم وظیفه پیامبر را مشخص می‌کند و هم تسلی خاطر برای او است و هم نوعی تهدید و بی‌اعتنایی به این گروه گمراه می‌باشد .
 ﴿۵۷﴾ قُلْ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِلَّا مَنْ شَاءَ أَنْ يَتَّخِذَ إِلَىٰ رَبِّهِ سَبِيلًا
 بگو من در برابر ابلاغ این آیین هیچ‌گونه پاداشی از شما مطالبه نمی‌کنم، تنها پاداش من این است که کسانی بخواهند راهی به سوی پروردگارشان برگزینند .

پاداش من هدایت شماست

تنها اجر و پاداش من هدایت شماست، آن هم از روی اراده و اختیار نه اکراه و اجبار و این تعبیر جالبی است که نهایت لطف و محبت پیامبر را نسبت به پیروانش روشن می‌سازد ، چرا که اجر و مزد خود را سعادت و خوشبختی آنان می‌شمرد .

بدیهی است هدایت امت اجر معنوی فوق‌العاده‌ای برای پیامبر دارد چرا که «الذَّالُّ عَلَى الْخَيْرِ كَفَاعِلُهُ»: هر کس راهنمای کار خیری باشد همچون رهرو آن راه است». این جمله علاوه بر این که بهانه‌های مشرکان را قطع می‌کند، روشن می‌سازد که قبول این دعوت الهی بسیار سهل و ساده و آسان و برای همه کس بدون هیچ زحمت و هزینه‌ای امکان‌پذیر است.

﴿٥٨﴾ وَ تَوَكَّلْ عَلَى الْحَيِّ الَّذِي لَا يَمُوتُ وَ سَبِّحْ بِحَمْدِهِ وَ كَفَىٰ بِهِ
بِذُنُوبٍ عِبَادِهِ خَبِيرًا

و توکل بر خداوندی کن که هرگز نمی‌میرد و تسبیح و حمد او به جای آور و همین بس که او از گناهان بندگانش آگاه است.

و با داشتن تکیه‌گاه و پناهگاه و سرپرستی که همیشه زنده است و همیشه زنده خواهد بود نه نیازی به اجر و پاداش آن‌ها داری و نه وحشتی از ضرر و زیان و توطئه آنان.

و اکنون که چنین است «تسبیح و حمد او بجا آور» از نقص‌ها منزّه بشمر و در برابر همه کمالات او را ستایش کن «وَسَبِّحْ بِحَمْدِهِ» .
در حقیقت این جمله را می‌توان به منزله تعلیل بر جمله قبل دانست ، زیرا هنگامی که او از هر عیب و نقص پاک و به هر کمال و حسنی آراسته است ، چنین کسی شایسته توکل می‌باشد .

سپس اضافه می‌کند : از کارشکنی و توطئه‌های دشمنان نگران مباش «همین بس که خداوند از گناهان بندگانش آگاه است» و به موقع حساب آن‌ها را می‌رسد «وَكُفَىٰ بِهِ يَدُنُوبٍ عِبَادِهِ خَبِيرًا» .

﴿٥٩﴾ الَّذِي خَلَقَ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضَ وَمَا بَيْنَهُمَا فِي سِتَّةِ أَيَّامٍ ثُمَّ اسْتَوَىٰ عَلَى الْعَرْشِ الرَّحْمَنُ فَسُئِلَ بِهِ خَبِيرًا

او خدایی است که آسمان‌ها و زمین و آنچه را در میان این دو در شش روز (شش دوران)

آفرید ، سپس بر عرش قدرت قرار گرفت (و به تدبیر جهان پرداخت) او خداوند رحمن است ، از او بخواه که از همه چیز آگاه است .

کسی که دارای این قدرت وسیع است می تواند متوکلان بر خود را در برابر هر خطر و حادثه ای حفظ کند ، که هم آفرینش جهان به وسیله او بوده و هم اداره و رهبری و تدبیر آن در اختیار ذات پاک او است .

ضمناً آفرینش جهان به صورت تدریجی اشاره ای به این واقعیت است که خدا در هیچ کاری عجله ندارد ، اگر دشمنان تو را سریعاً مجازات نمی کند برای همین است که به آنها میدان و مهلت می دهد تا به اصلاح خویش بپردازند ، به علاوه کسی عجله می کند که از فوت فرصت ، خوف دارد و این درباره خداوند قادر متعال متصور نیست .

درباره آفرینش جهان هستی در شش روز و این که «روز» در این گونه موارد به معنی «دوران» است ، دورانی که ممکن است میلیون ها و یا میلیارد ها سال طول بکشد و شواهد

این معنی از ادبیات عرب و ادبیات زبان‌های دیگر، به طور مشروح در جلد ششم تفسیرنمونه، آیه ۵۴ سوره اعراف (صفحه ۲۰۰ به بعد) بحث شده است. و نیز توضیحات مربوط به «عَرْش» و جمله «اسْتَوَى عَلَى الْعَرْشِ» در همان‌جا آمده است.

در حقیقت این جمله نتیجه مجموع بحث‌های گذشته است که می‌گوید به آن‌ها اعلام کن که من از شما پاداش نمی‌خواهم و بر خدایی توکل کن که جامع این همه صفات است، هم قادر است، هم رحمن، هم خبیر است و هم آگاه، حال که چنین است هرچه می‌خواهی از او بخواه.

﴿۶۰﴾ وَإِذَا قِيلَ لَهُمْ اسْجُدُوا لِلرَّحْمَنِ قَالُوا وَمَا الرَّحْمَنُ أَنَسْجُدُ لِمَا تَأْمُرُنَا وَزَادَهُمْ نُفُورًا

و هنگامی که به آن‌ها گفته شود برای خداوند رحمان سجده کنید می‌گویند رحمان

چیست ؟ (ما اصلاً رحمن را نمی‌شناسیم) ما برای چیزی سجده کنیم که تو به ما دستور می‌دهی . (این سخن را می‌گویند) و بر نفرتشان افزوده می‌شود . بدون شک مناسب‌ترین نام از نام‌های خدا برای دعوت به خضوع و سجده در برابر او همان نام پرجاذبه رحمان با مفهوم رحمت گسترده‌اش می‌باشد ، ولی آن‌ها به خاطر کوردلی و لجاجت نه تنها انعطافی در برابر این دعوت نشان ندادند ، بلکه به سخریه و استهزاء پرداخته و از روی تحقیر گفتند رحمان چیست ؟ همان‌گونه که فرعون در برابر دعوت موسی علیه السلام گفت : « وَ مَا رَبُّ الْعَالَمِينَ : پروردگار جهانیان چیست ؟ » (۲۳ / شعرا) آن‌ها حتی حاضر نبودند بگویند کیست ؟

اما به حکم آن‌که تبلیغات رهبران الهی تنها در دل‌های آماده اثر می‌گذارد کوردلان لجوج نه تنها بهره‌ای نمی‌گیرند بلکه بر نفرتشان افزوده می‌شود ، چرا که آیات قرآن همچون دانه‌های حیات‌بخش باران است که در باغ سبزه و گل می‌رویاند و در شوره‌زار خش ، لذا

جای تعجب نیست که بگوید: «وَزَادَهُمْ نُفُورًا» .

﴿٦١﴾ تَبَارَكَ الَّذِي جَعَلَ فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَجَعَلَ فِيهَا سِرَاجًا وَقَمَرًا مُنِيرًا

جاودان و پربرکت است آن خدایی که در آسمان هابرج‌هایی قرارداد و در میان آن چراغ

روشن و ماه نوربخشی آفرید .

برج‌های آسمانی

« بُرُوجٌ » جمع « بُرْجٌ » دراصل به معنی « ظهور » است و لذا آن قسمت از دیوار اطراف شهر یا محل اجتماع لشکر را که بلندتر و آشکارتر است « بُرْجٌ » می‌نامند و نیز به همین دلیل هنگامی که زن زینت خود را آشکار سازد « تَبَرَّجَتِ الْمَرْءَةُ » می‌گویند .
به هر حال برج‌های آسمانی اشاره به صورت‌های مخصوص فلکی است که خورشید و ماه در هر فصل و هر موقعی از سال در برابر یکی از آنان قرار می‌گیرند مثلاً می‌گویند خورشید در برج « حمل » قرار گرفته ، یعنی محاذی « صورت فلکی حمل » می‌باشد و یا

«قمر» در «عقرب» است ، یعنی کره ماه برابر صورت فلکی «عقرب» واقع شده (صور فلکی به مجموعه‌ای از ستارگان گفته می‌شود که شکل خاصی در نظر ما دارند). به این ترتیب آیه اشاره به منزلگاه‌های آسمانی خورشید و ماه کرده و به دنبال آن اضافه می‌کند: «و در این برج‌ها چراغ روشن و ماه نوربخش قرار داد: وَ جَعَلَ فِيهَا سِرَاجاً وَقَمَرًا مُنِيرًا». در حقیقت این آیه بیانگر نظم دقیق سیر خورشید و ماه در آسمان و نظام فوق‌العاده دقیقی است که میلیون‌ها سال بی‌کم و کاست بر آن‌ها حکم‌فرما است به گونه‌ای که منجمان آگاه می‌توانند از صدها سال قبل وضع حرکت خورشید و ماه را در روز و ساعت معین نسبت به صدها سال بعد پیش‌بینی کنند ، این نظامی که حاکم بر این کرات عظیم آسمانی است شاهد گویایی بر وجود پروردگاری است که مدبر و اداره‌کننده عالم بزرگ هستی می‌باشد. آیا با این همه نشانه‌های روشن ، با این منازل بدیع و دقیق خورشید و ماه باز او را نمی‌شناسید و می‌گویید: «مَا الرَّخْفَانُ»؟

اما این که چرا خورشید را «سِزاج» نامیده ؟ و ماه را با صفت «مُنِیر» همراه نموده ؟ ممکن است دلیلش این باشد که «سِزاج» به معنی چراغ است که نور از درون خودش سرچشمه می گیرد و این متناسب با وضع خورشید است که طبق تحقیقات مسلم علمی نورش از خود او است ، برخلاف ماه که نورش از پرتو خورشید است و لذا آن را با «مُنِیر» توصیف کرده ، یعنی «روشنی بخش» هرچند نورش از دیگری گرفته شده باشد .

﴿۶۲﴾ وَهُوَ الَّذِي جَعَلَ اللَّيْلَ وَالنَّهَارَ خِلْفَةً لِّمَنْ أَرَادَ أَنْ يَذَّكَّرَ أَوْ أَرَادَ تَشْكُوراً

او کسی است که شب و روز را جانشین یکدیگر قرارداد برای آن ها که بخواهند متذکر شوند یا شکرگزاری کنند .

این نظام بدیع که بر شب و روز حاکم است و متناوباً جانشین یکدیگر می شوند و میلیون ها سال این نظم ادامه دارد ، نظمی که اگر نبود زندگی انسان بر اثر شدت نور و حرارت یا تاریکی و ظلمت به تباهی می کشید ، برای آن ها که می خواهند خدا

را بشناسند دلیل جالبی است .

می دانیم پیدایش نظام « شب » و « روز » بر اثر گردش زمین به دور خورشید است و تغییرات تدریجی و منظم آن که دائماً از یکی کاسته و بر دیگری افزوده می شود به خاطر تمایل محور آن نسبت به مدارش می باشد که باعث وجود فصل های چهارگانه است . اگر کره زمین ما در حرکت دورانی تندتر و یا کندتر از امروز می چرخید در یک صورت شب ها آن قدر طولانی می شد که همه چیز منجمد می گشت و روزها آن قدر طولانی که نور آفتاب همه چیز را می سوزاند و در صورت دیگر فاصله کوتاه شب و روز تأثیر آنها را خنثی می کرد ، به علاوه قوه گریز از مرکز آن قدر بالا می رفت که موجودات زمینی رابه خارج از کره زمین پرتاب می نمود . مطالعه این نظام از یک سو فطرت خداشناسی را در انسان بیدار می سازد و از سوی دیگر روح شکرگزاری را در او زنده می کند .

﴿ ۶۳ ﴾ وَ عِبَادُ الرَّحْمَنِ الَّذِينَ يَمْشُونَ عَلَى الْأَرْضِ هَوْنًا وَإِذَا خَاطَبَهُمُ
الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَامًا

بندگان خاص خداوند رحمن آنها هستند که با آرامش و بی تکبر بر زمین راه می روند
و هنگامی که جاهلان آنها را مخاطب سازند به آنها سلام می گویند (و با
بی اعتنایی و بزرگواری می گذرند).

صفات دوازده گانه بندگان خاص خدا

« هَوْنٌ » مصدر است و به معنی نرمش و آرامش و عدم تکبر می باشد .
آیات ۶۳ تا ۷۴ دوازده صفت از صفات ویژه بندگان خاص خدا آنان را بیان می کند که
بعضی به جنبه های اعتقادی ارتباط دارند و برخی اخلاقی و پاره ای اجتماعی ،
قسمتی جنبه فردی دارد و بخش دیگری جمعی است و روی هم رفته مجموعه ای است
از والاترین ارزش های انسانی .

نخستین توصیفی که از «عِبَادُ الرَّحْمَنِ» شده است ، نفی کبر و غرور و خودخواهی است که در تمام اعمال انسان و حتی در کیفیت راه رفتن او آشکار می شود زیرا ملکات اخلاقی همیشه خود را در لابلای اعمال و گفتار و حرکات انسان نشان می دهند، تا آن جا که از چگونگی راه رفتن یک انسان می توان با دقت و موشکافی به قسمت قابل توجهی از اخلاق او پی برد .

در حدیث جالبی از پیامبر می خوانیم که روزی از کوچه ای عبور می کردند جمعی از مردم را در یک نقطه مجتمع دیدند از علت آن سؤال کردند عرض کردند دیوانه ای است که اعمال جنون آمیز و خنده آورش مردم را متوجه خود ساخته آن هارا به سوی خود فراخواند و فرمود : می خواهید دیوانه واقعی را به شما معرفی کنم ؟ همه خاموش بودند و با تمام وجودشان گوش می دادند .

فرمود : « الْمَتَّبِعُ فِي مَشْيِهِ ، النَّاطِلُ فِي عِطْفَيْهِ ، الْمُجْرُكُ جَنْبَيْهِ بِمَنْكَبَيْهِ الَّذِي لَا يُرْجَى

خَيْرُهُ وَلَا يُؤْمِنُ شَرَّهُ، فَذَلِكَ الْمَجْنُونُ وَ هَذَا مُبْتَلَى: کسی که بابتکبر و غرور راه می‌رود و پیوسته به دوطرف خود نگاه می‌کند، پهلوه‌ای خود را با شانه خود حرکت می‌دهد (غیر از خود نمی‌بیند و اندیشه‌اش از خودش فراتر نمی‌رود) کسی که مردم به خیر او امید ندارند و از شر او در امان نیستند دیوانه واقعی او است اما این را که دیدید تنها یک بیمار است.»

دومین وصف آن‌ها حلم و بردباری است چنانکه قرآن در ادامه همین آیه می‌گوید:
«وَ إِذَا خَاطَبَهُمُ الْجَاهِلُونَ قَالُوا سَلَاماً».

سلامی که نشانه بی‌اعتنایی توأم با بزرگواری است، نه ناشی از ضعف، سلامی که دلیل عدم مقابله به مثل در برابر جاهلان و سبک مغزان است، سلام وداع گفتن با سخنان بی‌رویه آن‌ها است، نه سلام تحیت که نشانه محبت و پیوند دوستی است، خلاصه سلامی که نشانه حلم و بردباری و بزرگواری است.

﴿٦٤﴾ وَالَّذِينَ يَبِيتُونَ لِرَبِّهِمْ سُجَّدًا وَقِيَامًا

آن‌ها کسانی هستند که شبانگاه برای پروردگارشان سجده و قیام می‌کنند.

«سُجَّد» جمع «ساجد» و «قِيَام» جمع «قائم» است .

در این آیه به سومین ویژگی آن‌ها یعنی عبادت خالصانه پروردگار پرداخته است .
در ظلمت شب که چشم غافلان در خواب است و جایی برای تظاهر و ریا وجود ندارد
خواب خوش را بر خود حرام کرده و به خوش‌تر از آن که ذکر خدا و قیام و سجود در
پیشگاه با عظمت او است می‌پردازند ، پاسی از شب را به مناجات با محبوب می‌گذرانند و
قلب و جان خود را با یاد و نام او روشن می‌کنند .

﴿٦٥﴾ وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا اصْرِفْ عَنَّا عَذَابَ جَهَنَّمَ إِنَّ عَذَابَهَا كَانَ غَرَامًا

آن‌ها کسانی هستند که می‌گویند پروردگارا عذاب جهنم را از ما برطرف گردان که عذابش

سخت و پردوام است .

﴿٦٦﴾ إِنَّهَا سَاءَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا

آن بد جایگاه و بد محل اقامتی است .

واژه «عَرام» در اصل به معنی مصیبت و ناراحتی شدیدی است که دست از سر انسان بردارد، اطلاق این واژه بر جهنم به خاطر آن است که عذابش شدید، پیگیر و پردوام است. چهارمین صفت ویژه آنان خوف و ترس از مجازات و کیفر الهی است. با این که آن‌ها شب‌ها به یاد خدا هستند و به عبادتش مشغول و روزها در مسیر انجام وظیفه گام برمی‌دارند باز هم قلوبشان مملو از ترس مسئولیت‌ها است، همان ترسی که عامل نیرومندی برای حرکت به سوی انجام وظیفه بیشتر و بهتر است، همان ترسی که به سان یک پلیس نیرومند از درون، انسان را کنترل می‌کند و بی آن که مأمور و مراقبی داشته باشد وظایف خود را به نحو احسن انجام می‌دهد و در عین حال خود را در پیشگاه خدا مقصّر می‌شمرد.

﴿۶۷﴾ وَالَّذِينَ إِذَا أَنْفَقُوا لَمْ يُسْرِفُوا وَلَمْ يَقْتُرُوا وَكَانَ بَيْنَ ذَلِكَ قَوَامًا
 آن‌ها کسانی هستند که هرگاه انفاق کنند نه اسراف می‌کنند و نه

سخت گیری ، بلکه در میان این دو حد اعتدالی دارند .
 واژه «قوام» در لغت به معنی عدالت و استقامت و حد وسط میان دو چیز است و «قوام»
 (بر وزن کتاب) به معنی چیزی است که مایه قیام و استقرار بوده باشد .
 در تفسیر «اسراف» و «اقتار» که نقطه مقابل یکدیگرند مفسران سخنان گوناگونی دارند
 که روح همه به یک امر بازمی گردد و آن این که «اسراف» آن است که بیش از حد و در غیر حق
 و بیجا مصرف گردد و «اقتار» آن است که کمتر از حق و مقدار لازم بوده باشد .
 در یکی از روایات اسلامی تشبیه جالبی برای «اسراف» و «اقتار» و حد اعتدال شده
 است و آن این که هنگامی که امام صادق علیه السلام این آیه را تلاوت فرمود مشتی سنگ ریزه از
 زمین برداشت و محکم در دست گرفت و فرمود این همان «اقتار» و سخت گیری است ،
 سپس مشت دیگری برداشت و چنان دست خود را گشود که همه آن به روی زمین ریخت و
 فرمود این «اسراف» است، بار سوم مشت دیگری برداشت و کمی دست خود را گشود به گونه ای

که مقداری فروریخت و مقداری در دستش بازماند و فرمود این همان «قوام» است. (۱)
 ﴿۶۸﴾ وَالَّذِينَ لَا يَدْعُونَ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ
 وَ لَا يَزْنُونَ وَ مَنْ يَفْعَلْ ذَلِكَ يَلْقَ أَثَامًا

آنها کسانی هستند که معبود دیگری را با خداوند نمی خوانند و انسانی را که خداوند
 خونس را حرام شمرده جز به حق به قتل نمی رسانند و زنا نمی کنند و هرکس چنین کند
 مجازاتش را خواهد دید .

« اِثْمٌ » و « اَثَامٌ » در اصل به معنی اعمالی است که انسان را از رسیدن به ثواب دور
 می سازد ، سپس به هرگونه گناه اطلاق شده است ، ولی در این جا به معنی جزای گناه است .
 ششمین ویژگی « عِبَادُ الرَّحْمَنِ » که در آیه مورد بحث آمده توحید خالص است که آنها

۱- « تفسیر نور الثقلین » ، جلد ۴ ، صفحه ۲۹ .

را از هرگونه شرک و دوگانه و یا چندگانه پرستی دور می سازد .
 هفتمین صفت ، پاکی آنها از آلودگی به خون بی گناهان است : « وَ لَا يَقْتُلُونَ النَّفْسَ الَّتِي حَرَّمَ اللَّهُ إِلَّا بِالْحَقِّ » .

از آیه فوق به خوبی استفاده می شود که تمام نفوس انسانی دراصل محترمند و ریختن خون آنها ممنوع است ، مگر عواملی پیش آید که این احترام ذاتی را تحت الشعاع قرار دهد و مجوز ریختن خون گردد .

﴿ ۶۹ ﴾ يُضَاعَفْ لَهُ الْعَذَابُ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ يُخْلَدُ فِيهِ مُهَاناً

چنین کسی عذاب او در قیامت مضاعف می گردد و باخواری همیشه در آن خواهد ماند .
 در این جا دو سؤال پیش می آید : نخست این که چرا عذاب این گونه اشخاص مضاعف می گردد ؟ چرا به اندازه گناهشان مجازات نشوند ؟ آیا این با اصول عدالت سازگار است ؟
 دیگر این که در این جا سخن از خلود و عذاب جاویدان است ، در حالی که می دانیم

خلود تنها مربوط به کفار است و از سه گناهی که در این آیه ذکر شده تنها گناه اول کفر می باشد و اما قتل نفس و زنا نمی تواند سبب خلود گردد ؟

مفسران در پاسخ سؤال اول گفته اند : منظور از مضاعف شدن عذاب این است که بر هریک از این گناهان سه گانه که در این آیه مذکور است مجازات جداگانه ای خواهد شد که مجموعاً عذاب مضاعف است .

از این گذشته گاه یک گناه سرچشمه گناهان دیگر می شود ، مانند کفر که سبب ترک واجبات و انجام محرمات می گردد و این خود موجب مضاعف شدن مجازات الهی است .

و اما در پاسخ سؤال دوم می توان گفت که بعضی از گناهان به قدری شدید است که سبب بی ایمان از دنیا رفتن می شود، همان گونه که درباره قتل نفس در ذیل ۹۳ سوره نساء گفته ایم .^(۱)

۱- «تفسیر نمونه» ، جلد ۴ ، صفحه ۶۸ .

درمورد زنا مخصوصاً اگر زنای محصنه باشد نیز ممکن است چنین باشد .

﴿۷۰﴾ إِلَّا مَنْ تَابَ وَآمَنَ وَعَمِلَ عَمَلًا صَالِحًا فَأُولَٰئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ وَكَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا

مگر کسی که توبه کند و ایمان آورد و عمل صالح انجام دهد که خداوند گناهان این گروه را به حسنات تبدیل می کند و خداوند آمرزنده و مهربان است .

تبدیل سیئات به حسنات

خداوند به لطف و کرمش و فضل و انعامش بعد از توبه کردن سیئات اعمال او را

محومی کند و به جای آن حسنات می نشاند ، چنان که در روایتی از ابوذر از پیامبر اسلام

می خوانیم: « روز قیامت که می شود بعضی از افراد را حاضر می کنند خداوند دستور می دهد گناهان صغیره او را به او عرضه کنید و کبیره ها را پوشانید ، به او گفته می شود گناهان صغیره او را به او عرضه کنید و کبیره ها را پوشانید ، به او گفته می شود تو در فلان روز فلان گناه صغیره را انجام دادی و او به آن اعتراف می کند ، ولی

قلبش از کبائر ترسان و لرزان است .

در این جا هرگاه خدا بخواهد به او لطفی کند دستور می دهد به جای هر سیئه حسنه ای به او بدهد ، عرض می کند پروردگارا ! من گناهان مهمی داشتم که آنها را در این جا نمی بینم .

ابوذر می گوید : در این هنگام پیامبر تبسم کرد که دندان هایش آشکار گشت سپس این آیه را تلاوت فرمود : « فَأُولَئِكَ يُبَدِّلُ اللَّهُ سَيِّئَاتِهِمْ حَسَنَاتٍ » . (۱)

﴿ ٧١ ﴾ وَمَنْ تَابَ وَعَمِلَ صَالِحًا فَإِنَّهُ يَتُوبُ إِلَى اللَّهِ مَتَابًا

و کسی که توبه کند و عمل صالح بجا آورد به سوی خدا بازگشت می کند (و پاداش خود را از او می گیرد) .

« متاب » مصدر میمی به معنی توبه است و چون در این جا

مفعول مطلق است تأکید را بیان می‌کند .

یعنی توبه و ترک گناه باید تنها به خاطر زشتی گناه نباشد بلکه علاوه بر آن انگیزه‌اش خلوص نیت و بازگشت به سوی پروردگار باشد .

بنابراین فی‌المثل ترک شراب یا دروغ به خاطر ضررهایی که دارد هرچند خوب است ولی ارزش اصلی این کار در صورتی است که از انگیزه الهی سرچشمه گیرد .

﴿ ۷۲ ﴾ وَالَّذِينَ لَا يَشْهَدُونَ الزُّورَ وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا

آنها کسانی هستند که شهادت به باطل نمی‌دهند (و در مجالس باطل شرکت نمی‌کنند) و

هنگامی که بالغو و بیهودگی برخورد کنند بزرگوارانه از آن می‌گذرند .

مفسران بزرگ این آیه را دوگونه تفسیر کرده‌اند:

بعضی همان‌گونه که در بالا گفتیم ، شهادت « زور » را به معنی « شهادت به باطل » دانسته ،

زیرا « زور » در لغت به معنی تمایل و انحراف است و از آن‌جا که دروغ و باطل و ظلم از

امور انحرافی است ، به آن « زُور » گفته می شود .
 تفسیر دیگر این که : منظور از « شهود » همان « حضور » است ، یعنی بندگان خاص خداوند در مجالس باطل ، حضور پیدا نمی کنند .
 و در بعضی از روایات که از طرق ائمه اهل بیت رسیده است به مجلس « غناء » تفسیر شده، همان مجالسی که در آن ها خوانندگی لهوی توأم با نواختن آلات موسیقی یا بدون آن انجام می گیرد .
 بدون شک منظور از این گونه روایات این نیست که مفهوم وسیع « زُور » را محدود به « غنا » کند بلکه غنا یکی از مصادیق روشن آن است و سایر مجالس لهو و لعب و شرب خمر و دروغ و غیبت و امثال آن را نیز دربرمی گیرد .
 به این ترتیب عباد الرحمن و بندگان خاص خدا نه شهادت دروغ می دهند و نه در مجالس لهو و باطل و گناه حضور می یابند ، چرا که حضور در این مجالس علاوه بر امضای

گناه ، مقدمه آلودگی قلب و روح است .
سپس در ذیل آیه به نهمین صفت برجسته آنان که داشتن هدف مثبت در زندگی است اشاره کرده می گوید : « وَإِذَا مَرُّوا بِاللَّغْوِ مَرُّوا كِرَامًا » .
در حقیقت آنها نه در مجلس باطل حضور پیدا می کنند و نه آلوده لغو و بیهودگی می شوند .
و با توجه به این که « لَغْوٌ » شامل هرکاری که هدف عاقلانه ای در آن نباشد می گردد ، نشان می دهد که آنها در زندگی همیشه هدف معقول و مفید و سازنده ای را تعقیب می کنند و از بیهوده گرایان و بیهوده کاران متنفرند و اگر این گونه کارها در مسیر زندگی آنان قرار گیرد ، چنان از کنار آن می گذرند که بی اعتنایی آنها خود دلیل عدم رضای باطنیشان به این اعمال است و آن چنان بزرگوارند که هرگز محیط های آلوده در آنان اثر نمی گذارد و رنگ نمی پذیرند .

بدون شک بی اعتنایی به این صحنه‌ها در صورتی است که راهی برای مبارزه با فساد و نهی از منکر، بهتر از آن نداشته باشند و گرنه بدون شک آن‌ها می‌ایستند و وظیفه خود را تا آخرین مرحله انجام می‌دهند.

﴿۷۳﴾ وَالَّذِينَ إِذَا دُكِّرُوا بِآيَاتِ رَبِّهِمْ لَمْ يَخِرُّوا عَلَيْهَا صُمًّا وَعُمْيَانًا
 آن‌ها کسانی هستند که هرگاه آیات پروردگارشان به آن‌ها گوشزد شود
 کر و کور روی آن نمی‌افتند.

راه خدا را با چشم و گوش بسته نمی‌توان پیمود

دهمین توصیف این گروه از بندگان خاص خدا، داشتن چشم بینا و گوش شنوا به‌هنگام برخورد با آیات پروردگار است.

راه‌خدا را با چشم و گوش بسته نمی‌توان پیمود، قبل از هر چیز گوش شنوا و چشم بینا برای پیمودن این راه لازم است، چشمی باطن‌نگر و ژرف بین و گوش حساس و نکته‌شناس.

و اگر درست بیندیشیم زیان این گروه که چشم و گوش بسته به گمان خود دنبال آیات الهی می‌روند کمتر از زیان دشمنانی که آگاهانه ضربه بر پایه آیین حق می‌زنند نیست بلکه گاه به مراتب بیشتر است .

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم هنگامی که از تفسیر این آیه از محضرش سؤال کردند فرمود : « مُسْتَبْصِرِينَ لَيْسُوا بِشُكَّاءٍ : منظور این است که آن‌ها از روی آگاهی گام برمی‌دارند نه از روی شک و تردید » . (۱)

﴿ ٧٤ ﴾ **وَالَّذِينَ يَقُولُونَ رَبَّنَا هَبْ لَنَا مِنْ أَزْوَاجِنَا وَذُرِّيَّاتِنَا قُرَّةَ أَعْيُنٍ وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا**

آن‌ها هستند که می‌گویند پروردگار! از همسران و فرزندان ما، مایه‌روشنی چشم ما قرار ده و ما را پیشوای پرهیزکاران بنما .

«قَرَّةَ عَيْنٍ» معادل نور چشم است که در فارسی می‌گوییم، کنایه از کسی که مایه سرور و خوشحالی است این تعبیر در اصل از کلمه «قَرَّ» گرفته شده که به معنی سردی و خنکی است و از آن‌جاکه معروف است (و بسیاری از مفسران به آن تصریح کرده‌اند) اشک شوق همواره خنک و اشک‌های غم و اندوه داغ و سوزان است، لذا قرّة‌عین به معنی چیزی است که مایه خنک شدن چشم انسان می‌شود، یعنی اشک شوق از دیدگان او فرومی‌ریزد و این کنایه زیبایی است از سرور و شادمانی.

یازدهمین ویژگی این مؤمنان راستین آن است که توجه خاصی به تربیت فرزند و خانواده خویش دارند و برای خود در برابر آن‌ها مسؤولیت فوق‌العاده‌ای قایلند. بدیهی است منظور این نیست که تنها در گوشه‌ای بنشینند و دعا کنند، بلکه دعا دلیل شوق و عشق درونیشان بر این امر است و رمز تلاش و کوشش.

و بالاخره دوازدهمین وصف برجسته این بندگان خالص خدا که از یک نظر مهم‌ترین این اوصاف است این‌که آن‌ها هرگز به این قانع نیستند که خود راه حق را بسپرنند بلکه

همیشان آن چنان والا است که می خواهند امام و پیشوای جمعیت مؤمنان باشند و دیگران را نیز به این راه دعوت کنند .

لذا در پایان آیه می فرماید: « وَاجْعَلْنَا لِلْمُتَّقِينَ إِمَامًا » .

﴿ ۷۵ ﴾ **أُولَئِكَ يُجْزَوْنَ الْغُرْفَةَ بِمَا صَبَرُوا وَيُلَقَّوْنَ فِيهَا تَحِيَّةً وَسَلَامًا**

آن ها هستند که درجات عالی بهشت در برابر شکیبایی شان به آنان پاداش داده می شود

و در آن با تحیت و سلام روبرو می شوند .

﴿ ۷۶ ﴾ **خَالِدِينَ فِيهَا حَسُنَتْ مُسْتَقَرًّا وَمُقَامًا**

جاودانه در آن خواهند ماند ، چه قرارگاه خوب و چه محل اقامت جالبی .

پاداش عبادالرحمان (بندگان ویژه خدا)

« غُرْفَه » از ماده « غَرَفَ » به معنی برداشتن چیزی و تناول آن است و غُرْفَه به چیزی

می گویند که بر می دارند و تناول می کند (مانند آبی که انسان از چشمه برای نوشیدن

بر می گیرد) سپس به قسمت های فوقانی ساختمان و طبقات بالای منازل اطلاق شده است و

در این جا کنایه از برترین منزلگاه‌های بهشت است .
و از آن جا که «عِبَادُ الرَّحْمَنِ» با داشتن این اوصاف در صف اول مؤمنان قرار دارند
درجه بهشتی آنان نیز باید برترین درجات باشد .
قابل توجه این که می‌گوید : این مقام عالی به خاطر این به آن‌ها داده می‌شود که در راه
خدا صبر و استقامت به خرج دادند ، ممکن است چنین تصور شود که این وصف دیگری از
اوصاف آنان است ، ولی در حقیقت این وصف تازه‌ای نیست بلکه ضامن اجرای تمام
اوصاف گذشته است ، مگر بندگی پروردگار ، مبارزه با طغیان شهوات ، ترک شهادت
زور ، قبول تواضع و فروتنی و غیر از این صفات بدون صبر و استقامت ،
امکان‌پذیر است ؟
بنابراین صبر در این جا مفهوم وسیعی دارد که شکیبایی و استقامت در برابر مشکلات
راه اطاعت پروردگار و جهاد و مبارزه با هوس‌های سرکش و ایستادگی در مقابل عوامل گناه
همه در آن جمع است .

سپس اضافه می‌کند: « وَ يُلقَوْنَ فِيهَا تحِيَّةً وَ سَلاماً » .

بهشتیان به یکدیگر تحیت و سلام می‌گویند و فرشتگان به آنها واز همه بالاتر خداوند به آنها سلام و تحیت می‌گوید ، چنان‌که در آیه ۵۸ سوره یس می‌خوانیم: « سَلامٌ قَولاً مِنْ رَبِّ رَحِيمٍ » . برای آنها سلامی است از سوی پروردگار رحیم « و در آیه ۲۳ و ۲۴ سوره یونس می‌خوانیم: « وَ الْمَلائِكَةُ يَدْخُلُونَ عَلَيْهِمْ مِنْ كُلِّ بابٍ سَلامٌ عَلَيْكُمْ » : فرشتگان از هر دری بر آنها وارد می‌شوند و به آنها می‌گویند سلام بر شما » .

در این‌که آیا « تحیت » و « سلام » در این جا دو معنی دارد یا یک معنی ؟ در میان مفسران گفتگو است ، ولی با توجه به این‌که « تحیت » در اصل به معنی دعا برای زندگی و حیات دیگری است و « سلام » از مادهٔ سلامت است و به معنی دعا برای کسی است ، بنابراین چنین نتیجه می‌گیریم که واژهٔ اول به عنوان درخواست حیات است و واژهٔ دوم برای توأم بودن این حیات با سلامت است ، هرچند گاهی ممکن است این دو کلمه به یک معنی بیاید .

﴿ ۷۷ ﴾ قُلْ مَا يَعْْبُوْا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُوْنُ لِزَامًا
 بگو پروردگار من برای شما راجی قایل نیست اگر دعای شما نباشد ، شما (آیات خدا و
 پیامبران را) تکذیب کردید و دامن شما را خواهد گرفت و از شما جدا نخواهد شد .

اگر دعای شما نبود ارزشی نداشتید

این آیه که آخرین سوره فرقان است در حقیقت نتیجه‌ای است برای تمام سوره و هم
 برای بحث‌هایی که در زمینه اوصاف « عِبَادُ الرَّحْمَنِ » در آیات گذشته آمده است ، روی
 سخن را به پیامبر کرده می‌گوید : « بگو پروردگار من برای شما راج و وزنی قایل نیست اگر دعای
 شما نباشد : قُلْ مَا يَعْْبُوْا بِكُمْ رَبِّي لَوْلَا دُعَاؤُكُمْ » .

« يَعْْبُوْا » از ماده « عَبَأَ » (بر وزن عبد) به معنی سنگینی است ، بنابراین جمله « لَا يَعْْبَأُ »
 یعنی وزنی قایل نیست و به تعبیر دیگر اعتنایی نمی‌کند .

گرچه درباره معنی دعا در این جا احتمالات زیادی داده شده ولی ریشه همه تقریباً به
 یک اصل باز می‌گردد که همان ایمان و توجه به پروردگار است .

بنابراین مفهوم آیه چنین می‌شود: آنچه به شما وزن و ارزش و قیمت در پیشگاه خدا می‌دهد همان ایمان و توجه به پروردگار و بندگی او است .
سپس می‌افزاید: « فَقَدْ كَذَّبْتُمْ فَسَوْفَ يَكُونُ لِزَاماً » .

ممکن است چنین تصور شود که میان آغاز و پایان آیه تضادی وجود دارد و یا حداقل ارتباط و انسجام لازم دیده نمی‌شود ، ولی با کمی دقت روشن می‌شود که منظور اصلی این است شما در گذشته آیات خدا و پیامبران او را تکذیب کردید اگر به سوی خدا نیایید و راه ایمان و بندگی او را پیش نگیرید هیچ ارزش و مقامی نزد او نخواهید داشت و کیفرهای تکذیب‌تان قطعاً دامانتان را خواهد گرفت .

از جمله شواهد روشنی که این تفسیر را تأیید می‌کند حدیثی است که از امام باقر علیه السلام نقل شده: از آن حضرت سؤال کردند: « كَثْرَةُ الْقِرَاءَةِ أَفْضَلُ أَوْ كَثْرَةُ الدُّعَاءِ؟ : آیا بسیار تلاوت قرآن کردن افضل است یا بسیار دعانمودن؟ » . امام در پاسخ فرمود: « كَثْرَةُ الدُّعَاءِ أَفْضَلُ وَ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ : بسیار دعا کردن افضل است و سپس آیه فوق را تلاوت فرمود » .

پایان سورة فرقان

سورة شعراء

فضیلت تلاوت سورة « شعراء »

در حدیثی از پیامبرگرامی اسلام در اهمیت تلاوت این سوره چنین می خوانیم :
 « کسی که سورة شعرا را بخواند به عدد هر کسی که نوح را تصدیق و یا تکذیب کرده است ده حسنه برای او خواهد بود و همچنین هود ، شعیب ، صالح ، ابراهیم را تصدیق یا تکذیب کرده اند و به عدد تمام کسانی که عیسی و تصدیق محمد کرده اند » . (۱)

ناگفته روشن است که این همه اجر و پاداش تنها برای تلاوت منهای اندیشه و عمل نیست ، بلکه قرائن متعددی در روایات فضایل سوره ها است که نشان می دهد منظور تلاوتی است که مقدمه تفکر و سپس اراده و عمل باشد و در گذشته به آن اشاره کرده ایم .

۱- « مجمع البیان » ، آغاز سوره شعراء .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ
 بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

طسّم ﴿۱﴾

طسم .

روایات متعددی از پیامبر اکرم یا بعضی از صحابه در تفسیر «طسّم» نقل شده که همه نشان می‌دهد این حروف علامت‌های اختصاری از نام‌های خدا ، نام‌های قرآن و یا مکان‌های مقدس و یا بعضی از درختان بهشتی و مانند آن است .

تِلْكَ آيَاتُ الْكِتَابِ الْمُبِينِ ﴿۲﴾

این آیات کتاب مبین است .

«تِلْكَ» از نظر ادبیات عرب اشاره به دور است و به معنی «آن» یا «آنها» می‌باشد در کلام عرب و گاه در زبان فارسی برای بیان عظمت چیزی از اسم اشاره دور

استفاده می‌شود ، یعنی موضوع به قدری مهم و بلند مرتبه است که گویی از دسترس ما بیرون و در اوج آسمان‌ها قرار دارد .

قابل توجه این‌که این آیه به همین صورت بی‌کم و کاست در آغاز سوره « یوسف » و « قصص » نیز آمده است و در همه این موارد بعد از حروف مقطعه واقع شده ، که نشان دهنده ارتباط این « حروف » با « عظمت قرآن » است .

توصیف « قرآن » به « مبین » که در اصل از ماده « بیان » است اشاره به آشکار بودن عظمت و اعجاز آن می‌باشد که هرچه انسان در محتوای آن بیشتر دقت کند به معجزه بودنش آشناتر می‌شود .

لَعَلَّكَ بَاخِعٌ نَفْسَكَ أَلَّا يَكُونُوا مُؤْمِنِينَ ﴿٣﴾

گویی می‌خواهی جان خود را از شدت اندوه از دست دهی
به خاطر این‌که آن‌ها ایمان نمی‌آورند .

«بَاخِعُ» از ماده «بَخَعَ» به معنی هلاک کردن خویشتن از شدت غم و اندوه است . این تعبیر نشان می‌دهد که تا چه اندازه پیامبر اسلام نسبت به مردم دلسوز و در انجام رسالت خویش اصرار و پافشاری داشت و از این که می‌دید تشنه کمانی در کنار چشمه آب زلال قرآن و اسلام نشسته‌اند و باز از تشنگی فریاد می‌کشند ناراحت بود . آری همه پیامبران الهی این چنین دلسوز بودند مخصوصاً پیامبر اسلام که این تعبیر کراراً در قرآن در مورد او آمده است .

﴿ ۴ ﴾ اِنْ نَّشَأْ نُنْزِلْ عَلَيْهِمْ مِنَ السَّمَاءِ اَيَّةً فَطَلَّتْ اَعْنَاقُهُمْ لَهَا خَاضِعِينَ

اگر ما اراده کنیم از آسمان بر آنها آیه‌ای نازل می‌کنیم که گردن‌هایشان در برابر آن خاضع گردد .

اشاره به این که ما این قدرت را داریم که معجزه خیره‌کننده ، یا عذاب شدید و وحشتناکی بر آنها فرو بفرستیم که همگی بی‌اختیار سر تعظیم در برابر آن فرود آورند و

تسلیم شوند ، ولی این ایمان اجباری ارزشی ندارد ، مهم آن است که آنها از روی اراده و تصمیم و درک و اندیشه در برابر حق خاضع گردند .

ناگفته پیداست که منظور از خضوع کردن گردن‌ها، خضوع کردن صاحبان آنها است ، منتها گردن در فارسی و «رَقَبَة» و «عُنُق» در عربی به خاطر این که عضو مهم بدن انسان است به صورت کنایه از خود انسان ذکر می شود ، فی المثل افراد یاغی را گردنکش و افراد زورگو را گردن کلفت و افراد ناتوان را گردن شکسته می گویند .

﴿ ۵ 〉 وَمَا يَأْتِيهِمْ مِنْ ذِكْرِ مِنَ الرَّحْمَنِ مُحَدَّثٍ إِلَّا كَانُوا عَنْهُ مُعْرِضِينَ

و هر ذکر تازه‌ای از سوی خداوند رحمان برای آنها بیاید از آن اعراض می کنند .
تعبیر به « الرَّحْمَان » اشاره به این است که نزول این آیات از سوی پروردگار از «رحمت عامه» او سرچشمه می گیرد که همه انسانها را بدون استثناء به سعادت و کمال دعوت می کند .

و نیز ممکن است برای تحریک حس شکرگزاری مردم باشد که این سخنان از سوی خداوندی است که نعمت‌هایش سرتاپای شما را فرا گرفته ، چگونه در برابر ولی نعمت خود این چنین اعراض می‌کنید و اگر او در مجازات شما عجله نمی‌کند آن هم از رحمت او است . تعبیر به « مُخَذَّثٌ » (تازه و جدید) اشاره به این است که آیات قرآن یکی پس از دیگری نازل می‌گردد و هر کدام محتوای تازه‌ای دارد ، اما چه سود که این‌ها با این حقایق تازه ناسازگارند ، گویی با همان خرافات نیاکان پیوند همیشگی بسته‌اند و با هیچ قیمتی حاضر نیستند با جهل و گمراهی و خرافات وداع گویند اصولاً همیشه افراد نادان و متعصب و لجوج باتازه‌ها، هرچند موجب هدایت و آگاهی و نجات باشد، مخالفند .

﴿ ٦ 〉 فَقَدْ كَذَّبُوا فَسَيَأْتِيهِمْ أَنْبَاءُ مَا كَانُوا بِهِ يَسْتَهْزِئُونَ

آن‌ها تکذیب کردند، اما به زودی اخبار آنچه را به استهزاء می‌گفتند به آنان می‌رسد (و از مجازاتش باخبر خواهند شد) .

« أَنْبَاء » جمع « نَبَأ » به معنی خبر مهم است و منظور در این جا کیفیهای سختی است که در این جهان و جهان دیگر دامنگیر آنها می شود .
 بررسی این آیه و آیه قبل نشان می دهد که انسان به هنگام قرار گرفتن در جاده های انحرافی به طور دایم فاصله خود را از حق بیشتر می کند .
 نخست مرحله اعراض و روی گرداندن و بی اعتنائی نسبت به حق است ، اما تدریجاً به مرحله تکذیب و انکار می رسد ، باز از این مرحله فراتر می رود و حق را به باد سخریه می گیرد و به دنبال آن مجازات الهی فرامی رسد .

﴿ ۷ ﴾ أَوْ لَمْ يَرَوْا إِلَى الْأَرْضِ كَمْ أَنْبَتْنَا فِيهَا مِنْ كُلِّ زَوْجٍ كَرِيمٍ

آیا آنها به زمین نگاه نکردند ، چه اندازه در آن از انواع گیاهان آفریدیم .

واژه « کریم » در اصل به معنی چیز پرارزش است ، گاه در مورد انسان به کار می رود و گاه گیاهان و گاهی حتی نامه توصیف به « کریم » می شود مانند سخن ملکه سبأ

در مورد نامه سلیمان : « إِنِّي أُلْقِيَ إِلَيَّ كِتَابٌ كَرِيمٌ » (۲۹ / نمل) .
در گذشته انسان‌ها کم و بیش فهمیده بودند که بعضی از گیاهان دارای نوع نر و نوع ماده است و برای بارور ساختن گیاهان از طریق تلقیح استفاده می‌کردند این مسأله در مورد درختان نخل کاملاً شناخته شده بود ، ولی نخستین بار « لینه » دانشمند و گیاه‌شناس معروف سوئدی ، در اواسط قرن ۱۸ میلادی ، موفق به کشف این واقعیت شد که مسأله زوجیت در دنیای گیاهان تقریباً یک قانون عمومی است و گیاهان نیز همانند غالب حیوانات از طریق آمیزش نطفه نر و ماده بارور می‌شوند و سپس میوه می‌دهند .
ولی قرآن مجید قرن‌ها قبل از این دانشمند ، کراراً در آیات مختلف به زوجیت در جهان گیاهان اشاره کرده (در آیه مورد بحث و در سوره رعد آیه ۴ و لقمان آیه ۱۰ و سوره ق آیه ۷) و این خود یکی از معجزات علمی قرآن است .
و منظور از گیاه کریم گیاهان پرفایده است و البته هر گیاهی دارای فوایدی است که با

پیشرفت علم این حقیقت روز به روز آشکارتر می شود .

﴿ ۸ ﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ

در این نشانه روشنی است (بر وجود خدا) ولی اکثر آنها هرگز مؤمن نبوده اند .
 آری توجه به این واقعیت که این خاک ظاهراً بی ارزش با داشتن یک ترکیب معین مبدأ پیدایش انواع گل های زیبا و درختان پرثمر و میوه های رنگارنگ با خواص کاملاً متفاوت است بیانگر نهایت قدرت خدا است ، اما این کوردلان آن چنان غافل و بی خبرند که این گونه آیات الهی را می بینند ، باز هم در غفلت هستند ، چرا که کفر و لجاج در قلب آنها رسوخ کرده است .

﴿ ۹ ﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

پروردگار تو عزیز و رحیم است .

« عزیز » به معنی قدرتمندی است که شکست ناپذیر است ، هم توانایی بر ارائه آیات

بزرگ دارد و هم درهم کوبنده تکذیب‌کنندگان است ، ولی با این حال «رحیم» است و رحمت واسعه‌اش همه جا را فراگرفته و بازگشت جدی به سوی او در یک لحظه کوتاه کافی است که تمام نظر لطف او را متوجه انسان سازد و برگناهان گذشته‌اش قلم عفو کشد .

﴿۱۰﴾ وَإِذْ نَادَىٰ رَبُّكَ مُوسَىٰ أَنْ أَتِ الْقَوْمَ الظَّالِمِينَ

به خاطر بیاور هنگامی که پروردگارت موسی را ندا داد که به سراغ آن قوم ستمگر برو .

﴿۱۱﴾ قَوْمَ فِرْعَوْنَ لَا يَتَّقُونَ

قوم فرعون ، آیا آن‌ها (از مخالفت فرمان پروردگار) پرهیز نمی‌کنند؟

آغاز رسالت موسی علیه السلام

در این سوره سرگذشت هفت تن از پیامبران بزرگ به عنوان درس آموزنده‌ای برای عموم مسلمانان مخصوصاً مسلمانان نخستین بیان شده است .

نخست از موسی علیه السلام شروع می‌کند و بخش‌های مختلفی از زندگی او و درگیریش را با

فرعونیان تاهنگام غرق این قوم ظالم و ستمگر شرح می‌دهد .
 تاکنون در سوره‌های متعددی از قرآن (سوره بقره و مائده و اعراف و یونس و اسراء و طه) سخن از بنی‌اسرائیل و موسی و فرعونیان به میان آمده و در بعضی از سوره‌های بعد نیز در این باره بحث‌هایی می‌آید .
 این بحث‌ها گرچه به ظاهر مکرر است ، اما دقت در آن‌ها نشان می‌دهد که در هر مورد روی بخش خاصی از این سرگذشت پرماجرا و برای هدف مخصوصی ، تکیه شده است .
 فی‌المثل آیات مورد بحث هنگامی نازل شد که مسلمانان سخت در اقلیت قرار داشتند و دشمنان آن‌ها بسیار قوی و نیرومند، به گونه‌ای که هیچ‌گونه موازنه قدرت در میان آن‌ها نبود ، در این جا لازم است خداوند سرگذشت‌های مشابهی را از اقوام پیشین بیان کند تا بدانند این قدرت عظیم دشمن و ضعف ظاهری آن‌ها هرگز سبب شکست نخواهد شد ، تا روحیه آن‌ها قوی گردد و بر استقامت و پافشاری خود بیفزاید و جالب این‌که: بعد از سرگذشت هر یک از این پیامبران هفتگانه جمله « وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ: اَكْثَرُ

آن‌ها ایمان نیاوردند و پروردگار تو توانا و رحیم است» تکرار شده، درست همان عبارتی که در آغاز همین سوره (آیه ۸ و ۹) در مورد پیامبر اسلام خواندیم، این هماهنگی شاهد زنده‌ای بر این حقیقت است که ذکر این بخش از داستان‌های انبیاء به خاطر شرایط خاص روانی و اجتماعی مسلمانان در آن مقطع خاص زمانی و مشابه آن بوده است.

﴿۱۲﴾ قَالَ رَبِّ إِنِّي أَخَافُ أَنْ يُكَذِّبُونِ

(موسی) عرض کرد پروردگارا: من از آن بیم دارم که مرا تکذیب کنند.
موسی علیه السلام در ذکر این سخن کاملاً حق داشت چراکه فرعون و دارودسته‌اش آن قدر مسلط بر اوضاع کشور مصر بودند که احدی یارای مخالفت با آن‌ها را نداشت و هرگونه نغمه مخالفی را با شدت و بی‌رحمی سرکوب می‌کردند.

﴿۱۳﴾ وَ يَضِيقُ صَدْرِي وَلَا يَنْطَلِقُ لِسَانِي فَأَرْسِلْ إِلَيَّ هَارُونَ

و سینه‌ام تنگ می‌شود و زبانم به قدر کافی گویا نیست (به‌برادرم) هارون نیز رسالت ده (تا مرا یاری کند).

موسی به پیشگاه پروردگار عرض کرد تقاضای من این است « به (برادرم) هارون نیز رسالت بدهی تا به همراه من مأمور ادای این رسالت گردد » تا با معاضدت یکدیگر بتوانیم این فرمان بزرگ را در برابر آن ستمگران خیره‌سر به اجرا درآوریم .

﴿ ۱۴ ﴾ وَلَهُمْ عَلَىٰ ذَنْبٍ فَأَخَافُ أَنْ يَقْتُلُونِ

و آنها (به اعتقاد خودشان) بر من گناهی دارند می‌ترسم مرا به قتل برسانند (و این رسالت پایان نرسد) .

من یکی از این فرعونیان ستمگر را به هنگامی که با یک مرد بنی‌اسرائیلی مظلوم درگیر بوده با ضربه قاطع خود کشته‌ام .

از این نظر « می‌ترسم به عنوان قصاص مرا به قتل برسانند » و این رسالت عظیم به پایان نرسد . در حقیقت موسی چهار مشکل بزرگ بر سر راه این مأموریت بزرگ می‌دید و از خدا تقاضای حل آنها را کرد (مشکل تکذیب، مشکل ضیق صدر، مشکل عدم فصاحت و مشکل قصاص) .

﴿ ۱۵ ﴾ قَالَ كَلَّا فَاذْهَبْ بِآيَاتِنَا إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ

فرمود چنین نیست (آنها کاری نمی توانند انجام دهند) شما هر دو با آیات ما (برای هدایت آنان) بروید ما با شما هستیم و (سخنانتان را) می شنویم .
در ضمن سه جمله خداوند به موسی عليه السلام اطمینان کافی داد و به درخواستش جامه عمل پوشانیده با تعبیر « کَلَّا » اطمینان داد که قدرت بر قتل او پیدا نخواهند کرد و نیز از نظر ضیق صدر و عدم گشایش زبان ، مشکلی در کار او پیدا نخواهد شد و با جمله « فَاذْهَبْ بِآيَاتِنَا » برادرش را به کمک او فرستاد و بالاخره با جمله « إِنَّا مَعَكُمْ مُسْتَمِعُونَ » به آنها وعده داد که آنها را همه جا در زیر چتر حمایت خود خواهد گرفت .

﴿ ۱۶ ﴾ فَأْتِنَا فِرْعَوْنَ فَقُولَا إِنَّا رَسُولُ رَبِّ الْعَالَمِينَ

به سراغ فرعون بروید و بگویید ما فرستاده پروردگار جهانیان هستیم .
جمله « فَأْتِنَا » نشان می دهد که باید به هر قیمتی هست با خود او تماس بگیرید و تعبیر

به «رسول» به صورت مفرد با این که هر دو پیامبر بودند ، اشاره به یگانگی و وحدت آنها است ، گویی آنها دو روحند در یک بدن ، با یک برنامه و یک هدف .

﴿۱۷﴾ اَنْ اَرْسِلْ مَعَنَا بَنِي إِسْرَءِیْلَ

بنی اسرائیل را باها فرست .

منظور این بوده که زنجیر اسارت و بردگی از آنها بردار تا آزاد شوند بتوانند با آنها بیایند ، نه این که تقاضای فرستادن آنها به وسیله فرعون شده باشد .

﴿۱۸﴾ قَالَ اَلَمْ نُرَبِّكَ فِیْنَا وَلِیْدًا وَّ لَبِثْتَ فِیْنَا مِنْ عُمُرٍ سِنِیْنَ

(فرعون) گفت: آیا ما تو را در کودکی در میان خود پرورش ندادیم؟ و سالهایی از عمرت

را در میان ما نبودی؟

تو را از آن امواج خروشان و خشمگین نیل که وجودت را به نابودی تهدید می کرد گرفتیم ، دایه ها برای دعوت کردیم و از قانون مجازات مرگ فرزندان بنی اسرائیل معاف

نمودیم ، در محیطی امن و امان در ناز و نعمت پرورش یافتی .

﴿ ۱۹ ﴾ وَفَعَلْتَ فَعْلَتَكَ الَّتِي فَعَلْتَ وَأَنْتَ مِنَ الْكَافِرِينَ

و (سرانجام) آن کارت را (که نمی‌بایست انجام دهی) انجام دادی (و یک نفر از ما را کشتی)

و تو از کافران بودی .

سال‌ها بر سفره ما بودی ، نمک خوردی و نمکدان شکستی ؟ با چنین کفران نعمت

چگونه می‌توانی پیامبر باشی ؟

در حقیقت می‌خواست با این منطق و این‌گونه پرونده سازی موسی را

به پندار خود محکوم کند .

منظور از داستان قتل همان است که در سورة قصص آیه ۱۵ آمده است که موسی عليه السلام

دو نفر را که یکی از فرعونیان و دیگری از بنی اسرائیل بود در حال جنگ و دعوا دید ، به

حمایت مظلوم یعنی مرد اسرائیلی برخاست و به ظالم حمله کرد ، ضربه‌ای بر او فرود آورد

که با همان یک ضربه از پا درآمد .

﴿۲۰﴾ قَالَ فَعَلْتُهَا إِذَا وَأَنَا مِنَ الضَّالِّينَ

(موسی) گفت : من آن کار را انجام دادم در حالی که از بی خبران بودم .

موسی علیه السلام بعد از شنیدن سخنان شیطنت آمیز فرعون به پاسخ از هر سه ایراد پرداخت ، ولی از نظر اهمیت پاسخ ایراد دوم فرعون را مقدم شمرد (و یا اصولاً ایراد اول را در خور پاسخ نمی دانست ، چراکه پرورش دادن کسی که هرگز دلیل آن نمی شود که اگر شخص پرورش دهنده گمراه بود او را به راه راست هدایت نکنند) .

به هر حال چنین گفت : « من این کار را انجام دادم در حالی که از بی خبران بودم » .

در این جا در مورد تعبیر « ضَّالِّینَ » در میان مفسران گفتگو بسیار شده است زیرا از یک سو می دانیم که سابقه سوء برای پیامبر حتی قبل از رسیدن به مقام نبوت قابل قبول نیست ، چراکه موقعیت او را در افکار عمومی متزلزل می کند و هدف بعثت ناقص و ناتمام

می‌ماند به همین دلیل دامنه عصمت انبیاء قبل از نبوت را نیز شامل می‌شود .
و از سوی دیگر باید این سخن پاسخی باشد که فرعون نتواند در برابر آن ، سخنی
بگوید .

تفسیری که شاید از جهاتی مناسب‌تر با مقام موسی علیه السلام است و آن این‌که موسی علیه السلام
در این جا یک‌نوع توریه به کار برده است، سخنی گفته که ظاهرش این بوده من در آن زمان
راه حق را پیدا نکرده بودم بعداً خداوند راه حق را به من نشان داد و مقام
رسالت بخشید، ولی در باطن مقصود دیگری داشته و آن این‌که من نمی‌دانستم که این
کار مایه این‌همه دردسر می‌شود وگرنه اصل کار حق بود و مطابق قانون عدالت .
و می‌دانیم منظور از «توریه» این‌است که انسان سخنی بگوید که باطنش مطلب حقی باشد،
ولی طرف مقابل از ظاهراً چیز دیگری استفاده کند و این مخصوص مواردی است که انسان
در تنگنا قرار بگیرد که می‌خواهد دروغ نگوید و در عین حال ، حفظ ظاهر نیز داشته باشد .

﴿۲۱﴾ فَفَرَزْتُ مِنْكُمْ لَمَّا خِفْتُكُمْ فَوَهَبَ لِي رَبِّي حُكْمًا وَجَعَلَنِي مِنَ الْمُزْسَلِينَ

و به دنبال آن هنگامی که از شما ترسیدم فرار کردم و پروردگار من به من دانش بخشید و مرا از پیامبران قرار داد .

منظور از « حُكْم » در این آیه رسالت و نبوت است .

اصولاً واژه « حُكْم » از نظر لغت در اصل به معنی منع کردن به منظور اصلاح است و لذا به « لگام حیوان » « حَكْمَة » (بر وزن صَدَقَة) گفته می شود ، سپس این کلمه به بیان چیزی مطابق حکمت ، اطلاق شده و هم چنین به علم و عقل نیز با همین تناسب « حُكْم » گفته اند .

﴿۲۲﴾ وَ تِلْكَ نِعْمَةٌ تَمُنُّهَا عَلَيَّ أَنْ عَبَّدَتْ بَنِي إِسْرَائِيلَ

آیا این منی است که تو بر من می گذاری که بنی اسرائیل را برده خود ساخته ای ؟

درست است که دست حوادث مرا در کودکی به کاخ تو کشانید و به ناچار در دامان تو

پرورش یافتم و در این امر قدرت نمایی خدا بود ، اما بین عامل این ماجرا چه بود ؟ چرا

من درخانه پدرم و در آغوش مادرم پرورش نیافتم ، چرا ؟
 آیا جز این بود که تو بنی اسرائیل را به زنجیر اسارت کشیدی ، تا آنجا که به خود اجازه دادی نوزادان پسر را به قتل برسانی و دختران را برای کنیزی و خدمت زنده بگذاری ؟
 این ظلم بی حساب تو سبب شد که مادرم برای حفظ جان نوزادش مرا در صندوق بگذارد و به امواج نیل بسپارد و خواست الهی این بود که آن کشتی کوچک در کنار کاخ تو لنگر بیندازد ، آری ظلم بی اندازه تو بود که مرا رهین این منت ساخت و مرا از خانه پاک پدرم محروم ساخت و در کاخ آلوده تو قرار داد .

﴿ ۲۳ ﴾ قَالِ فِرْعَوْنُ وَمَا رَبُّ الْعَالَمِينَ

فرعون گفت : پروردگار عالمیان چیست ؟

بسیار بعید است که فرعون این سخن را واقعاً برای فهم مطلب گفته باشد بلکه بیشتر به نظر می رسد که برای تجاهل و تحقیر ، این سؤال را مطرح کرد .

﴿۲۴﴾ قَالَ رَبُّ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَمَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنُتُمْ مُوقِنِينَ

(موسی) گفت: پروردگار آسمانها و زمین و آنچه میان این دو است، اگر اهل یقین هستید. آسمانها با آن عظمتش و زمین با آن وسعت و گستردگی و موجودات رنگارنگش که تو و دستگاه تو در برابر آن ذره ناچیزی بیش نیست، آفرینش پروردگار من است، چنین آفریدگار و مدبر و نظم دهنده ای شایسته پرستش است نه موجود ضعیف و ناچیزی همچون تو. توجه به این حقیقت نیز لازم است که بت پرستان معتقد بودند هریک از موجودات این عالم، ربی دارد و جهان را ترکیبی از نظامات پراکنده می شمردند، اما سخن موسی علیه السلام اشاره به این حقیقت است که این نظام واحد که بر مجموعه عالم هستی حکم فرما است دلیل بر این است که «رب واحدی» دارد.

جمله «إِنَّ كُنُتُمْ مُوقِنِينَ» ممکن است اشاره به این مطلب باشد که موسی می خواهد تلویحاً به فرعون و یارانش بفهماند که من می دانم هدف شما از این سؤال، درک حقیقت

نیست اما اگر در جستجوی حقیقت باشید و صاحب عقل و شعور ، همین استدلال که کردم کافی است ، کمی چشمتان را بگشایید و ساعتی در این آسمانهای وسیع و زمین گسترده و آثارش بیندیشید تا دانستی‌ها را بدانید و جهان بینی خود را تصحیح کنید .

﴿۲۵﴾ قَالَ لِمَنْ حَوْلَهُ أَلَا تَسْتَمِعُونَ

(فرعون) به اطرافیان‌اش گفت : آیا نمی‌شنوید این مرد چه می‌گوید؟

پیدا است اطراف فرعون را چه افرادی گرفته‌اند ، اشخاصی از قماش خود او ، گروهی از صاحبان زر و زور و همکاران ظلم و ستم .

ابن عباس می‌گوید : اطرافیان او در آن‌جا پانصد نفر بودند که خواص قوم او محسوب می‌شدند .^(۱)

۱- « تفسیر ابوالفتح رازی » ذیل آیه مورد بحث .

﴿ ۲۶ ﴾ قَالَ رَبُّكُمْ وَرَبُّ آبَائِكُمُ الْأَوَّلِينَ

(موسی) گفت: پروردگار شما و پروردگار نیاکان شما.

در حقیقت موسی که در مرحله نخست از «آیات آفاقی» شروع کرده بود در مرحله دوم به «آیات انفسی» اشاره کرد و به اسرار آفرینش در وجود خود انسان‌ها و آثار الهی و ربوبیت پروردگار در روح و جسم بشر پرداخت، تا این مغروران بی‌خبر لااقل درباره خود بیندیشند و کمی خود را بشناسند و به دنبال آن، خدای خود را.

﴿ ۲۷ ﴾ قَالَ إِنَّ رَسُولَكُمْ الَّذِي أُرْسِلَ إِلَيْكُمْ لَمَجْنُونٌ

(فرعون) گفت: پیامبری که به سوی شما فرستاده شده دیوانه‌است.

جالب این‌که این فریبکار مغرور حتی حاضر نبود بگوید «فرستاده ما» و «به سوی ما» بلکه می‌گوید «پیامبر شما» که «به سوی شما» فرستاده شده است، چرا که حتی تعبیر «پیامبر شما» جنبه سخریه داشت، سخریه‌ای توأم با خود برتری‌بینی که من بالاتر از آنم که

پیامبری ، برای دعوتم بیاید و هدفش از نسبت جنون به موسی (علیه السلام) این بود که اثر منطق نیرومند او را در افکار حاضران خنثی کند .

﴿ ۲۸ ﴾ قَالَ رَبُّ الْمَشْرِقِ وَالْمَغْرِبِ وَ مَا بَيْنَهُمَا إِنَّ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ

(موسی) گفت : او پروردگار مشرق و مغرب و آنچه در میان این دو است می باشد اگر شما عقل و اندیشه خود را به کار می گیرید .

اگر تو در محدوده کوچکی به نام مصر ، یک حکومت ظاهری داری ، حکومت واقعی پروردگار من تمام شرق و غرب جهان و هر چه میان آنها است را دربر گرفته و آثارش در همه جا در جبین موجودات می درخشد ، اصولاً همین طلوع و غروب خورشید در خاور و باختر و نظامی که بر آن حاکم است ، خود نشانه ای از عظمت او است ، اما عیب کار این جا است که شما تعقل نمی کنید و اصلاً عادت به اندیشیدن ندارید (توجه داشته باشید که جمله " إِنَّ كُنْتُمْ تَعْقِلُونَ " اشاره به همین است که شما اگر برنامه تعقل در

گذشته و حال در زندگیتان بود این حقیقت را درک می‌کردید) .

در واقع موسی علیه السلام نسبت جنون را به طرز زیبایی پاسخ گفت که من دیوانه نیستم ، دیوانه و بی‌عقل کسی است که این همه آثار پروردگار را نمی‌بیند و این همه نقش عجب بر در و دیوار وجود است هرکه فکرت نکند نقش بود بر دیوار .

درست است که موسی علیه السلام نخستین بار اشاره به تدبیر آسمان‌ها و زمین‌کرد ولی از آن‌جا که آسمان بسیار بالا است و زمین ، بسیار اسرارآمیز ، لذا در آخرین مرحله انگشت روی نقطه‌ای گذاشت که هیچ‌کس را یارای انکار آن نیست و انسان همه روز با آن سر و کار دارد و آن نظام طلوع و غروب آفتاب و برنامه دقیق است که در آن وجود دارد ، و کسی نمی‌تواند ادعا کند من تنظیم‌کننده آن هستم .

﴿ ۲۹ ﴾ قَالَ لَئِنْ اتَّخَذْتُ إِلَهًا غَيْرِي لَأَجْعَلَنَّكَ مِنَ الْمَسْجُونِينَ

(فرعون) خشمگین شد و گفت : اگر معبودی غیر از من برگزینی تو را از زندانیان قرار خواهم داد .

منطق نیرومند و شکست ناپذیر موسی علیه السلام، فرعون را سخت خشمگین ساخت و سرانجام به حربه‌ای متوسل شد که همه زورمندان بی منطق به هنگام شکست و ناکامی به آن متوسل می‌شوند یعنی تهدید به مرگ و زندان.

بعضی از مفسران معتقدند که الف و لام در «الْمَسْجُونِينَ» الف و لام عهداست و اشاره به زندان مخصوصی است که هرکس را به آن می‌افکنند، برای همیشه در آن می‌ماند تا جنازه او را از زندان بیرون آورند.^(۱)

﴿۳۰﴾ قَالَ أَوْ لَوْ جِئْتُكَ بِشَيْءٍ مُّبِينٍ

(موسی) گفت: حتی اگر نشانه آشکاری برای رسالتم برای تو بیاورم؟
در آیات قبل دیدیم که چگونه موسی علیه السلام برتری خود را از نظر منطق بر فرعون حفظ

۱- «تفسیر المیزان»، «فخر رازی»، ذیل آیه مورد بحث.

کرد و به حاضران نشان داد که تا چه حد آیین او متکی به منطق و عقل او است و ادعای فرعون ، سست و واهی است ، گاهی مسخره کردن ، گاه نسبت جنون دادن و سرانجام تکیه بر قدرت و تهدید به زندان و مرگ نمودن .

این جا است که صحنه بر می گردد و موسی علیه السلام نیز باید روش تازه ای در پیش گیرد که فرعون در این صحنه نیز ناتوان و درمانده شود .

موسی نیز باید تکیه بر قدرت کند ، قدرتی الهی که از معجزه ای چشمگیر سرچشمه می گیرد ، رو به سوی فرعون کرد و گفت « آیا اگر من نشانه آشکاری برای رسالتم ارائه دهم باز مرا زندان خواهی کرد ؟ ».

﴿ ۳۱ ﴾ قَالْ فَأْتِ بِهِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ

گفت : اگر راست می گویی آن را بیاور .

فرعون در این جا سخت در بن بست واقع شد چرا که موسی علیه السلام اشاره سربسته ای به

یک برنامه فوق العاده کرده و فکر حاضران را متوجه خود ساخته است ، اگر فرعون بخواهد سخن او را ندیده بگیرد همه بر او اعتراض می کنند و می گویند باید بگذاری موسی علیه السلام کار مهمش را ارائه دهد ، اگر توانایی داشته باشد که معلوم می شود ، نمی توان با او طرف شد ، والا گزافه گویش آشکار می گردد ، در هر حال نمی توان از این سخن موسی علیه السلام به سادگی گذشت .

ناچار گفت «اگر راست می گویی آن را بیاور» .

﴿۳۲﴾ **فَالْقَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ**

در این هنگام موسی عصای خود را افکند و مار عظیم و آشکاری شد .

﴿۳۳﴾ **وَنَزَعَ يَدَهُ فَإِذَا هِيَ بَيْضَاءُ لِلنَّاطِرِينَ**

و دست خود را در گریبان فرو برد و بیرون آورد در بر ابرینندگان سفید و روشن بود .

در حقیقت این دو معجزه بزرگ ، یکی مظهر بیم بود و دیگری مظهر امید اولی مناسب

مقام انذار است و دومی بشارت ، یکی بیانگر عذاب الهی است و دیگری نور است و نشانه رحمت ، چرا که معجزه باید هماهنگ با دعوت پیامبر باشد .

« تُغْبِیان » به معنی مار عظیم است که از آن در فارسی تعبیر به « اژدها » می شود .

﴿ ۳۴ ﴾ قَالَ لِلْمَلَأِ حَوْلَهُ إِنَّ هَذَا لَسِحْرٌ عَلِيمٌ

(فرعون) به گروهی که اطراف او بودند گفت: این سحر آگاه و ماهری است .

همان کسی را که تا چند لحظه قبل مجنونش می خواند اکنون به عنوان « عَلِیم » از او نام می برد و چنین است راه و رسم جباران که گاه در یک جلسه چندین بار چهره عوض می کنند و هر زمان برای رسیدن به مقصد خود به دستاویز تازه ای متشبث می شوند . فرعون فکر می کرد چون در آن زمان سحر رایج بود ، این اتهام و برچسب بهتر از هر چیز به موسی بعد از نشان دادن این معجزات می چسبد .

﴿ ۳۵ ﴾ يُرِيدُ أَنْ يُخْرِجَكُمْ مِنْ أَرْضِكُمْ بِسِحْرِهِ فَمَاذَا تَأْمُرُونَ

او می خواهد شما را از سرزمینتان با سحرش بیرون کند ، شما چه نظر می دهید .

کشور شما در خطر است به پا خیزید

این همان فرعونى است که قبلاً تمام مصر را ملک مسلم خود مى دانست ، و مى گفت « أَلَيْسَ لِي مُلْكُ مِصْرَ : آیا حکومت و مالکیت این سرزمین مصر از آن من نیست ؟ » اکنون که پایه های تخت خود را لرزان مى بیند ، مالکیت مطلقه این سرزمین را به کلی فراموش کرده و آن را ملک مردم مى شمرد مى گوید : سرزمین شما به خطر افتاده ، چاره ای بیندیشید . فرعونى که تا یک ساعت پیش از این حاضرنبود گوش به سخن کسی بدهد و همیشه فرمان دهنده مُطَلَقُ الْعِثَانِ بود و اَمْرٌ بِالْمُنَازِعِ ، اکنون چنان در مانده شده است که به اطرافیان مى گوید شما چه امر مى کنید ؟ مشورتى بسیار عاجزانه و از موضع ضعف . جباران در هر عصر و زمان هنگامی که پایه های تخت بیدادگری خود را لرزان و حکومت خویش را در خطر بینند موقتاً از تخت استبداد پایین آمده دست به دامن مردم و آراء و افکار آن ها مى شوند ، مملکت را مملکت مردم . آب و خاک را از آنان دانسته و آراء

آن‌ها را محترم می‌شمردند ، اما با فرونشستن طوفان باز همان کاسه است و همان آش . در عصر و زمان خود نیز بازماندهٔ سلاطین پیشین را دیدیم که چگونه زمانی که دنیا به کامش می‌گشت سراسر کشور را ملک مطلق خود می‌دانست و حتی به کسانی که مایل نبودند در حزب او وارد شوند فرمان خروج از مملکت می‌داد که زمین خدا وسیع است و هرکجا می‌خواهید بروید ، این‌جا همین برنامه است که من می‌گویم ولاغیر . اما دیدیم به هنگام وزیدن طوفان انقلاب تا چه حد در پیشگاه مردم سر تعظیم فرود آورد و حتی از گناهان گذشته خویش توبه و تقاضای عفو کرد ، ولی در برابر مردمی که سالیان دراز او را به خوبی شناخته بودند ، سودی نداد .

﴿ ۳۶ ﴾ قَالُوا زَجَهِهٖ وَآخَاهُ وَابْعَثْ فِی الْمَدَائِنِ حَاشِرِیْنَ

گفتند : او و برادرش را مهلت ده و به تمام شهرها مأموران برای بسیج اعزام کن .

﴿ ۳۷ ﴾ یَا تُوْكَ بِكُلِّ سَخَّارٍ عَلِیْمٍ

تاهر ساحر ماهری را نزد تو آورند .

«أَرْجِه» از ماده «إِرجاء» به معنی به تأخیر انداختن و عجله نکردن در قضاوت است و ضمیر در آخر آن به موسی بر می‌گردد و در اصل «أَرْجِئْهُ» بوده و همزه برای تخفیف حذف شده است .

«خَاشِرِین» از ماده «حَشَرَ» به معنی بسیج کردن گروهی از مردم به سوی میدان جنگ یا مانند آن است و به این ترتیب مأموران می‌بایست ساحران را به هر قیمتی که ممکن است برای مبارزه با موسی بسیج کنند .

در واقع اطرافیان فرعون یا اغفال شدند و یا آگاهانه نهمت او را به موسی پذیرا گشتند و برنامه را چنین تنظیم کردند که او «ساحر» است و در مقابل ساحر باید دست به دامان «سَحَّار» یعنی ساحران ماهرتری زد .

و گفتند خوشبختانه در کشور پهناور مصر ، اساتید فن سحر بسیارند ، اگر موسی ساحر است ما «سَحَّار» در برابر او قرار می‌دهیم و آن‌قدر ساحران وارد به فوت و فن سحر را جمع

می‌کنیم تا راز موسی علیه السلام را افشا کنند .

﴿ ۳۸ ﴾ فَجُمِعَ السَّحَرَةُ لِمِيقَاتِ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ

سرانجام ساحران برای وعده گاه روز معینی جمع‌آوری شدند .

ساحران از همه جا گرد آمدند

منظور از « یَوْمٍ مَّعْلُومٍ » آن‌چنان که از آیات سوره اعراف استفاده می‌شود یکی از روزهای عید معروف مصریان بوده که موسی علیه السلام آن را برای مبارزه تعیین کرد و هدفش این بود که مردم فرصت بیشتری برای حضور در صحنه داشته باشند ، زیرا اطمینان به پیروزی خود داشت و می‌خواست قدرت آیات الهی و ضعف فرعون و دستیارانش بر همگان آشکار گردد و نور ایمان در دل‌های گروه بیشتری بدرخشد .

﴿ ۳۹ ﴾ وَقِيلَ لِلنَّاسِ هَلْ أَنْتُمْ مُجْتَمِعُونَ

و به مردم گفته شد : آیا شما نیز (در این صحنه) اجتماع می‌کنید ؟

این تعبیر نشان می‌دهد که مأموران فرعون در این زمینه بسیار حساب شده کار می‌کردند ، آنها می‌دانستند اگر مردم را اجبار به حضور کنند ، ممکن است واکنش منفی نشان دهند ، چرا که هرکس فطرتاً از اجبار گریزان است ، لذا گفتند چنان‌که تمایل داشته باشید در این جلسه حضور پیدا کنید و قطعاً این طرز بیان افراد زیاده‌تری را به آن جلسه کشانید .

﴿٤٠﴾ لَعَلَّنَا نَتَّبِعُ السَّحَرَةَ إِنْ كَانُوا هُمُ الْغَالِبِينَ

تا اگر ساحران پیروز شوند ما از آنان پیروی کنیم .

روشن است که وجود تماشاچیان بیشتر که ارتباط و پیوند با یک طرف مبارزه دارند هم مایه دلگرمی آنها است و به آنها روحیه می‌دهد و هم سبب می‌شود که آنان نهایت کوشش خود را به کارگیرند و هم در موقع پیروزی توانایی دارند چنان جنجالی برپا کنند که حریف برای همیشه منزوی شود و هم می‌توانند از آغاز مبارزه در طرف مقابل ایجاد وحشت کنند. آری مأموران فرعون با این امیدها مایل بودند مردم را در صحنه حاضرکنند و موسی نیز

حضور چنین جمعی را از خدا می خواست که بتواند منظور خود را به عالی ترین وجهی پیاده کند.

﴿۴۱﴾ فَلَمَّا جَاءَ السَّحَرَةُ قَالُوا لِفِرْعَوْنَ أَئِنَّا لَنَأْتِيَنَّكَ أَجْرًا إِنْ كُنَّا نَحْنُ الْغَالِبِينَ

هنگامی که ساحران آمدند ، به فرعون گفتند : آیا اگر پیروز شویم پاداش مهمی

خواهیم داشت ؟

﴿۴۲﴾ قَالُوا نَعْلَمُ وَإِنكُمُ إِذَا لَمِنَ الْمُقَرَّبِينَ

گفت آری و شما در این صورت از مقربان خواهید بود .

در واقع فرعون به آنها گفت شما چه می خواهید ؟ یا مال است و یا مقام من هردو را در

اختیار شما می گذارم .

این تعبیر نشان می دهد که قرب به فرعون تا چه حد در آن محیط و جامعه دارای اهمیت

بوده که او به عنوان یک پاداش بزرگ از آن یاد می کند و در حقیقت پاداشی از این بالاتر

نیست که انسان به قدرت مطلوبش نزدیک گردد .

اگر گمراهان قرب فرعون را برترین پاداش می‌شمردند ، خداپرستان آگاه پاداشی را بالاتر از قرب پروردگار نمی‌شمردند، حتی بهشت با تمام نعمت‌هایش را با یک جلوه ذات پاک او، معامله نمی‌کنند.

به همین دلیل شهیدان راه «الله» که باید برترین پاداش‌ها را در برابر آن ایثار بزرگشان دریافت دارند به گواهی قرآن قرب الهی را می‌یابند و تعبیر «عِنْدَ رَبِّهِمْ» شاهدی‌گویای این واقعیت است .

﴿۴۳﴾ قَالَ لَهُمْ مُوسَىٰ اَلْقُوا مَا اَنْتُمْ مُلْقُونَ

(روز موعود فراسید و همگی جمع شدند، موسی رو به ساحران کرد و) گفت: آن‌چه‌رامی خواهید بیفکنید ، بیفکنید .

از آیه ۱۱۵/اعراف استفاده می‌شود این سخن را موسی هنگامی گفت که ساحران به او گفتند آیا تو پیشقدم می‌شوی و می‌افکنی یا ما؟

این پیشنهاد موسی علیه السلام که از اطمینان خاطر او به پیروزی سرچشمه می‌گرفت و دلیل خونسردی او در برابر انبوه عظیم دشمنان و حامیان سرسخت فرعون بود ، نخستین ضربه را بر پیکر ساحران وارد ساخت و نشان داد که موسی از آرامش روانی خاصی بهره‌مند است و به جای دیگری دل بسته و پشگرم است .

﴿ ۲۴ ﴾ فَأَلْقُوا جِبَالَهُمْ وَعَصِيَّهُمْ وَقَالُوا بِعِزَّةِ فِرْعَوْنَ إِنَّا لَنَحْنُ الْغَالِبُونَ
 آن‌ها طناب‌ها و عصاهای خود را افکندند و گفتند به عزت فرعون ، قطعاً پیروزیم .
 آری آن‌ها همانند همه متملقان چاپلوس با نام فرعون شروع کردند و تکیه بر قدرت پوشالی او نمودند .

در این هنگام چنان‌که قرآن در جایی دیگر بیان کرده ، عصاها و طناب‌های مخصوص به صورت مارهای کوچک و بزرگ به حرکت درآمدند (۶۶ / طه) ، آن‌ها مخصوصاً بخشی از وسایل سحر خود را از عصا انتخاب کرده بودند تا به پندارشان با عصای موسی رقابت کنند

و طناب‌ها را هم بر آن افزوده بودند که برتری خود را به ثبوت رسانند .
 در این هنگام غریو شادی از مردم برخاست و برق امید در چشمان فرعون و اطرافیانش
 درخشیدن گرفت ، به گونه‌ای که از خوشحالی در پوست نمی‌گنجیدند و از
 مشاهده این صحنه لذت بخش به وجد و سرور آمده بودند .

﴿ ٢٥ ﴾ فَأَلْقَىٰ مُوسَىٰ عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ

سپس موسی عصایش را افکند، ناگهان تمام وسایل دروغین آن‌ها را بلعید .
 « تَلْقَفُ » از ماده « لَقَفَ » به معنی گرفتن چیزی به سرعت است خواه با
 دست باشد یا با دهان و معلوم است که در این جا منظور گرفتن با دهان است و « يَأْفِكُونَ »
 از ماده « اَفَكَ » به معنی دروغ است و در این جا اشاره به وسایل دروغین است
 که آن‌ها را به جای مارهای کوچک و بزرگ قالب کرده بودند .
 اما موسی چندان مهلت نداد که این وضع ادامه یابد ، جلو آمد « و عصای خود را افکند ،

ناگهان ثعبان و مار عظیمی شد و با سرعت شروع به بلعیدن وسایل دروغین ساحران کرد و آنها را یکی بعد از دیگری در کام خود فرو برد .»

در این جا نخست سکوت زودگذری بر مردم حکم فرما شد ، دهان ها از تعجب بازماند چشم ها از حرکت ایستاد ، گویی در آن جا خشک شده بودند ، ولی به زودی جای این سکوت را فریادهای وحشتناک گرفت ، گروهی پا به فرار گذاشتند ، گروهی منتظر بودند پایان کار به کجا می رسد و جمعی بی هدف فریاد می کشیدند و دهان ساحران از تعجب بازمانده بود .

﴿ ۴۶ ﴾ فَأُلْقِيَ السَّحَرَةُ سَاجِدِينَ

ساحران همگی فوراً به سجده افتادند .

در این جا همه چیز عوض شد ، ساحران که تا آن لحظه در خط شیطنت و همکاری با فرعون و مبارزه با موسی علیه السلام قرار داشتند یک مرتبه به خود آمدند و چون از تمام ریزه کاری ها و فوت و فن سحر باخبر بودند ، یقین پیدا کردند که این مسأله قطعاً سحر

نیست ، این یک معجزه بزرگ الهی است « ناگهان همه آنها به سجده افتادند » .
 جالب این که قرآن تعبیر به « اُلْقَى » می کند که مفهومی « افکنده شدند » می باشد ، اشاره
 به این که آن چنان تحت تأثیر جاذبه معجزه موسی علیه السلام قرار گرفتند که گویی
 بی اختیار بر زمین افتاده و سجده کردند .

﴿ ۴۷ ﴾ قَالُوا اٰمَنَّا بِرَبِّ الْعٰلَمِیْنَ

گفتند ما به پروردگار عالمیان ایمان آوردیم .

﴿ ۴۸ ﴾ رَبِّ مُوسٰی وَ هٰارُونَ

پروردگار موسی و هارون .

نور ایمان در قلب ساحران درخشیدن گرفت

دگرگونی عجیبی که در روحیه ساحران پیدا شد و در یک لحظه کوتاه از ظلمت مطلق به
 روشنائی خیره کننده ای گام نهادند و به تمام منافعی که از فرعون انتظار داشتند پشت پا زدند

و جان خود را نیز به خطر افکندند .

این تحوّل به خاطر آن بود که آن‌ها علم و دانشی داشتند و در پرتو آن توانستند حق را از باطل بشناسند و دست به دامن حق زنند .

آن‌ها باقیمانده راه را با پای «عقل» نمی‌پیمودند که بر مرکب راهوار «عشق» سوار شده بودند و بوی گلشان آن‌چنان مست کرده بود که دامن از دست داده بودند و خواهیم دید به همین دلیل در برابر شدیدترین تهدیدهای فرعون شجاعانه‌ترین استقامت را نشان دادند .

﴿ ۴۹ ﴾ قَالَ اٰمَنْتُمْ لِهٖ قَبْلَ اَنْ اَذِّنَ لَكُمْ اِنَّهٗ لَكَبِيْرُكُمْ الَّذِیْ عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ فَلَسَوْفَ تَعْلَمُوْنَ
لَا قُطْعَنْ اَیْدِیْكُمْ وَاَرْجُلُكُمْ مِنْ خِلَافٍ وَّ لَا صُلْبَ بَنٰكُمْ اَجْمَعِیْنَ

(فرعون) گفت: آیا به‌او ایمان آوردید پیش از این که به‌شما اجازه دهم ؟ مسلماً او بزرگ و استاد شما است که به‌شما سحر آموخته ، اما به زودی خواهید دانست که دست‌ها و پاهای شما را به طور مختلف قطع می‌کنم و همه شما را به دار می‌آویزم .

او که سالیان دراز بر تخت استبداد تکیه کرده بود نه تنها انتظارداشت که مردم بی‌اذن او عملی انجام ندهند بلکه انتظارش این بود که قلب و عقل و فکر مردم نیز به اختیار و اجازه او باشد تا او فرمان ندهد نیندیشند و تا اجازه ندهد تصمیم نگیرند .

و چنین است راه و رسم جباران .
ولی فرعون به این هم قناعت نکرد و در جمله دیگر گفت تا هم موقعیت خویش را به پندار خود تثبیت کند و هم جلو افکار بیدار شده مردم را سد نماید و بار دیگر به خواب فرو برد :

نخست ساحران را متهم ساخت که این یک تبانی و توطئه قبلی است که میان شما و موسی صورت گرفته ، توطئه‌ای است بر ضد تمام مردم مصر ، گفت : « او بزرگ و استاد شما است که به شما سحر آموخته و شما همگی سحر را از مکتب او فرا گرفته‌اید . إِنَّهُ لَكَبِيرُكُمُ الَّذِي عَلَّمَكُمُ السِّحْرَ » .

شما با قرار قبلی این صحنه سازی را به وجود آورده اید تا ملت بزرگ مصر را گمراه سازید و زیر سیطره حکومت خود در آورید ، شما می خواهید صاحبان اصلی این کشور را از شهر و دیارشان آواره کنید و بردگان را به جای آن بنشانید .

اما من به شما اجازه نخواهم داد که در این توطئه پیرو شوید ، من این توطئه را در نطفه خفه می کنم ، « به زودی خواهید دانست شما را چنان مجازاتی می کنم که درس عبرتی برای همگان گردد، دست ها و پاها ی شما را به طور مختلف قطع می کنم (دست راست و پای چپ یادست چپ و پای راست) و همگی را بدون استثناء به دار می آویزم» .

﴿۵۰﴾ قَالُوا لَأُضَيِّرَنَّ إِلَيْنَا رَبَّنَا مُنْقَلِبُونَ

گفتند: مهم نیست (هر کار از دست ساخته است بکن) ما به سوی پروردگارمان باز می گردیم. تو با این کار نه تنها چیزی از ما کم نمی کنی ، بلکه ما را به لقای معشوق حقیقی و معبود واقعی می رسانی ، آن روز که این تهدیدها در ما اثر می گذاشت ما خویشان را

نمی‌شناختیم ، با خدای خود آشنا نبودیم و راه حق را گم کرده در بیابان زندگی سرگردان بودیم ، اما امروز گم‌شده خود را یافته‌ایم ، هرکار می‌توانی بکن .

﴿۵۱﴾ اِنَّا نَطْمَعُ اَنْ يَّغْفِرَ لَنَا رَبُّنَا خَطَايَانَا اَنْ كُنَّا اَوَّلَ الْمُؤْمِنِيْنَ

ما امیدواریم پروردگارمان خطاهای ما را ببخشد ، که مانحستین ایمان آورندگان بودیم.

ما امروز از هیچ چیز وحشت نداریم ، نه از تهدیدهای تو و نه از دست و پا زدن در خون بر فراز شاخه‌های بلند نخل .

اگر ترسی داشته باشیم تنها از گناهان گذشته خویش است امیدواریم آن نیز در سایه ایمان و امید به لطف حق برطرف گردد .

این صحنه برای فرعون و دستگاهش بسیار گران تمام گشت هرچند طبق بعضی از روایات تهدیداتش را عملی نمود و ساحران مؤمن را شهید کرد ، اما این کار نه تنها عواطف مردم را که به نفع موسی عليه السلام تحریک شده خاموش نکرد ، بلکه به آن دامن زد .

همه جا سخن از پیامبر نوظهور در میان بود و همه جا از نخستین شهیدان با ایمان بحث می شد ، گروهی به این وسیله ایمان آوردند که بعضی از یاران نزدیک فرعون و حتی همسرش در این صف قرار گرفتند .

﴿ ۵۲ ﴾ **وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ أَسْرِ بِعِبَادِي إِنَّكَ لَمُتَّبِعُونَ**
ما به موسی وحی فرستادیم که بندگان مرا شبانه از مصر کوچده و آنها شما را تعقیب خواهند کرد .

سرانجام موسی در آن صحنه سرنوشت ساز پیروز از میدان بیرون آمد . گرچه فرعون و فرعونیان به او ایمان نیاوردند ، ولی این ماجرا چند اثر مهم داشت که هر کدام پیروزی مهمی محسوب می شد :

۱- بنی اسرائیل به رهبر و پیشوای خود مؤمن و دلگرم شدند و یک دل و یک جان گرد او را گرفتند ، چرا که بعد از سال ها بدبختی و تیره روزی و دربدری پیامبری آسمانی

درمیان خود می بینند که هم ضامن هدایت آنها است و هم رهبر انقلاب و آزادی و پیروزی آنان خواهد شد .

﴿ ۲ - موسی در میان مردم مصر و قبطیان جایی برای خود باز کرد ، جمعی به او تمایل پیدا کردند و یا لاقلاً از مخالفت با او وحشت داشتند و صدای دعوت موسی در تمام مصر پیچید .

مجموع این امور زمینه مساعدی را برای این که موسی بتواند در میان آن مردم بماند و به دعوت و تبلیغ پردازد و اتمام حجت کند فراهم ساخت .
سالیان دراز به این منوال گذشت و موسی معجزات دیگری که در سوره اعراف ذیل آیات ۱۳۰ تا ۱۳۵ به آن اشاره کردیم (در کنار منطق و بیان خود) به آنها نشان داد و حتی خداوند مردم مصر را سالها به قحطی و خشکسالی مبتلا ساخت تا آنها که شایسته بیداری اند بیدار شوند (شرح بیشتر در این زمینه را در جلد ششم

تفسیر نمونه صفحه ۳۱۳ به بعد مطالعه فرمایید).

هنگامی که موسی علیه السلام حجت را بر آن‌ها تمام کرد و صفوف مؤمنان و منکران مشخص شد، دستور کوچ کردن بنی اسرائیل به موسی داده شد.

﴿۵۳﴾ فَأَرْسَلَ فِرْعَوْنُ فِي الْمَدَائِنِ حَاشِرِينَ

فرعون (از این ماجرا آگاه شد و) مأموران را به شهرها فرستاد تا نیرو جمع کند. تعبیر «عِبَادِي» (بندگان من) با این‌که قبل از آن جمله «أَوْحَيْنَا» (وحی فرستادیم) به صورت جمع آمده برای بیان نهایت محبت خدا به بندگان با ایمان است. موسی علیه السلام این فرمان را اجرا کرد و دور از چشم دشمنان، بنی اسرائیل را بسیج کرده فرمان حرکت داد و مخصوصاً شب رابه دستور خدا برای این‌کار انتخاب نمود تا برنامه‌اش حساب شده‌تر باشد.

اما بدیهی است حرکت یک گروه با این عظمت، چیزی نیست که بتوان آن را برای

مدت زیادی پنهان نگه داشت ، به زودی جاسوسان فرعون ، مطلب را به او گزارش دادند . البته شرایط آن روز ، رسیدن پیام فرعون به همه شهرهای مصر ، زمان قابل ملاحظه‌ای لازم داشت ، ولی طبیعی است که این خبر به شهرهای نزدیک به سرعت می‌رسد و نیروهای آماده فوراً حرکت می‌کنند و مقدمه لشکر و گروه ضربت را تشکیل می‌دهند ، اما نیروهای دیگر تدریجاً به آنها می‌پیوندند .

﴿ ۵۴ ﴾ إِنَّ هَؤُلَاءِ لَشِرْذِمَةٌ قَلِيلُونَ

(و گفت) این‌ها گروهی اندکند .

« شِرْذِمَةٌ » در اصل به معنی گروه اندک و باقیمانده چیزی است و به لباس پاره‌پاره ، « شَرَاذِم » گفته می‌شود ، بنابراین علاوه بر معنی اندک بودن ، پراکندگی نیز در مفهوم آن افتاده است ، گویا فرعون با این تعبیر می‌خواست عدم انسجام بنی اسرائیل را از نظر نفرات لشکر نیز مجسم کند .

﴿ ۵۵ ﴾ وَإِنَّهُمْ لَنَا لَغَائِظُونَ

و این‌ها ما را به خشم آورده‌اند .

سپس افزود : ما چقدر حوصله کنیم ؟ و تا چه اندازه با این بردگان سرکش مدارا نماییم ؟

« این‌ها ما را به خشم و غضب آورده‌اند » .

فردا مزارع مصر را چه کسی آبیاری می‌کند ؟ خانه‌های ما را چه کسی مرمت می‌کند ؟

بارهای سنگین را در این کشور پهن‌آور چه کسی از زمین برمی‌دارد ؟

﴿ ۵۶ ﴾ وَإِنَّا لَجَمِيعٌ حَاذِرُونَ

و ما همگی آماده پیکاریم .

بعضی از مفسران « حَاذِرُونَ » را از ماده « حَذَرَ » به معنی خوف و ترس از توطئه آن‌ها

تفسیر کرده‌اند و بعضی از « حَذَرَ » به معنی هوشیاری و بیداری و آمادگی از نظر نیرو و

سلاح ، ولی این دو تفسیر با هم منافاتی ندارد ، ممکن است فرعونیان هم بیمناک بودند و

هم آمادگی برای مقابل داشتند .

﴿۵۷﴾ فَأَخْرَجْنَاهُمْ مِنْ جَنَّاتٍ وَعُيُونٍ

ولی ما آنها (فرعونیان) را از باغ‌ها و چشمه‌های بیرون کردیم .

﴿۵۸﴾ وَكُنُوزٍ وَمَقَامٍ كَرِيمٍ

از گنج‌ها و قصرهای مجلل .

﴿۵۹﴾ كَذَلِكَ وَأَوْرَثْنَاهَا بَنِي إِسْرَائِيلَ

آری، این چنین کردیم و بنی اسرائیل را وارث آنها ساختیم .

سپس قرآن به ذکر نتیجه کار فرعونیان می‌پردازد و به طور اجمال زوال حکومت آنها و

زمامداری بنی اسرائیل را بیان می‌کند .

در تفسیر «مقام کریم» در میان مفسران گفتگو است، بعضی آن را به معنی قصرهای مجلل

و مسکن پرارزش دانسته‌اند و بعضی مجالس پر سرور و نشاط انگیز و بعضی مجالس حکمرانان

و زمامداران که اطرافشان را مأموران سر بر فرمان گرفته بودند و بعضی نیز آن را به معنی منبرهایی که به نفع فرعون و حکومت و دستگاه او تبلیغات و سخنرانی می شد تفسیر نموده اند .

﴿۶۰﴾ فَأَتَّبَعُوهُمْ مُشْرِقِينَ

آنها (فرعونیان) به تعقیب بنی اسرائیل پرداختند و به هنگام طلوع آفتاب به آنها رسیدند. فرعون مأموران خود را به شهرهای مصر گسیل داشت و به اندازه کافی لشکر و نیرو آماده ساخت ، بعضی از مفسران نوشته اند ششصد هزار نفر را به عنوان مقدمه لشکر فرستاد و خود با یک میلیون نفر به دنبال آنها به راه افتاد .

شب را با سرعت به دنبال آنها حرکت کردند و به هنگام طلوع آفتاب به لشکر موسی رسیدند.

﴿۶۱﴾ فَلَمَّا تَرَاءَ الْجَمْعَانِ قَالَ أَصْحَابُ مُوسَى إِنَّا لَمُدْرِكُونَ

هنگامی که هر دو گروه یکدیگر را دیدند ، یاران موسی گفتند : مادر چنگال فرعونیان گرفتار شدیم .

در پیش روی ما دریا و امواج خروشان آب و در پشت سر ما دریایی از لشکر خونخوار با تجهیزات کامل ، جمعیتی که سخت از ما خشمگینند و امتحان خونخواری خود را در کشتن فرزندان بی گناه ما سالیان دراز داده اند و خود فرعون نیز به قدر کافی مرد خیره سر و ستمگر و خونخوار است ، بنابراین به سرعت همه ما را محاصره می کنند و از دم تیغ و شمشیر می گذرانند ، یا اسیر کرده و با شکنجه باز می گردانند و تمام قرائن نشان می داد که مطلب همین گونه است .

در این جا لحظات دردناکی بر بنی اسرائیل گذشت ، لحظاتی که تلخی آن غیر قابل توصیف است ، شاید جمع زیادی در ایمان خود متزلزل شده و سخت روحیه خود را باخته بودند .

﴿۶۲﴾ قَالَ كَلَّا إِنَّ رَبِّي يَسِيْهُدِيْنَ

(موسی) گفت: چنین نیست، پروردگار من با من است، به زودی مرا اهدایت خواهد کرد.

اما موسی علیه السلام همچنان آرام و مطمئن بود و می دانست وعده های خدا درباره نجات بنی اسرائیل و نابودی قوم سرکش تخلف ناپذیر است .
این تعبیر ممکن است اشاره به همان وعده ای بوده باشد که خداوند به هنگام مأموریت دادن به موسی و هارون فرمود : « إِنَّنِي مَعَكُمْ أَسْمَعُ وَأَرَى : من همه جا با شما هستم می شنوم و می بینم » (۴۶ / طه) .

﴿ ۶۳ ﴾ فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطَّوْدِ الْعَظِيمِ

و به دنبال آن به موسی وحی کردیم عصایت را به دریا زن ، دریا از هم شکافته شد و هر بخشی همچون کوه عظیمی بود .
« انْفَلَقَ » از ماده « فَلَاقَ » به معنی شکافته شدن است ، به تعبیر دیگر (به گونه ای که راغب در مفردات گوید) فرق « فَلَاقَ » و « فَرَّقَ » این است که اولی اشاره به شکافتن می کند و دومی

جدا شدن و لذا «فِرْقَة» و «فِرْق» به قطعه یا جماعتی گفته می شود که از بقیه جدا گردد .
 «طَوْد» به معنی کوه عظیم است و توصیف مجدد آن به عظیم در آیه فوق تأکیدی بر این معنی است .

موسی عليه السلام عصا را به رود پهناور و عظیم نیل زد ، در این جا صحنه عجیبی نمایان گشت که برق شادی در چشم ها و دل های بنی اسرائیل نمایان گردید : « ناگهان دریا شکافته شد ، آب ها قطعه قطعه شدند و هر بخشی همچون کوهی عظیم روی هم انباشته گشت » و در میان آن ها جاده ها نمایان شد و هر گروهی از بنی اسرائیل در جاده ای روان شدند .

﴿ ۶۴ ﴾ وَازْلَفْنَا ثَمَّ الْأَخْرِبَ

و در آن جا دیگران را نیز به دریا نزدیک ساختیم .

و به این ترتیب فرعونیان نیز وارد جاده های دریایی شدند و همچنان مغرورانه به دنبال بردگان قدیمی خود که سر به طغیان برافراشته بودند می دویدند ، غافل از این که لحظات

آخر عمر فرارسیده و فرمان عذاب به زودی صادر می شود .

﴿۶۵﴾ وَ أَنْجَيْنَا مُوسَىٰ وَمَنْ مَّعَهُ أَجْمَعِينَ

موسی و تمام کسانی را که با او بودند نجات دادیم .

﴿۶۶﴾ ثُمَّ أَغْرَقْنَا الْآخَرِينَ

سپس دیگران را غرق کردیم .

درست هنگامی که آخرین نفر از بنی اسرائیل از دریا بیرون آمد و آخرین نفر از فرعونیان داخل دریا شد فرمان دادیم آبها به حال اول بازگردند ، امواج خروشان یک مرتبه فرو ریختند و سربرهم نهادند ، فرعون و لشکرش را همچون پره های کاه با خود به هرجا بردند ، درهم کوبیدند و نابود کردند .

و به این ترتیب همه چیز در یک لحظه پایان گرفت ، بردگان اسیر آزاد شدند و جباران مغرور گرفتار و نابودگشتند ، تاریخ ورق خورد ، تمدنی خیره کننده که بر ویرانه های

خانه‌های مستضعفان پی‌ریزی شده بود از صفحهٔ عالم محوگشت ، دوران آن مستکبران پایان گرفت و مستضعفان وارث ملک و حکومت آن‌ها شدند .

﴿ ۶۷ ﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ

در این جریان نشانهٔ روشنی است (برای آن‌ها که حق طلبند) ولی اکثر آن‌ها ایمان نیاوردند . جایی که فرعونیان با دیدن آن صحنه‌های عجیب ایمان نیاوردند از این قوم مشرک تعجب مکن و از عدم ایمانشان نگران مباش که تاریخ از این صحنه‌ها بسیار به خاطر دارد . تعبیر به « أَكْثَرُ » اشاره به این است که گروهی از فرعونیان دست به دامن آیین موسی زدند و به جمع یاران او پیوستند ، نه تنها « آسیه » همسر فرعون و دوست با وفای موسی که در قرآن از او به عنوان « مؤمن آل فرعون » یاد شده ، بلکه جمع دیگری همانند ساحران توبه‌کار به او پیوستند .

﴿ ۶۸ ﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

و پروردگار تو عزیز و رحیم است .

از «عزت» او است که هر زمان اراده کند فرمان نابودی اقوام یاغی را صادر می‌کند و برای نابود کردن یک قوم جبار نیاز به این ندارد که لشگر فرشتگان را از آسمان اعزام کند به همان آبی که مایه حیات آنها است فرمان مرگ آنها را می‌دهد و همان دریای نیل که مایه ثروت و قدرت فرعونیان بود قبرستان آنها می‌شود.

و از «رحمت» او است که در این کار هرگز عجله نمی‌کند، بلکه سال‌ها مهلت می‌دهد، معجزه می‌فرستد، اتمام حجت می‌کند و نیز رحمت او است که این بردگان ستمدیده را از چنگال آن اربابان قلدر و زورگو رهایی می‌بخشد.

﴿٦٩﴾ **وَأْتِلْ عَلَيْهِمْ نَبَأَ إِبْرَاهِيمَ**

و بر آنها خبر ابراهیم را بخوان.

به دنبال داستان عبرت‌انگیز موسی و فرعون خداوند به سرگذشت الهام‌بخش ابراهیم علیه السلام و مبارزاتش با مشرکان می‌پردازد و این مطلب را از گفتگوی ابراهیم به

عمویش آزر و قوم گمراه آغاز می کند .

﴿۷۰﴾ اِنْ قَالَ لِاَبِيهِ وَ قَوْمِهِ مَا تَعْبُدُونَ

هنگامی که به پدرش و قومش گفت: چه چیز را پرستش می کنید؟

واژه «آب» در لغت عرب و در قرآن مجید گاه به پدر اطلاق شده و گاه به عمو و

در این جا معنی دوم صحیح است .

مسلماً ابراهیم می دانست آن ها چه می پرستند هدفش این بود که آن ها را به سخن درآورد

و به کار خود اعتراف کنند ، ضمناً تعبیر به « ما » (چه چیز) بیانگر یک نوع تحقیر است .

﴿۷۱﴾ قَالُوا نَعْبُدُ اَصْنَاماً فَنَنْظِلُّ لَهَا عَاكِفِينَ

گفتند : بت هایی را می پرستیم و همه روز ملازم عبادت آنانیم .

« اَصْنَام » جمع « صَنَم » به معنی مجسمه ای بوده است که از طلا و نقره یا چوب و مانند

آن می ساختند و به پرستش آن می پرداختند و آن را مظهر مقدسین و مقدسات می پنداشتند .

جمله «نَظَّلَ» معمولاً به کارهایی که در روز انجام می‌شود اطلاق می‌گردد و ذکر آن به صورت صیغه مضارع اشاره به استمرار و دوام است .
 «عَاكِفٌ» از ماده «عُكُوفٌ» است که به معنی توجه به چیزی و ملازمت آمیخته با احترام نسبت به آن است و تأکید بیشتری بر معنی سابق است .
 این تعبیر نشان می‌دهد که آن‌ها نه تنها احساس شرمندگی از کار خود نداشتند بلکه بسیار به کار خود افتخار می‌کردند که بعد از جمله «نَعْبُدُ أَصْنَامًا: ما بت‌هایی را می‌پرستیم» که برای بیان مقصودشان کافی بود اضافه کردند: «فَنَظَّلُ لَهَا عَاكِفِينَ: ما همه روز سر بر آستان آن‌ها می‌ساییم» .

﴿٧٢﴾ قَالَ هَلْ يَسْمَعُونَكُمُ إِذْ تَدْعُونَ

گفت: آیا هنگامی که آنان را می‌خوانید صدای شمارا می‌شنوند؟

﴿٧٣﴾ أَوْ يَنْفَعُونَكُمُ أَوْ يَضُرُّونَ

یا سودی به شما می‌رسانند ، یا زیانی؟

حداقل چیزی که در معبود لازم است این است که ندای عابد خویش را بشنود و در رفتاری‌ها به یاریش بشتابد ، یا لااقل از مخالفت فرمان او واهمه‌ای باشد .
اما در این بت‌ها چیزی که نشان دهد آن‌ها کمترین درک و شعوری دارند و یا کمترین تأثیری در سرنوشت انسان‌ها ، به چشم نمی‌خورد . فلزات یا سنگ و چوب‌های بی‌ارزشی هستند که خرافات و نیروی توهم و پندار به آن‌ها چنین موقعیتی بخشیده است .

﴿۷۲﴾ قَالُوا بَلْ وَجَدْنَا آبَاءَنَا كَذَلِكَ يَفْعَلُونَ

گفتند : فقط ما نیاکان خود را یافتیم که چنین می‌کنند .

این پاسخ که بیانگر تقلید کورکورانه آن‌ها از نیاکان جاهل و نادانشان بود تنها پاسخی بود که می‌توانستند به گفته ابراهیم علیه السلام بدهند ، پاسخی که دلیل بطلانش در آن نهفته است و هیچ عاقلی به خود اجازه نمی‌دهد چشم و گوش بسته به دنبال دیگران بیفتد ، به خصوص این که معمولاً تجربیات آیندگان از گذشتگان بیشتر است و دلیلی بر تقلید کورکورانه از آنان وجود ندارد .

﴿۷۵﴾ قَالَ أَفَرَأَيْتُمْ مَا كُنْتُمْ تَعْبُدُونَ

گفت: آیا دیدید چیزی را که شما عبادت می کردید؟

﴿۷۶﴾ أَنْتُمْ وَأَبَاؤُكُمْ الْأَقْدَمُونَ

شما و پدران پیشین شما.

﴿۷۷﴾ فَإِنَّهُمْ عَدُوٌّ لِّيَ الْآرِبِّ الْعَالَمِينَ

همه آنها دشمن منند مگر پروردگار عالمیان.

قابل توجه این که ابراهیم می گوید: «آنها با من دشمنند» هرچند لازمه آن این است که من نیز با آنها عداوت دارم، ولی این تعبیر ممکن است به خاطر آن باشد که عبادت بت ها مایه بدبختی و گمراهی و عذاب دنیا و آخرت انسان است.

و این در حکم عداوت آنها محسوب می شود، به علاوه از آیات متعددی از قرآن استفاده می شود که بت ها در قیامت از عابدان خود بیزار می جویند و به دشمنی آنها

برمی خیزند ، به فرمان خدا به سخن درمی آیند و تنفر خود را ابراز می دارند. ^(۱)

﴿ ۷۸ ﴾ الَّذِي خَلَقْنِي فَهُوَ يَهْدِينِ

آن کسی که مرا آفرید و هدایت می کند .

هم در عالم تکوین هدایت کرده و وسایل حیات مادی و معنوی در اختیارم گذارده و هم در عالم تشریع ، وحی و کتاب آسمانی ، برای من فرستاده است .
 ذکر کلمه « فاء » بعد از آفرینش ، اشاره به این است که هدایت از خلقت جدا نیست و دوش به دوش آن ، همه جا پیش می رود و جمله « يَهْدِينِ » که به صورت « فعل مضارع » آمده است دلیل روشنی بر استمرار هدایت و نیاز انسان به او در تمام عمر است .
 گویی ابراهیم عليه السلام با این سخن ، بیانگر این حقیقت است که من از لحظه خلقتم ،

۱- « تفسیر نمونه » ، جلد ۱۳ ، ذیل آیه ۸۲ سوره مریم .

همیشه با او بوده‌ام و در همه حال با اویم ، حضور او را در زندگی خود احساس می‌کنم ، او دوستی است که رشته‌ای در گردنم افکنده و می‌برد هر جا که خاطر خواه او است .

﴿ ۷۹ ﴾ وَالَّذِي هُوَ يُطْعِمُنِي وَيَسْقِينِ

و کسی که مرا غذا می‌دهد و سیراب می‌نماید .

آری من همه نعمت‌ها را از او می‌بینم ، پوست و گوشت من ، آب و غذای من ، همه از برکات او است .

﴿ ۸۰ ﴾ وَإِذَا مَرِضْتُ فَهُوَ يَشْفِينِ

و هنگامی که بیمار شوم مرا شفا می‌دهد .

با این که بیماری نیزگاهی از ناحیه او است ، اما برای رعایت ادب در سخن آن را به خود نسبت می‌دهد .

﴿ ۸۱ ﴾ وَالَّذِي يُمِيتُنِي ثُمَّ يُحْيِينِ

و کسی که مرا می‌میراند و سپس زنده می‌کند .

سپس از مرحله زندگی دنیا پا را فراتر گذارده ، به زندگی جاویدان در سرای آخرت می پردازد تا روشن سازد که من همه جا بر سرخوان نعمت او نشسته ام نه فقط در دنیا که در آخرت نیز هم .

﴿ ۸۲ ﴾ وَالَّذِي أَطْمَعُ أَنْ يَغْفِرَ لِي خَطِيئَتِي يَوْمَ الدِّينِ

و کسی که امید دارم گناهانم را در روز جزا ببخشد .

بدون شک پیامبران معصومند و گناهی ندارند که بخشوده شود ، ولی گاهی حسنات نیکان ، گناه مقربان محسوب می شود و در مقام والای آنان گاه انجام یک کار خوب نیز قابل بازخواست است ، چرا که از کار نیکوتری جلوگیری کرده و لذا ترک اولایش می نامند . او هرگز تکیه بر اعمال نیک خود نمی کند که این ها در جنب کرم الهی ، هیچ است و در مقابل نعمت هایش قابل ذکر نیست ، بلکه تنها تکیه اش بر لطف است و این آخرین مرحله انقطاع الی الله است .

کوتاه سخن این که : ابراهیم برای مشخص ساختن معبود حقیقی ، نخست به سراغ « خالقیت » پروردگار می رود ، سپس مقام ربوبیت او را در همه مراحل روشن سازد . نخست مرحله هدایت است ، سپس مرحله « نعمت های مادی » اعم از ایجاد شرایط و دفع موانع و سرانجام مرحله « زندگی جاودانی » در سرای دیگر که در آن جا نیز ربوبیتش در چهره بخشش مواهب و آمرزش گناه جلوه گر می شود و به این ترتیب بر پندار خرافی خدایان متعدد و ارباب انواع خط بطلان می کشد و سر تعظیم بر آستان پروردگار فرود می آورد .

﴿ ۸۳ ﴾ رَبِّ هَبْ لِي حُكْمًا وَ الْجِنِّي بِالصَّالِحِينَ

پروردگارا ! به من علم و دانش مرحمت فرما و مرا به صالحان ملحق کن .

دعاهای پربار ابراهیم علیه السلام

« حکم » و « حکمت » از یک ریشه است و حکمت همان گونه که راغب در مفردات گفته

رسیدن به حق از طریق علم و آگاهی است و شناخت موجودات و افعال نیک و به تعبیر دیگر معرفت ارزش‌ها و معیارهایی که انسان به وسیله آن بتواند ، حق را هرکجا هست بشناسد و باطل را در هرلباس تشخیص دهد ، این همان چیزی است که بعضی از فلاسفه از آن به عنوان «کمال قوه نظریه» تعبیر کرده‌اند .

این همان حقیقتی است که «لقمان» از ناحیه خدا دریافت داشته بود : «وَلَقَدْ آتَيْنَا لُقْمَانَ الْحِكْمَةَ» (۱۲/لقمان) و به عنوان «خیر کثیر» در آیه ۲۶۹ سوره بقره از آن یاد شده است : «وَمَنْ يُؤْتَ الْحِكْمَةَ فَقَدْ أُوتِيَ خَيْرًا كَثِيرًا» و به نظر می‌رسد که «حکم» مفهومی برتر از «حکمت» داشته باشد ، یعنی آگاهی توأم با آمادگی برای اجرا و به تعبیر دیگر قدرت بر داوری صحیح که خالی از هواپرستی و خطا باشد .

آری ابراهیم علیه السلام قبل از هرچیز از خدا «شناخت عمیق و صحیح» توأم با حاکمیت تقاضا می‌کند ، چراکه هیچ برنامه عملی بدون چنین زیربنایی امکان‌پذیر نیست .

و به دنبال آن ملحق شدن به صالحین را از خدا تقاضا می‌کند که اشاره به جنبه‌های عملی و به اصطلاح «حکمت عملی» است، درمقابل تقاضای قبل که ناظر به «حکمت نظری» بود. بدون شک ابراهیم علیه السلام هم دارای مقام «حکم» بود و هم در زمره «صالحان» پس چرا چنین تقاضایی از خدا می‌کند؟

پاسخ این است که نه حکمت دارای حد معینی است و نه صالح بودن، او تقاضا می‌کند روزبه‌روز به مراتب بالاتر و بالاتر از علم و عمل برسد، حتی به موقعیت یک پیامبر اولوالعزم در این جنبه‌ها قانع نیست.

به علاوه او می‌داند همه این‌ها از ناحیه خدا است و هر لحظه امکان لغزش و سلب این مواهب وجود دارد، لذا ادامه آن را علاوه بر تکامل از خدا می‌طلبد، همان‌گونه که ما با این‌که انشاءالله در صراط مستقیم ایمان گام برمی‌داریم همه‌روز از خدا هدایت به «صراط مستقیم» را در نمازهایمان می‌طلبیم و تقاضای ادامه این راه و تکامل داریم.

﴿ ۸۴ ﴾ وَاجْعَلْ لِي لِسَانَ صِدْقٍ فِي الْآخِرِينَ

و برای من در میان امت‌های آینده زبان صدق (و ذکر خیر) قرارده .
آن‌چنان کن که یاد من در خاطره‌ها بماند و خط و برنامه من در میان آیندگان ادامه یابد ،
«اسوه» و الگویی باشم که به من اقتدا کنند و پایه‌گذار مکتبی باشم که به وسیله آن راه تو را
بیاموزند و در خط تو حرکت کنند .

خداوند این دعای ابراهیم را نیز به اجابت رساند همان‌گونه که قرآن می‌گوید : « وَ
جَعَلْنَا لَهُمْ لِسَانَ صِدْقٍ عَلِيًّا : ما برای ابراهیم و اسحاق و یعقوب ذکر خیر و لسان صدق
برجسته و والایی قرار دادیم » (۵۰ / مریم) .

بعید نیست که این تقاضا شامل همان چیزی باشد که ابراهیم بعد از بنای خانه کعبه از
خدا خواست و عرض کرد : « رَبَّنَا وَابْعَثْ فِيهِمْ رَسُولًا مِنْهُمْ يَتْلُوا عَلَيْهِمْ آيَاتِكَ وَ يُعَلِّمُهُمُ
الْكِتَابَ وَ الْحِكْمَةَ وَ يُزَكِّيهِمْ : پروردگارا در میان فرزندان ما (من و اسماعیل) پیامبری مبعوث کن که آیات

تو را بر آنها بخواند و به آنان کتاب و حکمت بیاموزد و آنها را پاکیزه کند و رشد دهد» (۱۲۹ / بقره).
و می‌دانیم این تقاضا با ظهور پیامبر اسلام تحقق یافت و ذکر خیر ابراهیم
از این طریق در این امت بزرگ تداوم گرفت.

﴿۸۵﴾ **وَاجْعَلْنِي مِنْ وَرَثَةِ جَنَّةِ النَّعِيمِ**

و مرا از وارثان بهشت پر نعمت گردان.

بهشتی که نعمت‌های معنوی و مادی در آن موج می‌زند، نعمت‌هایی که نه زوالی دارد و
نه ملالی، نعمت‌هایی که برای ما زندانیان جهان دنیا حتی قابل درک نیست نه از مغزهایمان
گذشته و نه چشم‌هایمان دیده و نه گوش‌هایمان شنیده است.

تعبیر به «اِزْتُ» در مورد بهشت یا به خاطر آن است که ارث به معنی دستیابی به نعمتی
است بی‌رنج و تعب و مسلماً آن‌همه نعمت‌های بهشتی در برابر طاعات ناچیز ما موهبتی
بی‌رنج و تعب است و یا به خاطر آن است که طبق روایات هرانسانی خانه‌ای در بهشت و

خانه‌ای در دوزخ دارد هنگامی که دوزخی شود خانه بهشتیش به دیگران می‌رسد .

﴿ ۸۶ ﴾ وَاعْفُ رَأْبِي إِنَّهُ كَانَ مِنَ الضَّالِّينَ

و پدرم (عمویم) را ببامرز که او از گمراهان بود .

این وعده را ابراهیم طبق صریح آیه ۱۱۴ سوره توبه « وَ مَا كَانَ اسْتِغْفَارُ إِبْرَاهِيمَ لِأَبِيهِ إِلَّا عَنْ مَوْعِدَةٍ وَعَدَهَا إِيَّاهُ » قبلاً به عمویش آذر داده بود و هدفش این بود که از این طریق بتواند در قلب او نفوذ کند و او را به سوی ایمان بکشاند ، لذا به او چنین قولی داد و به این قول نیز عمل کرد و طبق روایتی از ابن عباس نقل شده کراراً برای «آذر» استغفار نمود ، اما هنگامی که «آذر» در حال کفر از دنیا رفت و دشمنی او در برابر آیین حق مسلم شد ابراهیم استغفار را قطع کرد .

﴿ ۸۷ ﴾ وَلَا تُخْزِنِي يَوْمَ يُبْعَثُونَ

و مرا در روزی که مردم مبعوث می‌شوند ، شرمنده و رسوا مکن .

«لَا تُخْزِنِي» از ماده «خَزَى» به طوری که راغب در مفردات گوید به معنی «شکست روحی» (شرمساری) است که یا از ناحیه خود انسان است که به صورت حیاء مفرط جلوه گر می شود و یا از ناحیه دیگری است که بر انسان تحمیل می کند. این تعبیر از ناحیه ابراهیم عليه السلام، علاوه بر این که درس و سرمشقی است برای دیگران، نشانه احساس مسئولیت و اعتماد بر لطف پروردگار است.

﴿يَوْمَ لَا يَنْفَعُ مَالٌ وَلَا بَنُونَ﴾

در آن روزی که مال و فرزندان سودی نمی بخشد.

در حقیقت این دو سرمایه مهم زندگی دنیا، اموال و نیروهای انسانی در آن جا کمترین نتیجه ای برای صاحبانش نخواهد داشت و به طریق اولی سایر سرمایه های این جهان که در رتبه های بعد از این دو قرار دارند سودی نخواهد بخشید. بدیهی است منظور در این جا از مال و فرزندان، مال و فرزندان نیست که در طریق

جلب رضای خدا به کار گرفته شده باشند ، بلکه تکیه روی جنبه‌های مادی مسأله است ، منظور این است که سرمایه‌های مادی در آن روز مشکلی را حل نمی‌کند ، اما در صورتی که در طریق اطاعت فرمان پروردگار قرار گیرند سرمایه مادی نخواهند بود ، رنگ الهی و صبغة الله به خود می‌گیرند و «الْبَاقِيَاتُ الصَّالِحَاتُ» محسوب می‌شوند .

﴿ ۸۹ ﴾ اِلٰمَنْ اَتٰی اللّٰهَ بِقَلْبٍ سَلِيْمٍ

مگر کسی که با قلب سلیم به پیشگاه خدا آید .

و به این ترتیب تنها سرمایه نجات‌بخش در قیامت ، قلب سلیم است (سالم از هرگونه شرک و کفر و آلودگی به گناه) ، چه تعبیر جامع و جالبی ؟ تعبیری که هم ایمان خالص و نیت پاک در آن وجود دارد و هم هرگونه عمل صالح ، چراکه چنین قلب‌پاکی ، ثمره‌ای جز عمل پاک نخواهد داشت و به تعبیر دیگر همان‌گونه که قلب و روح انسان در اعمال انسان مؤثر است اعمال او نیز بازتاب وسیعی در قلب و جان دارد و آن را به رنگ

خود (خواه رحمانی یا شیطانی) در می آورند .

﴿ ۹۰ ﴾ وَأُزْلِفَتِ الْجَنَّةُ لِلْمُتَّقِينَ

(در آن روز) بهشت برای پرهیزکاران نزدیک می شود .

﴿ ۹۱ ﴾ وَبُرَزَّتِ الْجَحِيمُ لِلْغَاوِينَ

و دوزخ برای گمراهان آشکار می گردد .

«أُزْلِفَتْ» از ماده «زُلْفَى» به معنی قرب و نزدیکی است .

این در حقیقت قبل از ورود آنها به بهشت و دوزخ است که هریک از این دو گروه منظره جایگاه خود را از نزدیک می بینند : مؤمنان مسرور و گمراهان وحشت زده می شوند و این نخستین برنامه های پاداش و کیفر آنها است .

جالب این که نمی گوید : پرهیزکاران را به بهشت نزدیک می کنند ، بلکه می گوید بهشت را به آنها نزدیک می سازند و این اشاره به مقام بسیار با عظمت و پرارزش آنها است .

﴿۹۲﴾ وَقِيلَ لَهُمْ اٰیْمًا كُنْتُمْ تَعْبُدُوْنَ

و به آنها گفته می شود کجا هستند معبودانی که آنها را پرستش می کردید؟

﴿۹۳﴾ مِنْ دُوْنِ اللّٰهِ هَلْ يَنْصُرُوْكُمْ اَوْ يَنْتَصِرُوْنَ

معبودهایی غیر از خدا، آیا آنها شما را یاری می کنند؟ یا کسی به یاری آنها می آید؟

سپس به گفتگوهای سرزنش بار و عتاب آمیزی که در این هنگام با این گروه گمراه می شود پرداخته است .

ولی آنها جوابی ندارند و کسی هم چنین انتظاری از آنها ندارد .

﴿۹۴﴾ فَكَبِّرُوا فِيْهَا هُمْ وَالْغَاوُنَ

در این هنگام همه آن معبودان با عابدان (گمراه) به دوزخ افکنده می شوند .

﴿۹۵﴾ وَجُنُوْدُ اِبْلِیْسَ اَجْمَعُوْنَ

و همچنین لشکریان ابلیس عموماً .

« غَاوُون » از ماده « غَوَّ » گرفته شده و به گفته « راغب » در « مفردات » ، آن نوع جهل و گمراهی است که از فساد عقیده سرچشمه گیرد .

چون « كُبْكَبُوا » در اصل از ماده « كَبَّ » به معنی افکندن چیزی به صورت در گودال آمده است و تکرار آن (كَبْكَبَ) ، تکرار این سقوط را می‌رساند و این نشان می‌دهد که آن‌ها به هنگام سقوط در دوزخ همانند سنگی می‌باشند که از بالای بلندی به دره‌ای پرتاب می‌شود نخست به نقطه‌ای افتاده و از آن‌جا به نقطه دیگر تا در قعر دره قرار گیرد .^(۱)

در حقیقت این سه گروه، بت‌ها و پرستش‌کنندگان بت‌ها و لشکریان شیطان که دلالت این گناه و انحراف بودند، همگی در دوزخ جمع می‌شوند ، اما به این صورت که آن‌ها

۱-در فارسی امروز « کُبْكَبَه » به گروهی از سواران یا صدای پای ستوران و آدمیان به طور دسته‌جمعی گفته می‌شود و کنایه از جاه و جلال و شکوه و شوکت است . (فرهنگ معین) .

را یکی پس دیگری به آن می افکنند .

در روایات متعددی که از امام باقر و امام صادق علیهما السلام در ذیل آیه « فَكُيَّبُوا فِيهَا هُمْ وَالْغَاوُونَ » رسیده چنین می خوانیم : « هُمْ قَوْمٌ وَصَفُوا عَذْلًا بِالسِّنْتِ هُمْ ثُمَّ خَالَفُوهُ إِلَى غَيْرِهِ : این آیه درباره کسانی است که حق و عدالتی را بازبان توصیف می کنند اما در عمل مخالف آن را انجام می دهند » . (۱)

﴿ ۹۶ ﴾ قَالُوا وَهُمْ فِيهَا يَخْتَصِمُونَ

آنها در آن جا به مخاصمه بر می خیزند و می گویند :

﴿ ۹۷ ﴾ تَاللَّهِ إِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ

به خدا سوگند که ما در گمراهی آشکار بودیم .

﴿ ۹۸ ﴾ اِذْ نُسَبِّحُكُمْ بِرَبِّ الْعَالَمِينَ

چون شما را با پروردگار عالمان برابر می شمردیم .

۱- « نور الثقلین » ، « اصول کافی » ، « تفسیر علی بن ابراهیم » .

﴿ ۹۹ ﴾ وَ مَا أَضَلَّنَا إِلَّا الْمُجْرِمُونَ

اما کسی جز مجرمان ما را گمراه نکرد .

ولی سخن به این جا پایان نمی گیرد بلکه به دنبال آن صحنه ای از نزاع و جدال این سه گروه دوزخی را مجسم می سازد :
 آری عابدان گمراه می گویند : « به خدا سوگند ما در گمراهی آشکاری بودیم : تَاللّٰهِ اِنْ كُنَّا لَفِي ضَلَالٍ مُّبِينٍ » . (۱)

« زیرا شما معبودان دروغین را با پروردگار عالمان برابر می پنداشتیم » .

« اما هیچ کس ما را گمراه نکرد مگر مجرمان » .

همان مجرمانی که رؤسای جامعه ما بودند و برای حفظ منافع خویش ما را به این راه

۱- « اِنْ » در « اِنْ كُنَّا » مخففه از مثقله است و در اصل « اِنَّا كُنَّا » بوده است .

کشاندند و بدبخت کردند .

﴿۱۰۰﴾ فَمَا لَنَا مِنْ شَافِعِينَ

(افسوس که امروز) شفاعت کنندگانی برای ما وجود ندارد .

﴿۱۰۱﴾ وَلَا صَدِيقٍ حَمِيمٍ

و نه دوست گرم و پر محبتی .

نه معبودان به شفاعت ما می پردازند ، آن چنان که ما در دنیا می پنداشتیم و نه دوستان قدرت یاری ما را دارند .

« شافعین » به صورت جمع و « صدیق » به صورت مفرد آمده ، این تفاوت ممکن است به خاطر آن باشد که این گروه از گمراهان با چشم خود می بینند مؤمنانی که لغزش هایی داشته اند از شفاعت جمعی از شفاعت کنندگان همچون انبیاء و اوصیاء و فرشتگان و شفاعت بعضی از دوستان صالح برخوردار می شوند ،

آن‌ها نیز آرزو می‌کنند که ای کاش شفاعت کننده و دوستی داشتند .
 در حدیثی از جابر بن عبد الله می‌خوانیم که از رسول خدا چنین شنیدم که
 می‌فرمود : « بعضی از بهشتیان می‌گویند چه بر سر دوست ما آمد ، در حالی که دوستشان در جهنم است ،
 خداوند برای این که قلب این مؤمن را شاد کند فرمان می‌دهد دوستش را از دوزخ خارج کند و به بهشت
 بفرستند ، این‌جا است که باقی ماندگان در دوزخ می‌گویند وای بر ما که نه شفاعت کننده‌ای
 داریم نه دوست مهربانی » . (۱)

بدیهی است نه شفاعت بدون معیار و ملاک است و نه تقاضا دربارهٔ دوستشان
 بی حساب ، باید یک نوع پیوند و ارتباط معنوی در میان شفاعت کننده و شفاعت شونده
 وجود داشته تا این هدف تحقق یابد .

۱- « مجمع البیان » ذیل آیه مورد بحث .

پیرامون این موضوع در بحث شفاعت در جلد اول «تفسیر نمونه» شرح مفصل و بحث مبسوطی ذیل آیه ۴۸ سوره بقره آمده است .

﴿۱۰۲﴾ فَلَوْ أَنَّ لَنَا كَرَّةً فَنَكُونُ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

اگر بار دیگر (به دنیا) بازگردیم از مؤمنان خواهیم بود .

درست است که آنها در آنجا و در آن روز ، ایمان پیدا کرده اند ، ولی این یک نوع ایمان اضطراری است ، ایمانی مؤثر و سازنده است که اختیاری و در این جهان باشد ، ایمانی که سرچشمه هدایت و اعمال صالح گردد .

ولی به هر حال این آرزو نیز مشکلی را حل نمی کند و سنت الهی اجازه بازگشت را به هیچ کس نمی دهد و خود آنها نیز این حقیقت را می دانند و کلمه «لَوْ» دلیل بر آن است .^(۱)

۱- «لَوْ» حرف شرطی است که غالباً در مواردی که شرط محال است به کار می رود .

﴿۱۰۳﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ

در این ماجرا آیت (و عبرتی) است ولی اکثر آنها مؤمن نبودند.

سرانجام در پایان این بخش از سرگذشت ابراهیم و گفتگوهایش با قوم گمراه و دعاهایش در پیشگاه خدا و توصیف‌هایش از وضع روز قیامت، خداوند به عنوان یک نتیجه‌گیری برای همه بندگان، همان دو آیه تکان دهنده را که در پایان داستان موسی و فرعون آمده بود و در پایان داستان انبیاء دیگر نیز در همین سوره خواهد آمد، تکرار می‌فرماید.

﴿۱۰۴﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

و پروردگار تو عزیز و رحیم است.

تکرار این جمله‌ها دل‌داری مؤثری است برای پیامبر و مؤمنان اندک در آن روز و هم‌چنین اقلیت‌های مؤمن در هر عصر و زمان تا از اکثریت گمراه وحشت نکنند و به عزت

و رحمت الهی دلگرم باشند و هم تهدیدی است برای گمراهان و اشاره‌ای است به این‌که اگر مهلتی به آن‌ها داده می‌شود، نه از جهت ضعف است بلکه به خاطر رحمت است .

﴿۱۰۵﴾ كَذَّبَتْ قَوْمُ نُوحِ الْمُرْسَلِينَ

قوم نوح رسولان را تکذیب کردند .

معلوم است که قوم نوح تنها نوح را تکذیب کردند اما از آن‌جا که دعوت همه پیامبران از نظر اصول یکی بود ، تکذیب همه رسولان محسوب می‌شد و لذا می‌فرماید قوم نوح « مُرْسَلِينَ » را تکذیب کردند .

﴿۱۰۶﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ نُوحٌ أَلَا تَتَّقُونَ

هنگامی که برادرشان نوح به آن‌ها گفت ، آیا تقوی پیشه نمی‌کنید ؟

تعبیر به « برادر » تعبیری است که نهایت پیوند محبت آمیز را براساس مساوات و برابری مشخص می‌کند ، یعنی نوح بی‌آن‌که بخواهد تفوقی بر آنان بجوید با نهایت صفا و

صمیمیت آن‌ها را دعوت به پرهیزکاری کرد .

تعبیر به اخوت و برادری که نه تنها در مورد نوح بلکه دربارهٔ بسیاری دیگر از پیامبران (مانند هود و صالح و لوط) آمده است به همهٔ رهبران راه حق الهام می‌بخشد که باید در دعوت خود نهایت محبت و صمیمیت توأم با دوری از هرگونه تفوق طلبی را رعایت کنند ، تا دل‌های رمیده جذب آیین حق گردد و هیچ سنگینی احساس نکنند .

﴿۱۰۷﴾ اِنِّیْ لَکُمْ رَسُوْلٌ اَمِيْنٌ

من برای شما رسول امینی هستم .

این تعبیر نشان می‌دهد که نوح علیه السلام سابقهٔ ممتدی از امانت در میان قوم خود داشت و او را با این صفت والا می‌شناختند لذا می‌گوید : به همین دلیل من در ادای رسالت الهی امینم و خیانتی از من نخواهید دید .

﴿۱۰۸﴾ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاطِيعُوْنِ

تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت کنید .

مقدم داشتن «تقوا» بر «اطاعت» به خاطر این است که تا ایمان و اعتقادی نسبت به «الله» و ترس از او در میان نباشد، اطاعت از فرمان پیامبرش صورت نخواهد گرفت.

﴿۱۰۹﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجِرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ

من هیچ مزدی در برابر این دعوت از شما نمی خواهم، اجر من تنها بر پروردگار عالمیان است. روشن است انگیزه های الهی معمولاً دلیل بر صداقت مدّعی نبوت است، در حالی که انگیزه های مادی به خوبی نشان می دهد که هدف سودجویی است، مخصوصاً اعراب آن عصر با این مسأله در مورد کاهنان و افرادی شبیه آنان آشنا بودند.

﴿۱۱۰﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا

بنابر این تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید.

باز به دنبال این جمله همان جمله ای را می گوید که بعد از تأکید بر رسالت و امانت خویش بیان کرده بود.

﴿ ۱۱۱ ﴾ قَالُوا أَنْتُمْ مِنْ لَكَ وَاتَّبَعَكَ الْأَزْدَلُونَ

گفتند آیا ما به تو ایمان بیاوریم در حالی که افراد پست و بی ارزش از تو پیروی کرده‌اند؟

ای نوح چرا بی سر و پاها گرد تو را گرفته‌اند؟

« آراندل » جمع « آزدل » و آن نیز صفت مشبهه رذل به معنی پست و حقیر است .
 ارزش یک پیشوا را باید از پیروانش شناخت و به اصطلاح امامزاده را از زوارش
 می‌شناسند ، ما وقتی به پیروان تو نگاه می‌کنیم مستی بی سر و پا گمنام و فقیر ، تهیدست و
 پابره‌نه که کسب‌های ضعیف و ناچیزی دارند اطرافت را گرفته‌اند با این حال چگونه انتظار
 داری ثروتمندان سرشناس و اشراف با نام و نشان سرتسلیم بر آستان تو بسایند ؟
 درست است آن‌ها در این تشخیص صائب بودند که پیشوا را باید از طریق پیروان
 شناخت ، ولی اشتباه بزرگشان این بود که آن‌ها مفهوم و معیار شخصیت را گم کرده بودند ،
 آن‌ها معیار سنجش را مال و ثروت ، لباس و خانه و مرکب زیبا و گران قیمت قرار داده

بودند و از پاکی و تقوا و حق‌جویی و صفات عالی انسانیت که در طبقات کم درآمد بسیار بود و در اشراف بسیار کم ، غافل بودند .

قابل توجه این‌که این ایراد را نه تنها بر نوح علیه السلام گرفتند که از نخستین پیامبران اولوالعزم است به پیامبر اسلام نیز که خاتم انبیاء است و هم‌چنین به سایر پیامبران نیز گرفتند ، آن‌ها با عینک سیاهی که بر چشم داشتند منظره این سپیدجامگان را تاریک می‌دیدند و همواره خواهان طرد و رد آن‌ها بودند و اصلاً خدا و پیامبرانی را که چنین بندگان و پیروانی داشته باشند نمی‌پسندیدند .

﴿ ۱۱۲ ﴾ قَالْ وَ مَا عَلِمِيْ بِمَا كَانُوْا يَعْمَلُوْنَ

(نوح) گفت، من چه می‌دانم آن‌ها چه کاری داشته‌اند .

ولی نوح آن‌ها را در این‌جا فوراً خلع سلاح کرد و گفت : « وظیفه من دعوت همگان به سوی

حق و اصلاح جامعه است ، من چه می‌دانم آن‌ها چه کاری داشته‌اند ؟ »

گذشته آن‌ها هرچه بوده گذشته ، مهم امروز است که دعوت رهبر الهی را «لَبَّيْكَ» گفته‌اند و در مقام خودسازی برآمده‌اند و قلب و دل خود را در اختیار حق گذاشته‌اند .

﴿۱۱۳﴾ إِنَّ جِسَابُهُمْ إِلَّا عَلَى رَبِّي لَوْ تَشْعُرُونَ

حساب آن‌ها تنها بر پروردگار من است، اگر شما می‌فهمیدید؟

از این سخن ضمناً استفاده می‌شود که آن‌ها می‌خواستند علاوه بر مسأله تهیدستی این گروه از مؤمنان را به سوء سابقه اخلاقی و عملی متهم‌سازند ، درحالی‌که معمولاً فساد و آلودگی در طبقات مرفه به درجات بیشتر است ، آن‌ها هستند که همه رقم وسایل فساد در اختیار دارند و مست مقام و مالند و کمتر خدا را بنده‌اند .

ولی نوح بی‌آنکه در این مسأله با آن‌ها گلاویز شود ، می‌گوید من از آن‌ها چیز بدی سراغ ندارم و اگر هم چنین باشد که شما می‌گویید حسابشان با خدا است .

﴿۱۱۴﴾ وَمَا أَنَا بِطَارِدِ الْمُؤْمِنِينَ

و من هرگز مؤمنان را طرد نخواهم کرد .

این جمله در حقیقت پاسخ به درخواست ضمنی این ثروتمندان مغرور است که از نوح خواسته بودند این گروه را از خود براند و طرد کند ، تا نزد او حاضر شوند .

﴿ ۱۱۵ ﴾ إِنْ أَنَا إِلَّا نَذِيرٌ مُّبِينٌ

من تنها انذارکننده آشکاری هستم .

هرکس این هشدار مرا بشنود و از راه انحراف به صراط مستقیم ، بازگردد پیرو من است ،

هر که باشد و در هر وضع مادی و شرایط اجتماعی .

﴿ ۱۱۶ ﴾ قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا نُوحُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمَرْجُومِينَ

گفتند: ای نوح اگر خودداری نکنی ، سنگباران خواهی شد .

« رَجُم » به معنی زدن با سنگ تا سرحد قتل است .

تعبیر « مِنَ الْمَرْجُومِينَ » نشان می‌دهد که سنگسار کردن در میان آن‌ها در مورد مخالفین

سابقه داشته ، در حقیقت به نوح می‌گویند : اگر به این گفتگوها و دعوت به سوی توحید و

آینت ادامه دهی بر سر تو همان خواهد آمد که بر سر سایر مخالفین ما آمد و آن سنگسار کردن است که یکی از بدترین انواع قتل می باشد .

﴿ ۱۱۷ ﴾ قَالَ رَبِّ إِنَّ قَوْمِي كَذَّبُونِ

گفت : پروردگارا : قوم من ، مرا تکذیب کردند .

«نوح» که می بیند این دعوت مستمر و طولانی با این منطق روشن و با آن همه صبر و شکیبایی جز در عده قلیلی تأثیر نگذاشته ، سرانجام شکایت به درگاه خدا می برد و ضمن شرح حال خود تقاضای جدایی و نجات از چنگال این ستمگران بی منطق می کند . درست است که خداوند از همه چیز آگاه است ولی به هنگام طرح شکایت و به عنوان مقدمه برای تقاضای بعدی، این سخن را مطرح می کند .

قابل توجه این که نوح از مصایبی که بر شخص او گذشته اظهار ناراحتی نمی کند بلکه تنها از این ناراحت است که او را تکذیب کرده اند و پیام الهی را نپذیرفته اند .

﴿ ۱۱۸ ﴾ فَأَفْتَحَ بَيْنِي وَبَيْنَهُمْ فَتْحًا وَنَجَّيَ مَنْ مَعِيَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

اکنون میان من و این هاجدایی بیفکن و مرا و مؤمنانی را که با من هستند رهایی بخش .
 « فَتَحَ » در اصل به معنی گشودن و از بین بردن بستگی است و آن دوگونه است ، گاهی جنبه حسی دارد ، مانند « فَتَحُ الْبَابِ » (گشودن در) و گاه جنبه معنوی دارد مانند « فَتَحُ الْهَمِّ » (گشودن غم و از بین بردن اندوه) و « فَتَحُ الْمُسْتَعْلَقِ مِنَ الْعُلُومِ » (گشودن رازهای دانش) و « فَتَحُ الْقَضِيَّةِ » (داوری کردن و پایان دادن به نزاع و دعوا است) .

﴿ ۱۱۹ ﴾ فَأَنْجَيْنَاهُ وَمَنْ مَعَهُ فِي الْفُلِّ الْمَشْحُونِ

ما ، او و کسانی را که با او بودند در کشتی که مملو (از انسان و انواع حیوانات) بود رهایی بخشیدیم .

﴿ ۱۲۰ ﴾ ثُمَّ أَعْرَفْنَا بَعْدَ الْبَاقِينَ

سپس بقیه را عرق کردیم .

نجات نوح و غرق مشرکان خودخواه

«مَشْحُون» از ماده «شَحَن» به معنی پرکردن است و منظور در این جا این است که آن کشتی مملو از نفرات و همه وسایل بود و کمبودی نداشت، یعنی خداوند بعد از آن که کشتی از هر نظر مهیا و آماده حرکت شد، طوفان را فرستاد تا نوح و سایر سرنشینانش گرفتار ناراحتی نشوند و این خود یکی از نعمت های الهی بر آنها بود.

﴿۱۲۱﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ

در این ماجرا نشانه روشنی است، اما اکثر آنها ایمان نیاوردند.

و در پایان این سخن همان می گوید که در پایان ماجرای موسی علیه السلام بیان کرد. بنابراین تو ای پیامبر از اعراض و سرسختی مشرکان قومت نگران مباش، ایستادگی به خرج ده که سرنوشت تو و یارانت سرنوشت نوح و یاران او است و سرانجام گمراهان همان سرانجام شوم غرق شدگان است.

﴿۱۲۲﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

و پروردگار تو عزیز و رحیم است .

رحمتش ایجاب می‌کند که به آن‌ها فرصت کافی و مهلت دهد و اتمام حجت کند و عزتش سبب می‌شود که سرانجام تو را پیروز و آن‌ها را مواجه با شکست نماید .

﴿۱۲۳﴾ كَذَّبَتْ عَادُ الْمُرْسَلِينَ

قوم عاد رسولان (خدا) را تکذیب کردند .

قوم « عام » جمعیتی بودند که در سرزمین « أَحْقَاف » در ناحیه « حَضْرَ مَوْت » ، از نواحی یمن ، در جنوب جزیره عربستان زندگی داشتند .

گرچه آن‌ها تنها هود را تکذیب کردند اما چون دعوت هود دعوت همه پیامبران بود در واقع همه انبیاء را تکذیب کرده بودند .

﴿۱۲۴﴾ إِذْ قَالَ لَهُمْ أَخُوهُمْ هُودٌ أَلَا تَتَّقُونَ

هنگامی که برادرشان هود گفت : آیا تقوی پیشه نمی‌کنید؟

او در نهایت دلسوزی و مهربانی هم چون یک «برادر» آنها را به توحید و تقوی دعوت کرد و به همین دلیل کلمه «آخ» بر او اطلاق شده است .

﴿۱۲۵﴾ اِنِّیْ لَکُمْ رَسُوْلٌ اَمِیْنٌ

من برای شما فرستاده امینی هستم .

سابقه زندگی من در میان شما گواه این حقیقت است که هرگز راه خیانت نپوییدم و جز حق و صداقت در بساط نداشتم .

﴿۱۲۶﴾ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاطِيعُوْنَ

تقوی الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید .

﴿۱۲۷﴾ وَ مَا اَسْأَلُکُمْ عَلَیْهِ مِنْ اَجْرٍ اِنْ اَجْرِیْ اِلَّا عَلٰی رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ

من هیچ اجر و پاداشی در برابر این دعوت از شما نمی طلبم ، اجر و پاداش من تنها بر پروردگار عالمیان است .

که اطاعتِ اطاعت خدا است و اگر فکر می‌کنید من سودای مال در سر می‌پرورانم و این‌ها مقدمه رسیدن به مال و مقامی است بدانید «من کوچک‌ترین اجری در برابر این دعوت از شما نمی‌خواهم».

همه برکات و نعمت‌ها از او است و من اگر چیزی می‌خواهم از او می‌خواهم، که پروردگار همه ما او است.

﴿۱۲۸﴾ اَتَّبِعُونَ كُلَّ رِيعٍ اِيَّةَ تَعْبَثُونَ

آیا شما بر هر مکان مرتفعی نشانه‌ای از روی هوی و هوس می‌سازید؟ واژه «رِيع» در اصل به معنی مکان مرتفع است و «تَعْبَثُونَ» از ماده «عَبَث» به معنی کاری است که هدف صحیح در آن تعقیب نمی‌شود و با توجه به واژه «آیه» که به معنی نشانه است روشن می‌شود که این قوم متمکن و ثروتمند برای خودنمایی و تفاخر بر دیگران بناهایی بر نقاط مرتفع کوه‌ها و تپه‌ها، (همچون برج و مانند آن) می‌ساختند که هیچ هدف

صحیحی برای آن نبود جز این که توجه دیگران را به آن جلب کنند و قدرت و نیروی خود را به رخ سایرین بکشند .

﴿ ۱۲۹ ﴾ وَتَتَّخِذُونَ مَصَانِعَ لَعَلَّكُمْ تَخْلُدُونَ

و قصرها و قلعه‌های زیبا و محکم بنا می‌کنید ، آن‌چنان که گویی در دنیا جاودانه خواهید ماند .

« مَصَانِعَ » جمع « مَصْنَع » به معنی مکان و ساختمان مجلل و محکم است . « هود » به این اعتراض نمی‌کند که چرا شما دارای خانه‌های مناسبی هستید بلکه می‌گوید شما آن‌چنان غرق دنیا شده‌اید و به تجمل‌پرستی و محکم‌کاری بی‌حساب در کاخ‌ها و قصرها پرداخته‌اید که سرای آخرت را به دست فراموشی سپرده‌اید ، دنیا را نه به عنوان یک گذرگاه که به عنوان یک سرای همیشگی پنداشته‌اید ، آری چنین ساختمان‌های غفلت‌زا و غرورآفرین مسلماً مذموم است .

در حدیثی از پیامبر اسلام می‌خوانیم : که روزی از گذرگاهی می‌گذشت چشمش به قبه و بارگاهی افتاد که مشرف برجاده بود ، پرسید : این چیست ؟
 یاران عرض کردند متعلق به یکی از انصار است ، حضرت کمی توقف کرد صاحب آن
 فرا رسید و سلام کرد ، پیامبر صورت از او گرداند ...
 مرد انصاری این مطلب را با یاران خود در میان گذاشت و گفت :
 به خدا سوگند من نظر رسول الله را نسبت به خودم ناخوش آیند می‌بینم ،
 نمی‌دانم درباره من چه اتفاقی افتاده و من چه کرده‌ام .
 گفتند : پیامبر آن ساختمان مجلل تو را دیده و ناراحت شده .
 مرد انصاری رفت و آن قبه و بارگاه را با خاک یکسان کرد ، یک روز پیامبر آمد و
 آن را ندید ، فرمود چه بر سر این ساختمان که این‌جا بود آمد؟ جریان را عرض کردند:
 فرمود : « إِنَّ لِكُلِّ بَنَاءٍ يُبْنَى وَ بَالٌ عَلَى صَاحِبِهِ يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِلَّا مَا لُجُؤْمُهُ : هر بنایی در روز قیامت

وبال صاحب آن است ، مگر آن مقدار که انسان از آن ناگزیر است .^(۱)

از این روایت و روایات مشابه آن بینش اسلام کاملاً روشن می شود که با ساختمان های طاغوتی و غافل کننده که توأم با اسراف و زیاده روی است مخالف است و به مسلمانان اجازه نمی دهند همچون مستکبران مغرور و از خدا بی خبر ، آن هم در محیط هایی که معمولاً محرومان و نیازمندان مسکن فراوانند ، اقدام به چنین ساختمان هایی کنند .

﴿۱۳۰﴾ وَإِذَا بَطَشْتُمْ بَطَشْتُمْ جَبَّارِينَ

و هنگامی که کسی را مجازات می کنید همچون جباران کیفر می دهید .

«راغب» در «مفردات» می گوید : «بَطَش» به معنی گرفتن چیزی است با قدرت و برتری .

۱- «مجمع البیان» ، ذیل آیه مورد بحث .

ممکن است کسی کاری کند که مستوجب عقوبت باشد ، اما هرگز نباید قدم از جاده حق و عدالت فراتر نهید و برای کمترین جرم ، سنگین ترین جریمه را قایل شوید و به هنگام خشم و غضب خون افراد را بریزید و باشمشیر به جان آنها بیفتید که این کار جباران و ستمگران و طاغیان روزگار است .

در حقیقت هود این دنیاپرستان را از سه طریق مورد سرزنش قرار می دهد :
نخست به نشانه هایی که از روی خودخواهی و خودنمایی بر فراز بلندی ها می ساختند که بر دیگران تفاخر کنند .

سپس با ساختمان هایی چون قصرهای محکم جباران که نشانه آرزوهای دور و دراز و غفلت از این نکته که دنیا « دار مَمَر » است و نه دار مَقَر » انتقاد می کند .
و سرانجام زیاده روی آنها را به هنگام مجازات مورد انتقاد قرار می دهد ، که قدر جامع

بین امور سه گانه همان حس برتری جویی و حب بقاء است . (۱)

﴿۱۳۱﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا

تقوی الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید .

بعد از بیان این انتقادهای سه گانه مذکور باردیگر آنها را به تقوا دعوت می کند .

﴿۱۳۲﴾ وَاتَّقُوا الَّذِي أَمَدَّكُمْ بِمَا تَعْلَمُونَ

از خدایی پرهیزید که شمارا به نعمت هایی که می دانید امداد کرده .

«أَمَدَّكُمْ» از ماده «إمداد» در اصل به این گفته می شود که اموری را پشت سرهم و به طور

منظم قرار دهند و از آن جا که خداوند نعمت هایش را به طور دایم و تحت نظام خاصی به

بندگان ارزانی می دارد از آن تعبیر به «إمداد» شده است .

۱- «تفسیر فخر رازی» ، ذیل آیه مورد بحث .

او در این زمینه از روش اجمال و تفصیل که برای دلشین کردن بحث‌ها بسیار مفید است استفاده می‌کند و می‌گوید: «از خدای پرهیزد که شمارا به نعمت‌هایی که می‌داند امداد کرد» و به‌طور مداوم و منظم آن‌ها را در اختیار شما نهاد. سپس بعد از این بیان کوتاه به شرح و تفصیل آن پرداخته است.

﴿۱۳۳﴾ اَمَدَّكُمْ بِاَنْعَامٍ وَبَنِيْنٍ

شمارا به چهارپایان و نیز پسران (لایق و برومند) امداد فرموده. از یک‌سو سرمایه‌های مادی که قسمت مهمی از آن مخصوصاً در آن عصر چهارپایان و دام‌ها بودند در اختیار شما گذاشت و از سوی دیگر نیروی انسانی کافی که بتواند آن را حفظ و نگهداری کند و پرورش دهد.

این تعبیر در آیات مختلف قرآن تکرار شده است که به هنگام برشمردن نعمت‌های مادی نخست به «اموال» اشاره می‌کند، بعد به «نیروی انسانی» که حافظ و نگاهبان و

پرورش دهنده اموال است و این یک ترتیب طبیعی به نظر می‌رسد نه این‌که اموال از اهمیت بیشتری برخوردار باشد .

﴿۱۳۴﴾ وَ جَنَّاتٍ وَ عُيُونٍ

همچنین به باغ‌ها و چشمه‌ها .

و به این ترتیب زندگی شما را هم از نظر نیروی انسانی ، هم کشاورزی و باغداری و هم دامداری و وسایل حمل و نقل پربار ساختیم ، به گونه‌ای که در زندگی خود احساس کمترین کمبود و ناراحتی نداشته باشید .

ولی چه شد که بخشنده این همه نعمت‌ها را فراموش کردید ، شب و روز

بر سر سفره او نشستید و او را نشناختید .

﴿۱۳۵﴾ إِنِّي أَخَافُ عَلَيْكُمْ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ

(اگر کفران کنید) من بر شما از عذاب روز بزرگ می‌ترسم .

معمولاً «يَوْمٍ عَظِيمٍ» (روز بزرگ) در قرآن به قیامت اطلاق می‌شود که از هر نظر عظمت دارد، ولی گاه در آیات قرآن به روزهای سخت و وحشتناکی که بر امت‌ها گذشته، نیز اطلاق شده است، آن‌چنان که در همین سوره در داستان شعیب می‌خوانیم که پس از سرسختی و لجاجت در مقابل حق، خداوند آن‌ها را بامجازات دردناکی (صاعقه‌ای که از قطعه ابری فرود آمد) کیفر داد و سپس از این روز به عنوان «يَوْمٍ عَظِيمٍ» یاد می‌کند:

«فَاَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ اِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ».

بنابراین در این آیه مورد بحث، نیز ممکن است «يَوْمٍ عَظِيمٍ» اشاره به روزی باشد که گردنکشان قوم عاد، گرفتار مجازات دردناک طوفان درهم کوبنده گشتند گواه این معنی بیان کیفر آن‌ها در چند آیه بعد از این است.

و نیز ممکن است اشاره به کیفر روز قیامت و یا هر دو کیفر باشد که تاریخ هر دو روز عظیم است.

﴿۱۳۶﴾ قَالُوا سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَوَعَضْتَ أَمْ لَمْ تَكُنْ مِنَ الْوَاعِظِينَ

آنها (قوم عاد) گفتند: برای ما تفاوت نمی‌کند چه ما را اندرز بدهی یا ندهی
(بیهوده خود را خسته مکن).

ما را اندرز مده که در ما اثر نمی‌کند

«آنها در پاسخ هود گفتند: زیاد خود را خسته مکن، برای ما هیچ تفاوت نمی‌کند چه موعظه و اندرز بدهی و چه ندهی، در دل ما کمترین اثری نخواهد گذارد».

﴿۱۳۷﴾ إِنَّ هَذَا الْخَلْقَ الْأَوَّلِينَ

این همان روش و اخلاق پیشینیان است.

﴿۱۳۸﴾ وَمَا نَحْنُ بِمُعَذِّبِينَ

و ما هرگز مجازات نخواهیم شد.

«خُلُق» به معنی عادت و روش و اخلاق است، زیرا این کلمه به صورت مفرد و به معنی

خلق و خوی و عادت اخلاقی آمده است و در این صورت اشاره به اعمالی است که آنها مرتکب می‌شدند مانند بت‌پرستی و ساختن قصرهای محکم و زیبا و خودنمایی از طریق ساختن برج‌ها بر نقاط مرتفع و همچنین خشونت در مجازات و کیفر، یعنی آنچه را ما انجام می‌دهیم همان است که پیشینیان ما انجام می‌دادند و مطلب قابل ایرادی نمی‌تواند باشد.

﴿۱۳۹﴾ فَكَذَّبُوهُ فَأَهْلَكْنَاهُمْ إِنَّ فِي ذَٰلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ

آنها هود را تکذیب کردند، ما هم نابودشان کردیم و در این آیت و نشانه‌ای است (برای آگاهان) ولی اکثر مؤمن نبودند.

در پایان این ماجرا همان دو جمله پرمحتوای عبرت‌انگیز را می‌گوید که در پایان داستان نوح و ابراهیم و موسی بیان شد.

می‌فرماید: «در این سرگذشت، آیه و نشانه‌ی روشنی است از قدرت خدا، از استقامت پیامبران و از سرانجام شومی که دامنگیر سرکشان و جباران گردید ولی با این همه باز بیشتر آنها ایمان نیاوردند».

﴿۱۴۰﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

و پروردگار تو عزیز و رحیم است .

به اندازه کافی مدارا می کند، فرصت می دهد، دلایل روشن برای هدایت گمراهان ارائه می دهد، اما به هنگام مجازات چنان محکم می گیرد که مجال فرار برای احدی باقی نمی ماند .

﴿۱۴۱﴾ كَذَّبَتْ ثَمُودُ الْمُسَلِّينَ

قوم ثمود رسولان (خدا) را تکذیب کردند .

پنجمین بخش از داستان انبیاء که در این سوره آمده ، سرگذشت فشرده و کوتاهی از قوم « ثَمُود » و پیامبرش « صالح » است که در سرزمینی به نام « وادی القری » میان « مدینه » و « شام » می زیستند و زندگی مرفهی داشتند اما بر اثر سرکشی و طغیان ، چنان از میان رفتند که امروز اثری از آنها باقی نیست .

سرآغاز این داستان کاملاً شبیه داستان « قوم عاد » و « نوح » است و نشان می دهد چگونه

تاریخ تکرار می‌گردد ، می‌فرماید : « قوم ثمود رسولان خدا را تکذیب کردند » چرا که همه دعوت واحدی داشتند و تکذیب پیامبرشان صالح در حقیقت تکذیب همه رسولان بود .

﴿ ۱۴۲ ﴾ اِذْ قَالَ لَهُمْ اٰخُوهُمْ صٰلِحُ اَلَا تَتَّقُوْنَ

هنگامی که صالح به آنها گفت : آیا تقوی پیشه نمی‌کنید؟ او که هادی و راهنمای مهربانی همچون یک برادر بود ، برتری جویی و منافع مادی در نظر نداشت و به همین جهت قرآن از او تعبیر به « اٰخُوهُمْ » کرده ، دعوت خود را مانند همه انبیای الهی از تقوی و احساس مسؤولیت آغاز کرد .

﴿ ۱۴۳ ﴾ اِنِّیْ لَکُمْ رَسُوْلٌ اٰمِیْنٌ

من برای شما فرستاده‌ایمینی هستم .

سپس برای معرفی خویش می‌گوید : « من برای شما فرستاده‌ای امینم » و سوابق من در میان شما شاهد گویای این مدعا است .

﴿۱۴۴﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا

تقوای الهی پیشه کنید و مرا اطاعت کنید .

« بنا بر این تقوا پیشه کنید و از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید » که جز رضای خدا و خیر و

سعادت شما چیزی برای من مطرح نیست .

﴿۱۴۵﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجَرْتُ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ

من اجر و پاداشی در برابر این دعوت از شما نمی طلبم ، اجر

من تنها بر پروردگار عالمان است .

و به همین دلیل « من مزد و پاداشی در برابر این دعوت از شما نمی طلبم » و چشم داشتی از شما

ندارم . من برای دیگری کار نمی کنم و پاداشم بر او است .

﴿۱۴۶﴾ أَتُتْرَكُونَ فِي مَا هُنَا أَمِينٌ

آیا شما تصویری کنید همیشه در نهایت امنیت، در نعمت هایی که این جا است می مانید؟

آیا چنین می‌پندارید که این زندگی مادی و غفلت‌زا جاودانی است و دست مرگ و انتقام و کیفر گریبانتان را نخواهد گرفت ؟

﴿۱۴۷﴾ فِی جَنَّاتٍ وَ عِیْنُونٍ

در این باغ‌ها و چشمه‌ها.

﴿۱۴۸﴾ وَ زُرُوعٍ وَ نَخْلٍ طَلْعُهَا هَضِیْمٌ

در این زراعت‌ها و نخل‌هایی که میوه‌هایش شیرین و رسیده است.
 « طَلْع » از ماده « طَلَّوع » معمولاً به شکوفه خرما گفته می‌شود که قبل از ظاهر شدن میوه طلوع می‌کند و مانند دوکفه‌ای است که روی هم قرار گرفته و در درون آن خوشه خرما است که در آن هنگام بسیار کوچک است ، این پوسته می‌شکافد و خوشه ظاهر می‌شود ، گاهی واژه « طَلْع » به نخستین میوه این درخت نیز گفته می‌شود و اما « هَضِیْم » از ماده « هَضَمَ » معانی مختلفی دارد : گاه به معنی درهم فرورفته به کار می‌رود و گاه به معنی میوه رسیده و

گاه لطیف و نرم و کاملاً قابل هضم و گاه نیز به معنی هضم شده آمده است و در آیه مورد بحث اگر «طَلْع» به معنی شکوفه‌های خرما باشد «هَضِیم» به معنی درهم فرورفته است که نشانه پربار بودن درخت است و اگر طلع به معنی نخستین ثمره این درخت باشد هضمیم به معنی شاداب و نرم و لطیف و رسیده است.

حضرت صالح علیه السلام با استفاده از روش اجمال و تفصیل جمله سربسته گذشته خود را چنین تشریح می‌کند، می‌گوید: «شما گمان می‌کنید در این باغ‌ها و چشمه‌ها...».

«در این زراعت‌ها و نخل‌ها که میوه‌های شیرین و شاداب و رسیده دارند برای همیشه خواهید ماند».

﴿۱۴۹﴾ وَ تَنْجِتُونَ مِنَ الْجِبَالِ بُيُوتاً فَارِهِينَ

شما از کوه‌ها خانه‌هایی می‌تراشید و در آن‌ها عیش و نوش می‌پردازید.

«فاره» از ماده «فَرَه» در اصل به معنی شادی توأم با بی‌خبری و هواپرستی است، گاهی نیز به معنی مهارت در انجام کاری آمده است، گرچه هر دو معنی با آیه فوق متناسب است،

اما با توجه به ملامت و سرزنش حضرت صالح ، معنی اول مناسب تر به نظر می رسد .
از مجموع این آیات با مقایسه به صفاتی که در آیات گذشته درباره قوم عاد گفته شد
چنین استفاده می شود که قوم عاد بیشتر بر « خودخواهی » و « مقام پرستی » و « خودنمایی »
تکیه داشتند ، درحالی که قوم ثمود بیشتر اسیر شکم و زندگی مرفه و پرنواز و نعمت بودند ،
ولی هر دو در یک سرنوشت شوم اشتراک پیدا کردند که دعوت انبیاء را برای بیرون آمدن
از زندان « خودپرستی » و رسیدن به « خداپرستی » زیر پا گذاشتند و به کیفر اعمالشان رسیدند.

﴿ ۱۵۰ ﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَأَطِيعُوا

از خدا بترسید و مرا اطاعت کنید .

﴿ ۱۵۱ ﴾ وَلَا تُطِيعُوا أَمْرَ الْمُشْرِكِينَ

و اطاعت فرمان مسرفان نکنید .

﴿ ۱۵۲ ﴾ الَّذِينَ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ

همان ها که در زمین فساد می کنند و اصلاح نمی کنند .

رابطه اسراف و فساد در ارض

اسراف همان تجاوز از حدّ قانون آفرینش و قانون تشریع است ، این نیز روشن است که در یک نظام صحیح هرگونه تجاوز از حد موجب فساد و از هم گسیختگی می شود و به تعبیر دیگر سرچشمه فساد و اسراف است و نتیجه اسراف فساد . البته باید توجه داشت که اسراف معنی گسترده ای دارد ، گاه درمسایل ساده ای مانند خوردن و آشامیدن است (چنان که در آیه ۳۱ سوره اعراف آمده) . و گاه در انتقام گیری و قصاص بیش از حد (چنان که در آیه ۳۳ سوره اسراء آمده است) . و گاه در انفاق و بذل و بخشش بیش از اندازه (چنان که در آیه ۶۷ سوره فرقان آمده است) . و گاه در داوری کردن و قضاوت نمودنی که منجر به کذب و دروغ می شود ، (چنان که در آیه ۲۸ سوره غافر ، " مسرف و کذاب " در ردیف هم قرار گرفته است) .

و گاه در اعتقادات است که منتهی به شک و تردید می شود (همان گونه که در آیه ۳۴ سوره غافر " مسرف و مُرتاب " با هم آمده است) .

و گاه به معنی برتری جویی و استکبار و استثمار آمده (چنان که درباره فرعون در آیه ۳۱ دخان می خوانیم : " إِنَّهُ كَانَ عَلِيًّا مِنَ الْمُسْرِفِينَ : او برتری جوی و مسرف بود ") .
و بالاخره گاه به معنی هرگونه گناه می آید (چنان که در آیه ۵۳ زمر می خوانیم : " قُلْ يَا عِبَادِيَ الَّذِينَ أَسْرَفُوا عَلَى أَنْفُسِهِمْ لَا تَقْنَطُوا مِنْ رَحْمَةِ اللَّهِ إِنَّ اللَّهَ يَغْفِرُ الذُّنُوبَ جَمِيعًا : بگو ای بندگان من که بر خود اسراف کردید از رحمت خدا مأیوس نشوید که خداوند همه گناهان را می بخشد ") .

﴿ ۱۵۳ ﴾ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَخَّرِينَ

گفتند (ای صالح) تو عقل خود را از دست داده ای .

﴿ ۱۵۴ ﴾ مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِثْلُنَا فَأْتِ بِآيَةٍ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ
تو فقط بشری همچون ما هستی اگر راست می گویی آیت و نشانه ای بیاور .

« مُسْحَر » از ماده « سَحَر » به معنی کسی است که مسحور شده باشد، آن‌ها معتقد بودند ساحران گاه از طریق سحر، عقل و هوش افراد را از کار می‌اندازند، این سخن را نه تنها به صالح عليه السلام گفتند که به گروهی دیگر از پیامبران نیز این تهمت را وارد ساختند، حتی به پیامبر اسلام برطبق آیه ۸ سوره فرقان: «إِنْ تَتَّبِعُونَ إِلَّا رَجُلًا مَّسْحُورًا: ستمگران گفتند شما تنها از مردی پیروی می‌کنید که بر اثر مسحور شدن، عقل خود را از دست داده است».

آن‌ها عقل را در این می‌دیدند که انسان هم رنگ محیط باشد، نان را به نرخ روز خورد و خود را با همه مفاسد تطبیق دهد، اگر مردی الهی و انقلابی برای درهم‌ریختن عقاید و نظام فاسد قیام می‌کرد، طبق منطق او را دیوانه و مجنون و مسحور می‌خواندند.

﴿۱۵۵﴾ قَالَ هَذِهِ نَاقَةٌ لَهَا شِرْبٌ وَلَكُمْ شِرْبٌ يَوْمٍ مَّعْلُومٍ

گفت این ناقه‌ای است که برای او سهمی (از آب قریه) است و برای شما سهم روز معینی. « نَاقَةُ » به معنی شتر ماده است و قرآن درباره خصوصیات این شتر که وضع

اعجاز آمیزی داشته سربسته سخن گفته است و ویژگی های آن را نشمرده ، ولی می دانیم یک شتر عادی و معمولی نبوده است ، به گفته جمعی از مفسرین این ناقه به طرز معجز آسایی از دل کوه برآمد و از ویژگی های آن این بود که یک روز آب آبادی را به خود تخصیص می داد و می نوشید ، چنان که در آیه فوق و آیه ۲۸ سوره قمر به آن اشاره شده است .

﴿ ۱۵۶ ﴾ وَلَا تَمْسُوْهَا بِسَوْءٍ فَيَأْخُذَكُمْ عَذَابُ يَوْمٍ عَظِيْمٍ

کمترین آزاری به آن نرسانید که عذاب روز عظیم شمارافرو خواهد گرفت .
صالح مأمور بود که به آن ها اعلام کند این شتر عجیب و خارق العاده را که نشانه ای از قدرت بی پایان خدا است به حال خود رها کنند .

﴿ ۱۵۷ ﴾ فَعَقِّرُوْهَا فَاَصْبَحْنَ نَادِمٰتٍ

سرانجام بر آن (ناقه) حمله نموده او را از پای در آوردند، سپس از کرده خود پشیمان شدند.
« عَقِّرُوْهَا » از ماده « عَقَر » در اصل به معنی ریشه و اساس چیزی است ،

گاه به معنی سربریدن و گاه به معنی پی کردن حیوان (پایین پای او را قطع کردن و به زمین افکندن) نیز آمده است .

البته قوم سرکشی که حاضر به بیداری فریب خوردگان نبودند و آگاهی مردم را مزاحم منافع خود می دانستند ، توطئه از میان بردن ناقه را طرح کردند و «سرانجام بر آن حمله نموده و با یک یا چند ضربه آن را از پای در آوردند و سپس از کرده خود نادم و پشیمان شدند» چراکه عذاب الهی را در چندقدمی خود احساس می کردند .

﴿۱۵۸﴾ فَأَخَذَهُمُ الْعَذَابُ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ

عذاب الهی آنهارا فروگرفت، دراین آیت و نشانه ای است ولی اکثر آن ها مؤمن نبودند. چون طغیان گری آن ها از حد گذشت و عملاً نشان دادند که آماده پذیرش حق نیستند اراده خدا بر این قرار گرفت که زمین را از لوث وجودشان پاک کند و به طوری که در سوره اعراف آیه ۷۸ و سوره هود آیه ۶۷ اجمالاً آمده است نخست زلزله شدیدی سرزمین آن ها را

تکان داد ، هنگامی که از خواب بیدار شدند و بر سر زانو نشستند حادثه آنها را مهلت نداد ، صاعقه‌ای مرگبار که بازلزله همراه بر دیوارها را بر سرشان فرود آورد و در همان حال جان خود را میان وحشتی عجیب از دست دادند .

قرآن در پایان این ماجرا همان می‌گوید که در پایان ماجرای قوم هود و قوم نوح و قوم ابراهیم بیان کرد ، می‌فرماید : « در این سرگذشت قوم صالح و آن‌همه پایمردی و تحمل این پیامبر بزرگ و آن منطق شیوا و نیز سرسختی و لجاجت و مخالفت آن سیه رویان با معجزه بیدارگر و سرنوشت شومی که به آن گرفتار شدند آیت و درس عبرتی است ، اما اکثر آن‌ها ایمان نیاوردند » .

﴿ ۱۵۹ ﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

پروردگار تو عزیز و رحیم است .

هیچ‌کس نمی‌تواند بر قدرت خدا چیره شود همان‌طور که این قدرت عظیم مانع رحمت

او نسبت به دوستان و حتی به دشمنان نیست .

﴿۱۶۰﴾ كَذَّبَتْ قَوْمُ لُوطٍ لُّوطِينَ الْمُرْسَلِينَ

قوم لوط فرستادگان (خدا) را تکذیب کردند .

قوم ننگین و متجاوز لوط

ششمین پیامبری که گوشه‌ای از زندگی او و قوم گمراهش در این سوره آمده حضرت لوط علیه السلام است ، با این‌که او در عصر ابراهیم علیه السلام می‌زیست ، ولی بیان ماجرای زندگی او بعد از ابراهیم علیه السلام نیامده ، چرا که قرآن یک کتاب تاریخی نیست که حوادث را به ترتیب وقوع بیان کند ، بلکه جنبه‌های تربیتی و انسان‌سازی را مورد توجه قرار می‌دهد که تناسب‌های دیگری را ایجاب می‌کند و زندگی لوط و ماجرای قومش هماهنگی بیشتری باز زندگی پیامبرانی دارد که اخیراً سخن از آن‌ها به میان آمد .

همان‌گونه که قبلاً هم اشاره کرده‌ایم ذکر « مُرْسَلِينَ » به صورت جمع ، یا به خاطر

وحدت دعوت انبیا است که تکذیب یکی از آنها تکذیب همه آنها محسوب می شود و یا این که واقعاً به هیچ یک از پیامبران پیشین نیز ایمان نداشتند .

﴿۱۶۱﴾ اِنْ قَالْ لَهُمْ اٰخُوهُمْ لُوْطٌ اَلَا تَتَّقُوْنَ

هنگامی که برادرشان لوط به آنها گفت: «آیا تقوی پیشه نمی کنید؟»

لحن گفتار او و دلسوزی عمیق و فوق العاده اش نشان می داد که

همچون یک برادر سخن می گوید .

﴿۱۶۲﴾ اِنِّیْ لَکُمْ رَسُوْلٌ اٰمِیْنٌ

من برای شما رسول امینی هستم .

تاکنون خیانتی از من دیده اید ؟ و از این به بعد نیز نسبت به وحی الهی و رساندن پیام

پروردگار شما قطعاً رعایت امانت را خواهم کرد .

﴿۱۶۳﴾ فَاتَّقُوا اللّٰهَ وَاطِيعُوْنَ

تقوی الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید .

«اکنون که چنین است : پرهیزکاری پیشه کنید و از خدا بترسید و مرا اطاعت نمایید» که رهبر راه سعادت شما هستم .

﴿۱۶۴﴾ وَمَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجَرِيَ إِلَّا عَلَىٰ رَبِّ الْعَالَمِينَ

من از شما اجری نمی خواهم اجر من فقط بر پروردگار عالمیان است .

فکر نکنید این دعوت ، وسیله‌ای برای آب و نان است و یک هدف

مادی را تعقیب می‌کنند .

﴿۱۶۵﴾ أَتَأْتُونَ الذُّكْرَانَ مِنَ الْعَالَمِينَ

آیا در میان جهانیان ، شما به سراغ جنس ذکور می‌روید؟ (این زشت و ننگین نیست ؟)

سپس به انتقاد از اعمال ناشایست و بخشی از انحرافات اخلاقی آنها

می‌پردازد و از آن جا که مهم‌ترین نقطه انحراف آنها ، انحراف جنسی و هم‌جنس‌گرایی

بود روی همین مسأله تکیه کرد .

با این که خداوند این همه افراد از جنس مخالف برای شما آفریده و می توانید با ازدواج صحیح و سالم با آنان زندگی پاک و آرام بخشی داشته باشید ، این نعمت پاک و طبیعی خدا را رها کرده و خود را به چنین کار پست و ننگینی آلوده ساخته اید .^(۱)

﴿ ۱۶۶ ﴾ وَ تَذَرُونَ مَا خَلَقَ لَكُمْ رَبُّكُمْ مِنْ أَرْوَاحِكُمْ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ عَادُونَ

و همسرانی را که خدا برای شما آفریده است رها می کنید؟ شما قوم تجاوزگری هستید . هرگز نیاز طبیعی ، اعم از روحی و جسمی ، شما را به این کار انحرافی نکشانده است ، بلکه تجاوز و طغیان است که دامانتان را به چنین ننگی آلوده کرده است . کار شما به آن می ماند که انسان میوه های خوشبو ، غذاهای نیروبخش و سالم و طبیعی

۱- در مورد علت انحراف این قوم ننگین در جلد ۹ ، « تفسیر نمونه » ، صفحه ۱۹۷ (۸۱ / هـود) شرح داده شده است .

را رها کرده و به سراغ غذای مسموم، آلوده و مرگ‌آفرین برود، این نیاز طبیعی نیست، این تجاوز و طغیانگری است.

﴿۱۶۷﴾ قَالُوا لَئِنْ لَمْ تَنْتَهِ يَا لُوطُ لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ

گفتند: ای لوط اگر از این سخنان خودداری نکنی از اخراج شوندگان خواهی بود. از جمله «لَتَكُونَنَّ مِنَ الْمُخْرَجِينَ» چنین استفاده می‌شود که این جمعیت فاسد، گروهی از افراد پاک را که مزاحم اعمال زشت خود می‌دیدند، قبلاً از شهر و آبادی خود بیرون رانده بودند، لوط را نیز تهدید کردند که اگر راه خود را ادامه دهی، تو نیز به همان سرنوشت گرفتار خواهی شد.

در بعضی از تفاسیر تصریح شده است که آن‌ها افراد پاک‌دامن را با بدترین وضعی بیرون می‌راندند.^(۱)

۱- «روح المعانی»، «کبیر فخر رازی»، ذیل آیه مورد بحث.

﴿ ۱۶۸ ﴾ قَالَ إِنِّي لِعَمَلِكُمْ مِنَ الْقَالِينَ

گفت: من (به هر حال) دشمن اعمال شما هستم.

« قَالِينَ » جمع « قَالَ » از ماده « قَلَى » (بر وزن حَلَق و بر وزن شَرَك) به معنی عداوت شدیدی است که در اعماق دل و جان انسان اثر می‌گذارد و این تعبیر شدت نفرت لوط را نسبت به اعمال آن‌ها روشن می‌سازد.

تعبیر « مِنَ الْقَالِينَ » باز نشان می‌دهد که جمع دیگری از مؤمنان نیز با لوط هم صدا شده و زبان به اعتراض شدید گشوده بودند، هرچند قوم سرکش آن‌ها را سرانجام از صحنه بیرون کردند.

جالب این‌که لوط عليه السلام می‌گوید: من دشمن اعمال شما هستم، یعنی عداوت و خرده حسابی با شخص شما ندارم، عملتان ننگین است، اگر این اعمال را از خود دور کنید من دوست صمیمیتان خواهم بود.

﴿١٦٩﴾ رَبِّ نَجِّنِي وَ أَهْلِي مِمَّا يَعْمَلُونَ

پروردگارا! من و خاندانم را از آنچه این ها انجام می دهند رهایی بخش .
 سرانجام آن همه اندرزها و نصیحت ها اثر نگذارد ، فساد سراسر جامعه آن ها
 را به لجنزار متعفن مبدل ساخت ، اتمام حجت به اندازه کافی شد ، رسالت لوط علیه السلام
 به آخر رسیده است ، در این جا است که باید از این منطقه آلوده ، خود و
 کسانی را که به دعوت او ایمان آورده اند نجات دهد ، تا عذاب مرگبار
 الهی قوم ننگین را درهم کوبد .

ضمناً دعای لوط برای خاندانش روی جنبه های عاطفی و پیوند
 خویشاوندی نبود ، بلکه به خاطر ایمانشان بود .

﴿١٧٠﴾ فَنَجِّنَاهُ وَأَهْلَهُ أَجْمَعِينَ

ما او و خاندانش همگی را نجات دادیم .

﴿١٧١﴾ اَلْاَعْجُوزَۃُ فِى الْغَٰبِرِیۡنَ

جز پیرزنی که در میان آن گروه باقی ماند .

﴿١٧٢﴾ ثُمَّ دَمَّرْنَا الْاٰخَرِیۡنَ

سپس دیگران را هلاک کردیم .

« غَابِر » از ماده « غُبُور » به معنی باقیمانده چیزی است و هرگاه جمعیتی از نقطه‌ای حرکت کنند و کسی باقی بماند به او « غَابِر » می‌گویند و نیز به همین جهت باقیمانده خاک را « غُبَار » می‌نامند .

این پیرزن کسی جز همسر لوط نبوده که از نظر عقیده و مذهب ، هماهنگ با آن قوم گمراه بود و هرگز به لوط ایمان نیاورد و سرانجام به همان سرنوشت گرفتار شد ، که شرح این مطلب در جلد ۹ تفسیر نمونه ، صفحه ۱۷۸ به بعد آمده است . آری خداوند ، لوط و مؤمنان اندک را با او نجات داد ، آن‌ها شبانه به فرمان خدا از دیار

آلودگان رخت سفر بربستند و آن‌ها را که غرق فساد و ننگ بودند به حال خود رها ساختند ، در آغاز صبح ، فرمان عذاب الهی فرارسید ، زلزله و حشتناکی سرزمین آن‌ها را فراگرفت ، شهرهای آباد و قصرهای زیبا و زندگی مرفه و آلوده به ننگ آن‌ها را به کلی زیر و رو کرد .
 ﴿۱۷۳﴾ **وَأَمْطَرْنَا عَلَيْهِمْ مَطَرًا فَسَاءَ مَطَرُ الْمُنْذَرِينَ**
 و بارانی (از سنگ) بر آن‌ها فرو فرستادیم ، چه باران بدی بود این باران انداز شدگان .
 باران‌های معمولی حیات‌بخش است و زنده کننده ، اما این باران ، وحشتناک و نابودکننده بود و ویرانگر .

از آیه ۸۲ سوره هود استفاده می‌شود که نخست شهرهای قوم لوط زیر و رو شدند ، سپس بارانی از سنگریزه متراکم بر آن‌ها فرود آمد و چنان‌که در تفسیر همان آیه گفتیم باران سنگ شاید برای این بوده که آثار آن‌ها نیز محو گردد ، تلی از سنگ و خاک به جای آن شهرهای آباد باقی بماند .

آیا این سنگ‌ها بر اثر طوفان عظیم از بیابان‌ها کنده شده و بر سر آن‌ها فرود آمد؟ یا از سنگ‌های آسمانی بود که به فرمان الهی آن‌جا فرو ریختند؟
 یا به گفته بعضی، آتشفشان خاموشی در آن نزدیکی بود که به فرمان خدا به خروش آمد و بارانی از سنگ بر آن‌ها فرو ریخت؟ دقیقاً معلوم نیست: مسلم این است که این باران مرگبار اثری از حیات در آن سرزمین آلوده باقی نگذاشت.
 (شرح مفصل ماجرای قوم لوط در جلد ۹ تفسیر نمونه، صفحه ۱۷۸ تا ۱۹۸ و در جلد ۱۱ از صفحه ۱۰۴ تا ۱۱۸ با نکات مختلف آن آمده است).

﴿۱۷۴﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَ مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُّؤْمِنِينَ

در این (ماجرای قوم لوط و سرنوشت شوم آن‌ها) آیتی است، اما اکثر آن‌ها ایمان نیاوردند.
 باز در پایان این ماجرا به همان دو جمله‌ای می‌رسیم که در پایان ماجراهای مشابهش در این سوره درباره پنج پیامبر بزرگ دیگر آمده است: «در ماجرای این قوم ستمگر و

ننگین و عاقبت شوم و مرگبار آنها، آیت و نشانه و درس عبرتی است.»

«اما اکثر آنها ایمان نیاوردند.»

چه آیت و نشانه‌ای از این روشن‌تر که شما را به مسایل مهم و سرنوشت‌سازی آشنا می‌کند، بی‌آنکه نیاز به تجربه شخصی داشته باشید.

آری تاریخ گذشتگان عبرتی است و آیتی برای آیندگان، حتی تجربه هم نیست، زیرا در تجربه باید انسان متحمل ضایعاتی شود تا نتایجی بگیرد، اما در این‌جا از ضایعات دیگران نتیجه عاید ما می‌شود.

﴿۱۷۵﴾ **وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ**

و پروردگار تو عزیز و رحیم است.

چه رحمتی از این برتر که اقوامی چنین آلوده را فوراً مجازات نمی‌کند و به آنها مهلت کافی برای هدایت و تجدید نظر می‌دهد.

و نیز چه رحمتی از این برتر که مجازاتش خشک و تر را باهم می‌سوزاند حتی اگر یک خانواده با ایمان در میان هزاران هزار خانواده آلوده باشد آن‌ها را نجات می‌بخشد .
و چه عزتی و قدرتی از این بالاتر که در یک چشم برهم زدن چنان دیار آلودگان را زیر و رو می‌کند که اثری از آن باقی نمی‌ماند ، زمینی را که گاهواره آسایش آن‌ها بود ، مأمور مرگشان می‌کند و باران حیات‌بخش را تبدیل به باران مرگ می‌سازد .

﴿۱۷۶﴾ كَذَّبَ أَصْحَابُ الْأَيْكَةِ الْمُرْسَلِينَ

اصحاب ائکه (شهری نزدیک مدین) رسولان (خدا) را تکذیب کردند .

« شعیب و اصحاب » ائکه

این هفتمین و آخرین حلقه از داستان‌های پیامبران است که در این سوره آمده و آن داستان پیامبر بزرگ خدا « شعیب » و قوم سرکش او است .
این پیامبر در سرزمین « مدین » (شهری در جنوب شامات) و « ائکه » (آبادی معروفی

نزدیک مدین) زندگی داشت .

آیه ۷۹ سوره حجر گواه بر این است که سرزمین «ایکه» در مسیر راه مردم حجاز به سوی شام بوده است .

نه تنها شعیب پیامبری که مبعوث بر اصحاب ایکه بود مورد تکذیب آنها قرار گرفت که دیگر پیامبران هم از نظر وحدت دعوت ، مورد تکذیب آنان بودند و یا اصولاً هیچ مذهبی از مذاهب آسمانی را پذیرا نشده بودند .

« اَیْکَه » در اصل به معنی محلی است که درختان درهم پیچیده دارد که در فارسی از آن به « بیشه » تعبیر می کنیم ، سرزمینی که نزدیک « مدین » قرار داشت به خاطر داشتن آب و درختان زیاد « اَیْکَه » نام گرفت ، قرائن نشان می دهد که آنها زندگی مرفه و ثروت فراوان داشتند و شاید به همین دلیل غرق غرور و غفلت بودند .

﴿ ۱۷۷ ﴾ اِذْ قَالَ لَهُمْ شُعَيْبٌ اَلَا تَتَّقُوْنَ

هنگامی که شعیب به آنها گفت، آیا تقوی پیشه نمی کنید؟

درحقیقت دعوت شعیب از همان نقطه شروع شد که سایر پیامبران می‌کردند دعوت به تقوی و پرهیزکاری که ریشه و خمیرمایه همه برنامه‌های اصلاحی و دگرگونی‌های اخلاقی و اجتماعی است .

قابل توجه این‌که در این داستان تعبیر «اِخْوَهُمْ» که در داستان صالح و هود و نوح و لوط آمده بود دیده نمی‌شود ، شاید به خاطر این‌که شعیب اصلاً اهل مدین بود و تنها با مردم آن‌جا خویشاوندی داشت نه با مردم «اَیْکَۃ» لذا در سورة هود آیه ۸۴ هنگامی که فقط سخن از «مدین» می‌گوید این تعبیر آمده است : «وَالِیْ مَدَیْنٍ اِخْوَهُمْ شُعَبَیًّا» ولی چون در آیه مورد بحث سخن از اصحاب «اَیْکَۃ» است و آن‌ها با شعیب خویشاوندی نداشتند لذا این تعبیر ذکر نشده است .

﴿۱۷۸﴾ اِنِّیْ لَکُمْ رَسُوْلٌ اٰمِیْنٌ

من برای شما رسول امینی هستم .

تاکنون خیانتی از من دیده‌اید؟ و از این به بعد نیز نسبت به وحی الهی و رساندن پیام پروردگار شما قطعاً رعایت امانت را خواهم کرد .

﴿۱۷۹﴾ فَاتَّقُوا اللَّهَ وَاطِيعُونَ

تقوی الهی پیشه کنید و مرا اطاعت نمایید .

«اکنون که چنین است : پرهیزکاری پیشه کنید و از خدا بترسید و مرا

اطاعت نمایید» که رهبر راه سعادت شما هستم .

﴿۱۸۰﴾ وَ مَا أَسْأَلُكُمْ عَلَيْهِ مِنْ أَجْرٍ إِنْ أَجِرِيَ إِلَّا عَلَى رَبِّ الْعَالَمِينَ

من در برابر این دعوت پاداشی از شما نمی طلبم ، اجر من تنها بر پروردگار عالمیان است .

این را نیز بدانید که «من در برابر این دعوت از شما اجر و پاداشی نمی طلبم تنها

اجر و مزد من بر پروردگار عالمیان است » .

﴿۱۸۱﴾ أَوْفُوا الْكَيْلَ وَلَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ

حق پیمانه را ادا کنید (کم فروشی نکنید) و مردم را به خسارت نیفکنید .

﴿ ۱۸۲ ﴾ وَزِنُوا بِالْقِسْطَاسِ الْمُسْتَقِيمِ

بالترازی صحیح وزن کنید .

﴿ ۱۸۳ ﴾ وَلَا تَبْخَسُوا النَّاسَ أَشْيَاءَهُمْ وَلَا تَعْتُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ

و حق مردم را کم نگذارید و در زمین فساد ننمایید .

در این سه آیه اخیر ، شعیب « پنج دستور » در عباراتی کوتاه و حساب شده به این قوم گمراه می دهد ، بعضی از مفسران چنین تصور کرده اند که این ها غالباً تأکید یکدیگر است درحالی که دقت کافی نشان می دهد این پنج دستور در واقع اشاره به پنج مطلب اساسی و متفاوت است و یا به تعبیر دیگر چهار دستور است و یک جمع بندی کلی .

در یک مورد آن ها را دستور به ادا کردن حق پیمانه می دهد و در جای دیگر توزین با ترازی درست و می دانیم که سنجش کالاها یا از طریق کیل است و یا وزن ، مخصوصاً روی هریک از این دو جداگانه انگشت می گذارد ، تا تأکید بیشتری باشد بر این دستور که در

هیچ موردی اقدام به کم‌فروشی نکنند .

پس از روشن شدن این دو تعبیر به سراغ « لَا تَبْخُسُوا » که از ماده « بَخَسَ » گرفته شده است می‌رویم و آن در اصل به معنی کم‌گذاردن ظالمانه از حقوق مردم و گاه به معنی تقلب و نیرنگی است که منتهی به تضییع حقوق دیگران می‌گردد ، بنابراین جمله فوق دارای معنی وسیعی است که هرگونه غش و تقلب و تزویر و خدعه در معامله و هرگونه پایمال کردن حق دیگران را شامل می‌شود .

و اما جمله « لَا تَكُونُوا مِنَ الْمُخْسِرِينَ » با توجه به این‌که « مُخْسِرٌ » به معنی کسی است که شخص یا چیزی را در معرض خسارت قرار می‌دهد ، آن نیز معنی وسیعی دارد که علاوه بر کم‌فروشی ، هر عاملی را که سبب زیان و خسران طرف در معامله بشود دربر می‌گیرد .
به این ترتیب تمام سوءاستفاده‌ها و ظلم و خلاف‌کاری در معامله و هرگونه تقلب و کوشش و تلاش زیانبار، چه در کمیت و چه در کیفیت همه در دستورهای فوق داخل است .

و از آن جا که نابسامانی های اقتصادی سرچشمه از هم گسیختگی نظام اجتماعی می شود، در پایان این دستورها به عنوان یک جمع بندی می گوید « وَ لَا تَعْتَوُوا فِي الْأَرْضِ مُفْسِدِينَ : در زمین فساد نکنید و جامعه ها را به تباهی نکشاید » و به هرگونه استثمار و بهره کشی ظالمانه و تضییع حقوق دیگران پایان دهید .

این ها نه تنها دستورهای کارساز برای جامعه ثروتمند و ظالم عصر شعیب بود که برای هر عصر و زمانی کارساز و کارگشا است و سبب عدالت اقتصادی می شود .

﴿ ۱۸۴ ﴾ وَ اتَّقُوا الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الْجِبِلَّةَ الْأُولَى

از کسی که شما و اقوام پیشین را آفرید پرهیزید .

« جِبِلَّة » از « جَبَل » به معنی کوه است ، به جماعت زیاد که در عظمت همچون کوهند گفته شده ، بعضی عدد آن را ده هزار ذکر کرده اند .

و نیز به طبیعت و فطرت انسان « جِبِلَّة » اطلاق شده چرا که غیر قابل تغییر است همچون

کوه که نمی توان آن را جابجا کرد .

تعبیر فوق ممکن است اشاره به این حقیقت نیز باشد که آنچه من درباره ترک ظلم و فساد و ادای حقوق مردم و رعایت عدالت گفتم در درون فطرت انسان ها از روز نخست بوده و من برای احیای فطرت پاک شما آمده ام .

اما متأسفانه سخنان این پیامبر دلسوز و بیدارگر در آنها مؤثر نیفتاد و پاسخ تلخ و زشت آنها را در برابر گفتار منطقی در آیات آینده خواهیم دید .

﴿ ۱۸۵ ﴾ قَالُوا إِنَّمَا أَنْتَ مِنَ الْمُسَحَّرِينَ

آنها گفتند: تو فقط از افسون شدگانی.

سرنوشت قوم خیره سر شعیب

« مُسَحَّرٌ » به معنی کسی است که مکرر « مورد سحر » واقع شده و ساحران در عقل او نفوذ کرده و آن را از کار انداخته اند .

جمعیت ظالم و ستمگر که خود را در برابر حرف‌های منطقی شعیب بی‌دلیل دیدند
برای این‌که به خودکامگی خود ادامه دهند ، سیل تهمت و دروغ را متوجه او ساختند .

﴿ ۱۸۶ ﴾ وَ مَا أَنْتَ إِلَّا بَشَرٌ مِّثْلُنَا وَإِنْ نَظُنُّكَ لَمِنَ الْكَاذِبِينَ

(به علاوه) تو تنها بشری مثل ما هستی، تنها گمانی که درباره تو داریم این
است که دروغگو می‌باشی .

به علاوه تو فقط بشری هستی همچون ما ، چه انتظار داری که ما پیرو تو شویم ، اصلاً
چه فضیلت و برتری بر ما داری ؟

﴿ ۱۸۷ ﴾ فَأَسْقِطْ عَلَيْنَا كِسَفًا مِّنَ السَّمَاءِ إِنْ كُنْتَ مِنَ الصَّادِقِينَ

اگر راست می‌گویی ، سنگ‌هایی از آسمان بر سر ما فرو ریز .

« کَسِيفٌ » جمع کِسْفَةٍ و به معنی قطعه است و منظور از قطعه‌های آسمان ، قطعه‌های
سنگ‌هایی است که از آسمان فرود می‌آید .

بعد از گفتن سخنان ضد و نقیض که گاهی او را دروغگو و انسانی فرصت طلب که می‌خواهد با این وسیله بر آن‌ها برتری جوید و گاه او را مجنون خواندند ، آخرین سخنشان این بود که بسیار خوب «اگر راست می‌گویی سنگ‌های آسمانی را بر سر ما فرو ریز» و ما را به همان بلایی که به آن تهدیدمان می‌کنی مبتلا ساز تا بدانی ما از این تهدیدها نمی‌ترسیم .

﴿۱۸۸﴾ قَالَ رَبِّیْ اَعْلَمُ بِمَا تَعْمَلُوْنَ

(شعیب) گفت : پروردگار من به اعمالی که شما انجام می‌دهید آگاه‌تر است . اشاره به این‌که این امر از اختیار من بیرون است و فرو باریدن سنگ‌های آسمانی و عذاب‌های دیگر به دست من سپرده نشده که از من می‌خواهید ، او اعمال شما را می‌داند و از میزان استحقاقتان باخبر است ، هرزمان شما را مستحق مجازات دید و انذارها سودی نداد و به قدرکافی اتمام حجت شد ، عذاب را نازل کرده و ریشه شما را قطع خواهد نمود . این تعبیر و مانند آن که در بعضی دیگر از داستان‌های انبیاء به چشم می‌خورد به خوبی

نشان می‌دهد که آنها همه چیز را موکول به اذن و فرمان خدا می‌کردند و هرگز ادعا نداشتند که از خودشان چیزی دارند .

﴿۱۸۹﴾ فَكَذَّبُوهُ فَأَخَذَهُمْ عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ إِنَّهُ كَانَ عَذَابَ يَوْمٍ عَظِيمٍ

سرانجام او را تکذیب کردند و عذاب روز « ابرسایه افکن » آنها را فروگرفت ، که این عذاب روز برزگی بود .

« ظُلَّةَ » در اصل به معنی قطعه ابری است که سایه می‌افکند ، بسیاری از مفسرین در ذیل آیه چنین نقل کرده‌اند که هفت روز ، گرمای سوزانی سرزمین آنها را فراگرفت و مطلقاً نسیمی نمی‌وزید ، ناگاه قطعه ابری در آسمان ظاهر شد و نسیمی وزیدن گرفت ، آنها از خانه‌های خود بیرون ریختند و از شدت ناراحتی به سایه ابر پناه بردند .

در این هنگام صاعقه‌ای مرگبار از ابر برخاست ، صاعقه‌ای با صدای گوش خراش و به دنبال آن آتش بر سر آنها فرو ریخت و لرزه‌ای بر زمین افتاد و همگی هلاک و نابود شدند .

می‌دانیم «صاعقه» که نتیجه مبادله الکتریسته نیرومند در میان ابر و زمین است هم صدای وحشتناکی دارد و هم جرقه آتشبار بزرگی و گاهی با لرزه شدیدی نیز در محل وقوع صاعقه همراه است، به این ترتیب تعبیرات گوناگونی که راجع به عذاب قوم شعیب در سوره‌های مختلف قرآن آمده، همه به یک حقیقت بازمی‌گردد، در سوره اعراف آیه ۹۱ تعبیر به «رَجْفَةٌ» (زمین‌لرزه) و در سوره هود آیه ۹۴ تعبیر به «صَيْحَةٌ» (فریاد عظیم) و در آیات مورد بحث، تعبیر به «عَذَابُ يَوْمِ الظُّلَّةِ» آمده است.

﴿١٩٠﴾ إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً وَمَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ

در این ماجرا آیت و نشانه‌ای است ولی اکثر آن‌ها ایمان نیاوردند.

در پایان این داستان همان را می‌گوید که در پایان شش داستان گذشته از انبیاء بزرگ آمده بود. می‌فرماید: «در سرگذشت مردم سرزمین "أَيُّكَةَ" و دعوت پرمهر پیامبرشان شعیب و لجاجت‌ها و سرسختی‌ها و تکذیب‌های آنان و سرانجام نابودی این قوم ستمگر با

صاعقهٔ مرگبار ، نشانه و عبرتی است اما اکثر آنها ایمان نیاورند» .

﴿۱۹۱﴾ وَإِنَّ رَبَّكَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الرَّحِيمُ

و پروردگار تو عزیز و رحیم است .

با این حال خداوند رحیم و مهربان به آنها مهلت کافی داد تا به خود آیند و خویشان را اصلاح کنند و هنگامی که مستوجب عذاب شدند با قدرت قهاریش آنها را گرفت .

﴿۱۹۲﴾ وَإِنَّهُ لَنَنْزِيلُ رَبِّ الْعَالَمِينَ

و این (قرآن) از سوی پروردگار جهانیان نازل شده است .

اصولاً بیان قسمت‌های گوناگون سرگذشت پیامبران پیشین با این همه دقت و ظرافت و خالی بودن از هرگونه خرافه و افسانه‌های دروغین ، آن هم در محیطی که محیط افسانه‌ها و اساطیر بود و آن هم از سوی کسی که مطلقاً درسی نخوانده بود، این خود دلیلی است که این کتاب از سوی رب العالمین نازل شده است و این خود نشانهٔ اعجاز قرآن است .

﴿۱۹۳﴾ نَزَلَ بِهِ الرُّوحُ الْأَمِينُ

روح الامین آن را نازل کرده است ...

اگر آن فرشته وحی و آن «روح الامین پروردگار» ، آن را از سوی خداوند نیاورده بود ، این چنین درخشان و پاک و خالی از آلودگی به خرافات و اباطیل نبود . قابل توجه این که فرشته وحی در این جا با دو عنوان توصیف شده ، عنوان «رُوح» و عنوان «أَمِينُ» روحی که سرچشمه حیات است و امانتی که شرط اصلی هدایت و رهبری .

﴿۱۹۴﴾ عَلَى قَلْبِكَ لِتَكُونَ مِنَ الْمُنْذِرِينَ

بر قلب (پاک) تو ، تا (مردم را) انداز کنی .

منظور از «قَلْب» در این جا همان روح پاک پیامبر است ، نه این قلبی که تلمبه‌ای است برای گردش خون و انتخاب این تعبیر در این جا اشاره به این است که تو باروح و جان خود قرآن را پذیرا شدی و این معجزه بزرگ آسمانی پایگاهش قلب و دل تو است .

هدف این بوده که تو مردم را انذار کنی و از سرنوشت خطرناکی که بر اثر انحراف از توحید دامانشان را می‌گیرد آگاه سازی ، هدف بیان تاریخ گذشتگان به عنوان سرگرمی و داستان‌سرایی نبوده هدف ایجاد احساس مسؤولیت و بیداری است ، هدف تربیت و انسان‌سازی است .

بَلِّسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ ﴿١٩٥﴾

آن را به زبان عربی آشکار نازل کرد .

این قرآن به زبان عربی فصیح و خالی از هرگونه ابهام نازل شد ، تا برای انذار و بیدار ساختن ، مخصوصاً در آن محیط که مردمی بسیار بهانه‌جو و لجوج داشت به قدرکافی گویا باشد .

همان زبان عربی که از کامل‌ترین زبان‌ها و از پربارترین و غنی‌ترین ادبیات‌مایه‌می‌گیرد . یکی از معانی «عربی» همان فصاحت و بلاغت است (قطع نظراً از کیفیت لسان) چنان‌که

راغب در مفردات می‌گوید: «وَالْعَرَبِيُّ الْفَصِيحُ الْبَيِّنُ مِنَ الْكَلَامِ: عربی سخن فصیح و آشکار را می‌گویند» (إِبْنُ مَنْظُورٍ در "لسان العرب" نیز این معنی را آورده است). در این صورت هدف تکیه روی زبان عرب نیست، بلکه روی صراحت قرآن و روشنایی مفاهیم آن است، آیات آینده نیز این معنی را تأیید می‌کند و در آیه ۴۴ سورة فصلت نیز آمده است: «وَلَوْ جَعَلْنَاهُ قُرْآنًا عَجَمِيًّا لَقَالُوا لَوْلَا فُصِّلَتْ آيَاتُهُ: اِگر این قرآن را گنگ و مبهم نازل می‌کردیم می‌گفتند چرا آیاتش روشن و مشروح بیان نشده است» در این جا اعجمی به معنی کلام غیر فصیح است.

﴿١٩٦﴾ **وَإِنَّهُ لَفِي زُبُرِ الْأَوَّلِينَ**

و توصیف آن در کتب پیشینان نیز آمده است.

عظمت قرآن در کتب پیشین

«زُبُر» جمع «زُبُور» به معنی کتاب است و در اصل از ماده «زَبَرَ» به معنی نوشتن است.

مخصوصاً در تورات موسی ، به اوصاف این پیامبر و هم اوصاف این کتاب آسمانی اشاره شده بود ، به گونه‌ای که علمای بنی اسرائیل از آن به خوبی آگاهی داشتند ، حتی گفته می‌شود ایمان دو قبیله «اوس» و «خزرج» به پیامبر اسلام بر اثر پیش‌بینی‌هایی بود که علمای یهود از ظهور این پیامبر و نزول این کتاب آسمانی می‌کردند .

﴿ ۱۹۷ ﴾ **أَوْ لَمْ يَكُنْ لَهُمْ آيَةٌ أَنْ يَعْلَمَهُ عُلَمَاءُ بَنِي إِسْرَائِيلَ**

آیا همین نشانه برای آنها کافی نیست ، که علمای بنی اسرائیل به‌خوبی از آن آگاهند . روشن است در محیطی که آن‌همه دانشمندان بنی اسرائیل وجود داشتند و با مشرکان کاملاً محشور بودند ممکن نبود چنین سخنی را قرآن به‌گزارف درباره‌ی خودش بگوید ، چرا که فوراً از هر سو بانگ انکار برمی‌خاست ، این خود نشان می‌دهد که در محیط نزول آیات به قدری این مسأله روشن بوده که جای انکار نداشته است .

در آیه ۸۹ سوره بقره می‌خوانیم : « وَ كَانُوا مِنْ قَبْلِ يَسْتَفْتِحُونَ عَلَى الَّذِينَ كَفَرُوا فَلَمَّا

جَاءَهُمْ مَا عَرَفُوا كَفَرُوا بِهِ : آنها (یهود) پیش از این در برابر تجاوز مشرکان امید فتح و پیروزی (با ظهور پیامبر اسلام) را داشتند اما هنگامی که کتاب و پیامبری را که از قبل شناخته بودند ، نزد آنها آمد به آن کافر شدند .

این ها همه گواه روشنی بر صدق گفته قرآن و حقانیت دعوت آن است .

﴿ ۱۹۸ ﴾ وَلَوْ نَزَّلْنَاهُ عَلَىٰ بَعْضِ الْأَعْجَمِينَ

هرگاه ما آن را بر بعضی از عجم (غیر عرب) نازل می کردیم .

﴿ ۱۹۹ ﴾ فَقَرَأَهُ عَلَيْهِمْ مَا كَانُوا بِهِ مُؤْمِنِينَ

و او آن را بر ایشان می خواند به آن ایمان نمی آوردند .

اگر قرآن بر عجم نازل شده بود ...

واژه «عربی» گاه به معنی کسی می آید که از نژاد عرب باشد و گاه به معنی «کلام فصیح» است و عجمی در مقابل آن نیز دو معنی دارد : نژاد غیر عرب و کلام غیر فصیح و در آیه

فوق هر دو معنی محتمل است، ولی بیشتر به نظر می رسد که اشاره به «نژاد غیر عرب» بوده باشد. یعنی نژاد پرستی و تعصب های قومی آن ها به قدری شدید است که اگر قرآن بر فردی غیر عرب نازل می شد، امواج تعصب ها مانع از پذیرش آن می گردید، تازه حالا که بر مردی شریف از خانواده اصیل عربی و با بیانی رسا و گویا، نازل شده و در کتب آسمانی پیشین نیز بشارت آن آمده و علمای بنی اسرائیل نیز به آن گواهی داده اند، بسیاری از آن ها ایمان نمی آورند، چه رسد اگر پیامبرشان اصلاً چنین شرایطی را نداشت.

﴿۲۰۰﴾ كَذٰلِكَ سَلَكْنٰهُ فِی قُلُوْبِ الْمُجْرِمِیْنَ

(آری) این گونه قرآن را در دل های مجرمان وارد می کنیم.

«سَلَكْنَاهُ» از ماده «سَلَوُك» به معنی «عبور از راه» است، از سویی آمدن و از سوی دیگر خارج شدن. با بیانی رسا و با زبان مردی که از میان خودشان برخاسته و به اخلاق و آهنگ سخن او

آشنا هستند و با محتوایی که تأیید آن در کتب پیشین آمده است ، خلاصه آن را با تمام شرایطی که پذیرش آن را سهل و آسان و مطبوع سازد به دلهای این قوم گنه کار می فرستیم ، ولی این دلهای بیمار از پذیرش آن ، امتناع می کنند ، همانند غذای سالم و حیات بخشی که معده ناسالم ، آن را باز پس می گرداند .

﴿ ۲۰۱ ﴾ لَا يُؤْمِنُونَ بِهِ حَتَّى يَرَوْا الْعَذَابَ الْأَلِيمَ

آنها به آن ایمان نمی آورند تا عذاب دردناک را با چشم خود ببینند .
لذا می فرماید : با این حال این قوم لجوج « به آن ایمان نمی آورند ، تا عذاب دردناک را با چشم خود ببینند » .

﴿ ۲۰۲ ﴾ فَيَأْتِيَهُمْ بَغْتَةً وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

ناگهان (عذاب الهی) به سراغ آنها می آید ، در حالی که توجه ندارند .
بدون شک منظور از این عذاب الهی که آنها را ناگهانی فرومی گیرد ، عذاب های دنیا و

بلاهای نابودکننده و مجازات «استیصال» است .

﴿۲۰۳﴾ **فَيَقُولُوا هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ**

و در این هنگام می‌گویند: آیا به ما مهلتی داده خواهد شد؟

لذا به دنبال آن می‌فرماید: در این حال آن‌ها به خود می‌آیند و از گذشته ننگین خود پشیمان و از آینده وحشتناک خویش نگران می‌شوند و «می‌گویند: آیا به ما مهلت داده می‌شود» تا ایمان بیاوریم و گذشته خراب خود را آباد سازیم؟

تقاضای بازگشت به دنیا

از لحظه مرگ، آه و حسرت افراد مجرم شروع می‌شود و آرزوی بازگشت در روح آدمی شعله‌ور می‌گردد، آه و فریادهای بی‌فایده و دعا‌های نامستجاب در این زمینه سر می‌دهند . در آیات قرآن نمونه‌های زیادی از آن به چشم می‌خورد که ساده‌ترین آن را در آیه مورد بحث خواندیم: «هَلْ نَحْنُ مُنْظَرُونَ: آیا به ما مهلتی داده خواهد شد؟»

در سوره انعام آیه ۲۷ می‌خوانیم: «يَا لَيْتَنَّا نُرَدُّ وَلَا نُكَذِّبُ بَيِّنَاتِ رَبِّنَا: اِی کاش باز می‌گشتیم و آیات پروردگارمان را تکذیب نمی‌کردیم.»

و در سوره احزاب آیه ۶۶ آمده است: «يَا لَيْتَنَّا اطَّعْنَا اللَّهَ وَ اطَّعْنَا الرَّسُولَ: اِی کاش ما خدا و پیامبرش را اطاعت کرده بودیم.»

ولی بدیهی است این بازگشت در سنت الهی امکان پذیر نیست، اگر میوه ناری که از درخت جدا شده به درخت بازگردد و جنینی که ناقص متولد شده به رحم مادر پیوندد آیا چنین بازگشتی امکان پذیر است.

بنابراین تنها راه معقول پیشگیری از این تأسفها با انجام اعمال صالح و توبه از گناه به هنگامی که فرصت در دست است می‌باشد، وگرنه بقیه بیهوده است.

﴿۲۰۴﴾ أَفَبِعَذَابِنَا يَسْتَعْجِلُونَ

آیا برای عذاب ما عجله می‌کنند؟

اشاره به این که شما بارها با سخریه و استهزاء از پیامبران می خواستید هرچه زودتر عذابی را که وعده می داد بیاورد ، اما هنگامی که در چنگال آن ، گرفتار می شوید تقاضای مهلت می کنید تا گذشته را جبران نمایید ، یک روز همه این ها را شوخی می پنداشتید اما روز دیگر می بینید جدی تر از جدی است .

به هرحال سنت پروردگار این است که تا اتمام حجت نکند و مهلت کافی ندهد ، هیچ قومی را گرفتار عذاب نخواهد کرد ، اما به هنگامی که گفتنی ها گفته شد و به مقدار لازم فرصت یافتند و به راه نیامدند، آن گاه مجازاتی دارد که راه بازگشت در آن نیست .

﴿۲۰۵﴾ أَفَرَأَيْتَ إِنْ مَتَّعْنَاهُمْ سِنِينَ

اگر ما سالیان دیگری آن ها را از این زندگی بهره مند سازیم ...

﴿۲۰۶﴾ ثُمَّ جَاءَهُمْ مَا كَانُوا يُوعَدُونَ

سپس عذابی که به آن ها وعده داده شده به سراغشان بیاید .

﴿۲۰۷﴾ مَا أَغْنَىٰ عَنْهُمْ مَا كَانُوا يُمْتَعُونَ

این تمتع و بهره گیری از دنیا برای آنها سودی نخواهد داشت .
 به فرض این که به آنها مهلت جدیدی داده شود (که بعد از اتمام حجت داده نخواهد شد) و به فرض که سالیان دیگری در این جهان بمانند و غرق غرور و غفلت گردند ، آیا کاری جز تمتع و بهره گیری بیشتر از مواهب مادی خواهند داشت ؟ آیا آنها به تمتع جبران گذشته خواهند پرداخت ؟ مسلماً نه ، آیا این ها می توانند به هنگام نزول مجدد عذاب گری از کار آنها بگشاید و یا تغییری در سرنوشت آنها ایجاد کند ؟

﴿۲۰۸﴾ وَ مَا أَهْلَكْنَا مِنْ قَرْيَةٍ إِلَّا لَهَا مُنْذِرُونَ

ما هیچ شهر و دیاری را هلاک نکردیم مگر این که انداز کنندگانی برای آنها بود .

﴿۲۰۹﴾ نَذَرُوا وَمَا كُنَّا ظَالِمِينَ

تا متذکر شوند و ماهرگز ستمگر نبودیم .

در این جا سؤال یا سؤال‌هایی پیش می‌آید که آیات بعد به پاسخ آن می‌پردازد و آن این‌که: اصولاً با توجه به علم خداوند به آینده هر قوم و گروه چه نیازی به مهلت است؟ به علاوه با این‌که امت‌های گذشته پی در پی به تکذیب انبیاء برخاستند و به مقتضای «مَا كَانَ أَكْثَرُهُمْ مُؤْمِنِينَ» که در پایان داستان بسیاری از آن‌ها تکرار شده اکثریت آن‌ها ایمان نیاوردند، باز چرا پیامبران پشت سرهم می‌آیند و انذار و تبلیغ می‌کنند؟

قرآن در پاسخ می‌گوید: این سنت ما است «ما هیچ‌شهر و دیاری را هلاک نکردیم مگر این‌که انذارکنندگانی برای آن‌ها بود» و پیامبرانی به اتمام حجت و موعظه و اندرز کافی برخاستند.

«تا متذکر شوند و بیدار گردند و امکان برای بازگشت داشته باشند».

آن‌چه در این آیات آمده است درحقیقت بیان همان قاعده عقلی معروف یعنی «قاعده قُبْحُ عِقَابِ بِالْأَيَّامِ» است و شبیه آن در آیه ۱۵ سوره اسراء نیز آمده است «مَا كُنَّا مُعَذِّبِينَ حَتَّى نَبْعَثَ رَسُولًا: ما هرگز جمعیتی را عذاب نمی‌کنیم تا رسولی در میان آن‌ها برانگیزیم و حقایق را بازگو کنیم».

﴿٢١٠﴾ وَمَا تَنْزَّلَتْ بِهِ الشَّيَاطِينُ

شیاطین و جیان این آیات را نازل نکردند.

﴿٢١١﴾ وَمَا يَنْبَغِي لَهُمْ وَمَا يَسْتَطِيعُونَ

و برای آنها سزاوار نیست و قدرت ندارند.

﴿٢١٢﴾ إِنَّهُمْ عَنِ السَّمْعِ لَمْعَزُولُونَ

آنها از استراق سمع (و شنیدن اخبار آسمانها) برکنارند.

تهمتی دیگر بر قرآن

مشرکین می‌گفتند: محمد با فردی از جنّ مربوط است و او این آیات را تعلیمش می‌دهد درحالی که قرآن تأکید می‌کند این آیات «تنزیل ربّ العالمین» است. محتوای این کتاب بزرگ که در مسیر حق و دعوت به پاکی و عدالت و تقوی و نفی هرگونه شرک است به خوبی نشان می‌دهد که با افکار شیطانی و القانات شیاطین هیچ‌گونه

شبهات ندارد و شیاطین جز شرّ و فسادکاری ندارند و این کتاب خیر و صلاح است بنابراین بررسی محتوای آن به تنهایی بیانگر اصالت آن است به علاوه «آنها توانایی چنین کاری را ندارند».

اگر چنین قدرتی می داشتند باید سایر کسانی که در محیط قرآن همانند «کاهنان» با شیاطین مربوط بودند بتوانند همانند آن را بیاورند ، با این که همگی عاجز ماندند و با عجزشان ثابت کردند که این آیات مافوق توان آنها است .

به علاوه «کاهنان» خود معترف بودند که بعد از تولد پیامبر ، رابطه شیاطینی که با آنها در ارتباط بودند از اخبار آسمان ها قطع شد « و آنها از شنیدن (اخبار آسمان) معزول و برکنارند : **إِنَّهُمْ عَنِ السَّمَاءِ لَمَعْزُورُونَ** » .

از سایر آیات قرآن برمی آید ، شیاطین قبلاً به آسمان ها می رفتند و استراق سمع می کردند و مطالبی را که در میان فرشتگان منعکس بود احیاناً به دوستان خود منتقل

می ساختند ، اما با تولد و ظهور پیامبر اسلام استراق سمع به کلی قطع شد و آن ارتباط خبری از میان رفت ، این مطلب را خود مشرکان نیز می دانستند و به فرض که مشرکان هم نمی دانستند ، قرآن از آن خبر می داد .

به همین دلیل قرآن در آیات فوق به عنوان یک دلیل روی آن تکیه کرده است .
و به این ترتیب از سه طریق به این اتهام پاسخ گفته شده است :

عدم تناسب محتوای قرآن با القائنات شیطانی ، عدم قدرت شیاطین بر چنین کاری ، ممنوع بودن شیاطین از استراق سمع .

﴿ ۲۱۳ ﴾ فَلَا تَدْعُ مَعَ اللَّهِ إِلَهًا آخَرَ فَتَكُونُ مِنَ الْمُعَذِّبِينَ

هیچ معبودی را با خداوند مخوان که از معذبین خواهی بود .

با این که مسلماً پیامبر اسلام منادی توحید بود و هرگز انحراف از این اصل درباره او متصور نبود ، ولی اهمیت این مسأله به قدری است که قبل از هر چیز شخص او را در این

زمینه مخاطب می‌سازد ، تا دیگران حساب خویش را برسند ، به علاوه ساختن دیگران باید از طریق خودسازی شروع شود .

﴿ ۲۱۲ ﴾ وَأَنْذِرْ عَشِيرَتَكَ الْأَقْرَبِينَ

خویشاوندان نزدیکت را انداز کن .

اقوام نزدیکت را به اسلام دعوت کن

« عَشِيرَة » در اصل از ماده « عَشَرَة » (عدد ده) گرفته شده و از آن جا که عدد ده در حد خود یک عدد کامل محسوب می‌شود ، به جمعیت بستگان نزدیک که انسان به وسیله آنها جمع کاملی را تشکیل می‌دهد عشیره گفته‌اند ، ماده معاشرت نیز ممکن است از همین معنی گرفته شده باشد ، چرا که انسان‌ها را به صورت مجموعه کاملی درمی‌آورد . بدون شک برای دست زدن به یک برنامه انقلابی گسترده باید از حلقه‌های کوچک‌تر و فشرده‌تر شروع کرد و چه بهتر این که پیامبر نخستین دعوت خود را از بستگانش شروع

کند که هم سوابق پاکی او را بهتر از همه می‌شناسند و هم پیوند محبت خویشاوندی نزدیک ایجاب می‌کند که به سخنانش بیش از دیگران گوش فرا دهند و از حسادت‌ها و کینه‌توزی‌ها و انتخاب موضع خصمانه، دورترند.

به علاوه این امر نشان می‌دهد که پیامبر هیچ‌گونه مداهنه و سازش‌کاری با هیچ‌کس ندارد حتی بستگان مشرک خود را از دعوت به سوی توحید و حق و عدالت استثنا نمی‌کند.

﴿۲۱۵﴾ وَ اخْفِضْ جَنَاحَكَ لِمَنِ اتَّبَعَكَ مِنَ الْمُؤْمِنِينَ

و بال و پر خود را برای مؤمنانی که از تو پیروی می‌کنند بگستر. این تعبیر زیبا کنایه از تواضع توأم با محبت و مهر و ملاطفت است، همان‌گونه که پرندگان هنگامی که می‌خواهند به جوجه‌های خود اظهار محبت کنند، بال‌های خود را گسترده و پایین آورده و آنان را زیر بال و پر می‌گیرند، تا هم در برابر حوادث احتمالی مصون مانند و هم از تشنه و پراکندگی حفظ شوند، پیامبر نیز مأمور است مؤمنان

راستین را زیر بال و پر خود بگیرد .

این تعبیر پرمعنی دقایق مختلفی را در مورد محبت با مؤمنان بیان می‌کند که با کمی دقت روشن می‌شود .

ضمناً ذکر این جمله بعد از مسأله انذار و بیم دادن بیانگر این واقعیت است که اگر یک جا به خاطر مسایل تربیتی تکیه بر خشونت و بیم شده است بلافاصله تکیه بر محبت و مهر و عاطفه می‌شود تا از این دو معجون مناسبی فراهم گردد .

﴿۲۱۶﴾ فَإِنْ عَصَوْكَ فَقُلْ إِنِّي بَرِيءٌ مِّمَّا تَعْمَلُونَ

اگر آنان نافرمانی تو کنند ، بگو : من از کار شما بیزارم .

اگر بستگان نزدیک تو پس از دعوت آنان به سوی حق در برابر تو تسلیم نشدند و به شرک و مخالفت ادامه دادند ، موضع خود را در مقابل آنان مشخص کن ، این پیش‌بینی قرآن چنان‌که در بحث نکات خواهد آمد به وقوع پیوست و همه آنان جز علی علیه السلام از قبول

دعوت پیامبر خودداری کردند ، بعضی با سکوت برگزار کردند و بعضی از طریق سخریه و استهزاء مخالفت خود را آشکار ساختند .

﴿ ۲۱۷ ﴾ وَتَوَكَّلْ عَلَى الْعَزِيزِ الرَّحِيمِ

و بر خداوند عزیز و رحیم توکل نما .

این مخالفت‌ها هرگز تو را دلسرد نکند و کمی دوستان و پیروان در عزم آهنین تو اثر نگذارد ، تو تنها نیستی ، تکیه‌گاهت خداوندی است شکست‌ناپذیر و بسیار رحیم و مهربان . همان خداوندی که توصیف او را به عزیز و رحیم در پایان سرگذشت انبیای پیشین شنیدی .

همان خداوندی که با قدرتش ، ظلم فرعونیان و غرور نمرودیان و خودخواهی و کبر قوم نوح و دنیاپرستی قوم عاد و هوسبازی قوم لوط را درهم شکست و این انبیای بزرگ و مؤمنانی را که در اقلیت قرار گرفته بودند ، رهایی بخشید و مشمول رحمتش ساخت .

﴿ ۲۱۸ ﴾ الَّذِي يَرِيكَ حِينَ تَقُومُ

همان کسی که تو را به هنگامی که (برای عبادت) برمی خیزی می بیند .

﴿ ۲۱۹ ﴾ وَ تَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ

و حرکت تو را در میان سجده کنندگان مشاهده می کند .

در این که منظور از دو جمله « الَّذِي يَرِيكَ حِينَ تَقُومُ وَ وَ تَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ »

چیست ؟ مفسران تفسیرهای گوناگونی بیان کرده اند .

ظاهر آیه همان است که در بالا گفتیم : خداوند هنگامی که تو قیام می کنی می بیند و

گردش و حرکت را در میان سجده کنندگان مشاهده می کند .

این قیام ممکن است قیام برای نماز باشد ، یا قیام از خواب برای عبادت و یا

قیام به معنی « نماز فرادی » در برابر « تَقَلُّبِكَ فِي السَّاجِدِينَ » که اشاره به نماز

جماعت است و یا همه این ها .

«تَقَلُّبٌ» به معنی گردش و حرکت و از حالی به حالی منتقل شدن است ، این تعبیر ممکن است اشاره به سجده پیامبر در میان سجده کنندگان در حال نماز باشد و یا گردش پیامبر در میان یارانش که مشغول عبادت بودند و از حال آنها جستجو می کرد . و در مجموع اشاره به این است که هیچ حالی از حالات تو و هیچ تلاشی از تلاش هایت ، چه آنها که جنبه فردی دارد و چه آنها که همراه سایر مؤمنان به صورت جمعی برای سامان بخشیدن به امور بندگان و نشر آیین حق انجام می گیرد ، بر خداوند مخفی نیست (توجه داشته باشید که فعل هایی که در آیه آمده مضارع است و معنی حال و آینده را می رساند) .

﴿۲۲۰﴾ إِنَّهُ هُوَ السَّمِيعُ الْعَلِيمُ

او است خدای شنوا و دانا .

و به این ترتیب بعد از توصیف خداوند به عزیز و رحیم ، سه وصف دیگر که هریک از دیگری دلگرم کننده تر و امیدبخش تر است در این آیات آمده است : خدایی که زحمات

پیامبر را می بیند و از قیام و سجده و حرکت و سکون او با خبر است ، خدایی که صدای او را می شنود و خدایی که از خواسته ها و نیازهای او آگاه است . آری بر چنین خدایی باید تکیه کنی و زمام کار خویش را به او بسپاری .

﴿۲۲۱﴾ هَلْ أُنَبِّئُكُمْ عَلَىٰ مَن تَنَزَّلُ الشَّيَاطِينُ

آیا به شما خبر بدهم ، شیاطین بر چه کسی نازل می شوند؟

﴿۲۲۲﴾ تَنَزَّلُ عَلَىٰ كُلِّ أَفَّاكٍ أَثِيمٍ

بر هر دروغگوی گنهگار نازل می گردند .

﴿۲۲۳﴾ يُلْقُونَ السَّمْعَ وَ أَكْثَرُهُمْ كَاذِبُونَ

آنها آنچه را می شنوند (به دیگران) القا می کنند و اکثرشان دروغگو هستند .

« أَفَّاكٍ » از ماده « افك » به معنی دروغ بزرگ است ، بنابراین « أَفَّاكٌ » به معنی کسی است

که دروغ های بزرگ می گوید ، « أَثِيمٌ » از ماده « اثم » در اصل به معنی کاری است که انسان را

از ثواب به تأخیر می‌اندازد و معمولاً به معنی گناه به کار می‌رود، بنابراین «اَثِمٌ» یعنی گنهکار .
 «يُلْقُونَ» از ماده «إلقاء» در این موارد به معنی منتقل ساختن اخبار و مطالب است .
 القائنات شیطانی نشانه‌های روشنی دارد که با آن نشانه‌ها می‌توان آن‌ها را بازشناخت ،
 شیطان وجودی است ویرانگر و موزی و مخرب و القائنات او در مسیر فساد و تخریب
 است و مشتریان او دروغگویان گنهکارند ، هیچ‌یک از این امور بر قرآن و آورنده
 آن تطبیق نمی‌کند و کمترین شباهتی با آن ندارد .
 مردم آن محیط راه و رسم محمد را در صدق و امانت و صلاح شناخته بودند ،
 محتوای قرآن نیز چیزی جز دعوت به توحید و حق و عدالت و اصلاح در تمام زمینه‌ها
 ندارد ، بنابراین شما چگونه آن را متهم به القائنات شیطان می‌کنید .
 منظور از «أَفَاكٍ أَثِمٌ» همان کاهنانی بودند که با شیاطین ارتباط داشتند و شیاطین گاه از
 طریق استراق سمع سخنان حق از فرشتگان می‌شنیدند و با اباطیل فراوانی می‌آمیختند و به

کاهنان منتقل می ساختند ، آنها نیز دروغ هایی بر آن نهاده و به مردم می گفتند و درکنار یک سخن راست ، ده ها دروغ می یافتند .

مخصوصاً بعد از نزول وحی و محروم گشتن ، شیاطین از صعود به آسمان ها و استراق سمع ، آنچه را به کاهنان القاء می کردند ، مشتی دروغ و اراجیف بود ، با این حال چگونه می شد محتوای قرآن را با آن مقایسه کرد ؟ و پیامبر امین راستگو را با مشتی کاهنان کذاب آفاک سنجید ؟

برای جمله «يُلْقُونَ السَّمْعَ» تفسیرهای گوناگونی کرده اند ولی تفسیر صحیح تر این است که به شیاطین باز می گردد و «سمع» به معنی مسموعات است ، یعنی شیاطین ، مسموعات خود را به دوستان خویش القا می کردند و اکثر آنها کاذبند (و دروغ فراوانی بر آن می نهند) .

﴿۲۲۴﴾ وَ الشُّعْرَاءُ يَتَّبِعُهُمُ الْغَاوُونَ

(پیامبر شاعر نیست) شعرا کسانی هستند که گمراهان از آنان پیروی می کنند .

خط مشی پیامبر از خط شعرا جدا است ، اکثر شعرا در عالم خیال و پندار حرکت می‌کنند و او در عالمی مملو از واقع‌بینی برای نظام بخشیدن به جهانی انسانی . شعراء غالباً طالب عیش و نوشند و در بند زلف و خال یار (مخصوصاً شاعرانی که در آن عصر و در محیط حجاز می‌زیستند چنان‌که از نمونه اشعارشان پیدا است) . آن‌ها در حقیقت می‌خواستند مذمت کنند ، اما با این سخن مدح می‌کردند و این گفتارشان سند زنده‌ای بود بر نفوذ خارق‌العاده قرآن در افکار و دل‌ها .

قرآن درباره پیامبر اسلام می‌فرماید : « وَ مَا عَلَّمْنَاهُ الشَّعْرَ وَ مَا يَنْبَغِي لَهُ اِنْ هُوَ اِلَّا ذِكْرٌ وَ قُرْآنٌ مُبِينٌ لِيُنْذِرَ مَنْ كَانَ حَيًّا : ما شعر به او نیاموختیم و شعر و شاعری شایسته او نیست ، بلکه این ذکر و بیداری است و قرآن است آشکار تا افرادی را که روح حیات در کالبدشان است انذار کند » (۶۹ / یس) .

﴿ ۲۲۵ ﴾ اَلَمْ تَرَ اَنَّهُمْ فِي كُلِّ وَادٍ يَهِيمُونَ

آیا نمی‌بینی آن‌ها در هر وادی سرگردانند؟

«يَهَيِّمُونَ» از ماده «هيام» به معنی راه رفتن بدون هدف است .
 آن‌ها غرق پندارها و تشبیهات شاعرانه خویش هستند ، حتی گاهی که قافیه‌ها آن‌ها را به
 این سمت و آن سمت بکشاند ، در هر وادی سرگردان می‌شوند .
 آن‌ها غالباً در بند منطق و استدلال نیستند و اشعارشان از هیجاناتشان تراوش می‌کند و
 این هیجانات و جهش‌های خیالی هر زمان ، آنان را به وادی دیگری سوق می‌دهد .
 ﴿٢٢٦﴾ **وَأَنَّهُمْ يَقُولُونَ مَا لَا يَفْعَلُونَ**
 و سخنانی می‌گویند که عمل نمی‌کنند .

به علاوه شاعران معمولاً مردان بزمند نه جنگاوران رزم ، اهل سخنند نه عمل .
 اما پیامبر اسلام سر تا پا عمل است و حتی دشمنان او وی را به
 عزم راسخ و استقامت عجیب و اهمیت دادن به جنبه‌های عملی مسایل
 می‌ستایند شاعر کجا و پیامبر اسلام کجا ؟

نشانه‌های سه‌گانه شعراء غیر متعهد از دیدگاه قرآن

از جمع بندی بیانات فوق چنین استفاده می‌شود که قرآن سه نشانه برای این گروه از شعراء بیان کرده است :

نخست این‌که پیروان آن‌ها گروه گمراهانند و با الگوهای پنداری و خیالی از واقعیت‌ها می‌گریزند .

دیگر آن‌که آن‌ها مردمی بی‌هدفند و خط فکری آن‌ها به زودی دگرگون می‌شود و تحت تأثیر هیجان‌ها به آسانی تغییر می‌پذیرند .

سوم این‌که آن‌ها سخنانی می‌گویند که به آن عمل نمی‌کنند ، حتی در آن‌جا که واقعیتی را بیان می‌دارند خود مرد عمل نیستند .

اما هیچ‌یک از این اوصاف سه‌گانه بر پیامبر اسلام تطبیق نمی‌کند ، او درست نقطه مقابل این حرف‌ها است .

﴿۲۲۷﴾ إِلَّا الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ وَذَكَرُوا اللَّهَ كَثِيرًا وَانْتَصَرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ

مگر کسانی که ایمان آورده‌اند و عمل صالح انجام می‌دهند و یاد خدا بسیار می‌کنند و به‌هنگامی که موردستم واقع می‌شوند به دفاع از خویشان (مؤمنان) برمی‌خیزند (و از ذوق شعری خود کمک می‌گیرند) و به زودی آنها که ستم کردند می‌دانند که بازگشت‌شان به کجاست.

نشانه‌های چهارگانه شعراء متعهد از دیدگاه قرآن کریم

ولی از آن‌جاکه در میان شاعران افراد پاک و هدفداری پیدا می‌شوند که اهل عمل و حقیقت هستند و دعوت‌کننده به راستی و پاکی (هرچند از این قماش شاعران در آن محیط کمتر یافت می‌شد) قرآن برای این‌که حق این هنرمندان با ایمان و تلاشگران صادق، ضایع نگردد، با یک استثناء صف آن‌ها را از دیگران جدا می‌کند.

شاعرانی که هدف آنها تنها شعر نیست ، بلکه در شعر ، ایمان و عمل صالح و هدف‌های انسانی می‌جویند ، شاعرانی که غرق در اشعار نمی‌شوند و غافل از خدا ، بلکه «خدا را بسیار یاد می‌کنند» و اشعارشان مردم را به یاد خدا وامی‌دارد «وَذَكِّرُوا اللَّهَ كَثِيرًا» . «و به هنگامی که مورد ستم قرار می‌گیرند ، از این ذوق خویش ، برای دفاع از خویشان و مؤمنان به پا می‌خیزند: وَانْتَصِرُوا مِنْ بَعْدِ مَا ظَلَمُوا» .

و اگر به هجو و ذمّ گروهی با اشعارشان می‌پردازند ، به خاطر این است که از حق در برابر حمله و هجوم شعری آنان دفاع می‌کنند .

و به این ترتیب چهار صفت برای این شاعران با هدف بیان کرده : «ایمان» ، «عمل صالح» ، «بسیار یاد خدا بودن» و «در برابر ستم‌ها بپاخواستن و از نیروی شعر برای دفع آن کمک گرفتن» است .

و از آن‌جا که بیشتر آیات این سوره دل‌داری به پیامبر و مؤمنان اندک آن روز در

برابرانبوه دشمنان است و نیز از آنجا که بسیاری از آیات این سوره در مقام دفاع از پیامبر در برابر تهمت های ناروا نازل شده ، سوره را با یک جمله پرمعنی تهدید آمیز به این دشمنان لجوج پایان داده ، می گوید : « به زودی آنها که ستم کردند می دانند که بازگشتشان به کجا است و سرنوشتشان چگونه است . وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ » .

ذکر خدا

در آیات فوق خواندیم که یکی از ویژگی های شاعران با هدف این است که خدا را بسیار یاد می کنند .

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می خوانیم که فرمود : مراد از « ذکر کثیر » تسبیح فاطمه زهرا است (که مشتمل بر تکبیر و حمد و تسبیح است) .
و در حدیث دیگری از همان امام علیه السلام می خوانیم که فرمود : « یکی از سخت ترین و مهم ترین اموری که خدا بر خلق فرض کرده است ، ذکر کثیر خدا است » سپس فرمود : « منظورم این نیست که

"سُبْحَانَ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ وَ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَ اللَّهُ أَكْبَرُ" بگویند ، اگر چه این هم جزئی از آن است و لکن :
 "ذِكْرُ اللَّهِ عِنْدَ مَا أَحَلَّ وَ حَرَّمَ ، فَإِنْ كَانَ طَاعَةً عَمِلَ بِهَا وَ إِنْ كَانَ مَعْصِيَةً تَرَكَهَا : منظور یاد کردن خدا
 است به هنگامی که انسان با حلال و حرام مواجه می شود ، اگر اطاعت خدا باشد آن را انجام دهد و اگر
 معصیت باشد ترک گوید" (۱).

پروردگارا ! قلب ما را از یاد خودت سرشار کن تا در هر جریانی آنچه رضای تو است
 برگزینیم و از آنچه موجب خشم و غضب تو است چشم پوشیم .
 خداوندا ! زبان ما را گویا ، قلم ما را توانا و قلب ما را پراخلاص گردان ، تا همه را در راه
 تو و برای رضای تو به کار گیریم .

پایان سورة شعراء

سورة نمل

فضیلت تلاوت سورة « نمل »

در حدیثی از پیامبر گرامی اسلام چنین آمده است : « هر کس سورة طس سلیمان (سورة نمل) را بخواند ، خداوند به تعداد کسانی که سلیمان و همچنین هود و شعیب و صالح و ابراهیم را تصدیق و یا تکذیب کردند ، ده حسته به او می دهد و به هنگام رستخیز که از قبرش بیرون می آید ، ندای "لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ" سر می دهد » . (۱)

هر چند در این سوره ، سخن از موسی و سلیمان و داود و صالح و لوط است و سخنی از هود و شعیب و ابراهیم به میان نیامده ، ولی از این جهت که همه انبیاء از نظر دعوت یکسانند ، این تعبیر جای تعجب نیست .

۱- « مجمع البیان » ذیل آیه مورد بحث .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

بنام خداوند بخشنده بخشایشگر

طس تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ ﴿١﴾

طس ، این آیات قرآن و کتاب مبین است .

هُدًى وَبُشْرَى لِلْمُؤْمِنِينَ ﴿٢﴾

وسیله هدایت و بشارت برای مؤمنان است .

در آغاز این سوره باز به « حروف مُقَطَّعَة » قرآن برخورد می‌کنیم و با توجه به این‌که بلافاصله بعد از آن از عظمت قرآن سخن می‌گویید به نظر می‌رسد که یکی از اسرار آن این باشد که این کتاب بزرگ و آیات مبین از حروف ساده الفباء تشکیل یافته و زینده ستایش ، آن آفریدگاری است که چنین اثر بدیعی را از چنان مواد ساده‌ای به وجود آورده و ما در این زمینه بحث‌های مشروحی در آغاز سوره بقره و آل عمران و اعراف داشته‌ایم .

سپس می افزاید : « تِلْكَ آيَاتُ الْقُرْآنِ وَكِتَابٍ مُبِينٍ » .

اشاره به دور (با لفظ " تِلْكَ ") برای بیان عظمت این آیات آسمانی است و تعبیر به « مُبِين » تأکیدی است بر این که قرآن ، هم آشکار است و هم آشکار کننده حقایق . علاوه بر آن قرآن مایه هدایت و بشارت برای مؤمنان است .

﴿ ۳ ﴾ الَّذِينَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَيُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَهُمْ بِالْآخِرَةِ هُمْ يُوقِنُونَ

همان کسانی که نماز را برپا می دارند و زکات را ادا می کنند و به آخرت یقین دارند .

و به این ترتیب ، هم اعتقاد آنها به مبدأ و معاد محکم است و هم پیوندشان با خدا و خلق ، بنابراین اوصاف فوق اشاره ای به اعتقاد کامل و برنامه عملی جامع آنها است .

﴿ ۴ ﴾ إِنَّ الَّذِينَ لَا يُؤْمِنُونَ بِالْآخِرَةِ زَيْنًا لَهُمْ أَعْمَالُهُمْ فَهُمْ يَعْمَهُونَ

کسانی که ایمان به آخرت ندارند ، اعمال (سوء) آنها را برای آنان زینت می دهیم ، به طوری که آنها سرگردان می شوند .

آری چنین است حال کسانی که در طریق غلط گام می‌نهند و بر آن ادامه می‌دهند ، واضح است وقتی انسان کار زشت و نادرستی را انجام داد تدریجاً قبیح و زشتیش در نظر او کم می‌شود و به آن عادت می‌کند، پس از مدتی که به آن خو گرفت ، توجیهاتی برای آن می‌تراشد ، کم‌کم به صورت زیبا و حتی به عنوان یک وظیفه در نظرش جلوه می‌کند و چه بسیارند افراد جنایت‌کار و آلوده‌ای که به راستی به اعمال خود افتخار می‌کنند و آن را نقطهٔ مثبتی می‌شمرند .

جالب این‌که در آیهٔ مورد بحث و یکی دیگر از آیات قرآن (۱۰۸ / انعام) این « تزین » به « خدا » نسبت داده شده است ، درحالی که در هشت مورد به « شیطان » و در ده مورد به صورت فعل مجهول (زُیِّنَ) آمده است و اگر درست بیندیشیم همه بیانگر یک واقعیت است .

اما این‌که به خدا نسبت داده شده است به خاطر آن است که او « مُسَبِّبُ الْأَسْبَابِ » در

عالم هستی است و هر موجودی تأثیری دارد به خدا منتهی می‌شود ، آری این خاصیت را خداوند در تکرار عمل قرار داده که انسان تدریجاً به آن خو می‌گیرد و حس تشخیص او دگرگون می‌شود ، بی آنکه مسئولیت انسان از بین برود و یا برای خدا ایراد و نقصی باشد . و اگر به شیطان یا هوای نفس نسبت داده شود به خاطر این است که عامل نزدیک و بدون واسطه ، آنها هستند .

﴿ ۵ ﴾ اُولَئِكَ الَّذِينَ لَهُمْ سُوءُ الْعَذَابِ وَهُمْ فِي الْآخِرَةِ هُمُ الْأَخْسَرُونَ

آنها کسانی هستند که عذاب بد (و دردناک) برای آنها است و آنها در آخرت زیانکارترین مردم هستند .

چه زیانی از این بالاتر که انسان اعمال زشتش را زیبا ببیند و تمام نیروی خود را برای آن به کارگیرد به گمان این که کار مثبتی انجام می‌دهد ، اما سرانجام ببیند جز بدبختی و سیه‌روزی بیار نیآورده است .

﴿ ٦ ﴾ وَإِنَّكَ لَتَلْقَى الْقُرْآنَ مِنْ لَدُنْ حَكِيمٍ عَلِيمٍ

و بطور مسلم این قرآن از سوی حکیم و دانایی بر تو القاء می شود .

گرچه « حکیم » و « علیم » هر دو اشاره به دانایی پروردگار است ، ولی « حکمت » معمولاً جنبه های عملی را بیان می کند و « علم » جنبه های نظری را ، به تعبیر دیگر « علیم » از آگاهی بی پایان خدا خبر می دهد و « حکیم » از نظر و حساب و هدفی که در ایجاد این عالم و نازل کردن قرآن به کار رفته است .

و چنین قرآنی که از ناحیه چنان پروردگاری نازل می شود ، باید کتاب مبین و روشنگر باشد و مایه هدایت و بشارت مؤمنان و داستان هایش خالی از هرگونه خرافه و تحریف .

﴿ ٧ ﴾ إِذْ قَالَ مُوسَى لِأَهْلِهِ إِنِّي آنَسْتُ نَارًا سَأْتُكُمُ مِنْهَا خَبْرًا وَآتِيكُمْ بِشِهَابٍ قَبَسٍ لَعَلَّكُمْ تَصْطَلُونَ

به خاطر بیاور هنگامی را که موسی به خانواده خود گفت : من آتشی از دور دیدم

(همین جا توقف کنید) من به زودی خبری برای شما می آورم یا شعله آتشی تا گرم شوید .
 « اَنْتُنَّ » از ماده « ایناس » به معنی مشاهده کردن و دیدن توأم با آرامش می باشد و این که به انسان ، انسان گفته می شود به خاطر همین معنی است .
 « شِهَاب » به معنی نوری است که همچون یک عمود از آتش می درخشد و هر نوری که امتدادی همچون عمود دارد شهاب نامیده می شود و در اصل به همان سنگ های سرگردان آسمان گفته می شود که به هنگام برخورد به هوای فشرده اطراف زمین بر اثر سرعت سرسام آورش مشتعل می گردد و یک خط عمودی از آتش در هوا ترسیم می کند .
 « قَبَسٌ » به معنی شعله ای از آتش است که از مجموعه ای جدا می شود .
 « تَصْطَلُّونَ » از ماده « اضْطَلَّ » به معنی گرم شدن با آتش است .
 و این در شبی بود که موسی با همسرش دختر شعیب در طریق مصر در بیابانی تاریک و ظلمانی گرفتار آمد ، راه را گم کرد و باد و طوفان وزیدن گرفت و در همین حال

درد وضع حمل به همسرش دست داد ، موسی احساس نیاز شدیدی به افروختن آتش و استفاده از گرمای آن می کرد ، ولی در آن بیابان چیزی پیدا نبود . همین که شعله آتشی را از دور دید خوشحال شد و آن را دلیل بر وجود انسان یا انسان هایی گرفت و گفت می روم ، یا برای شما خبری می آورم و یا شعله آتشی که با آن گرم شوید .

قابل توجه این که : موسی می گوید : من برای « شما » خبری می آورم یا شعله آتشی (ضمیر شما به صورت جمع است) این تعبیر ممکن است به خاطر این بوده که علاوه بر همسرش فرزند یا فرزندانی نیز با او همراه بوده است ، چرا که ده سال از ازدواج او در مدین گذشته بود .

﴿ ۸ ﴾ فَلَمَّا جَاءَهُ نُودِيَ أَنْ بُورِكَ مَنْ فِي النَّارِ وَمَنْ حَوْلَهَا وَسُبْحَانَ اللَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

هنگامی که نزد آتش آمد ندایی برخاست که مبارک باد آن کس که در آتش است و

کسی که در اطراف آن است و مزه است خداوندی که پروردگار جهانیان است .
 در این که منظور از «کسی که در آتش است» و «کسی که در اطراف آن» کیست ؟ مفسران
 احتمالات گوناگونی بیان کرده اند ، آن چه نزدیک تر به نظر می رسد این است که منظور از
 کسی که در آتش است موسی علیه السلام بوده که به آن شعله آتش که از میان درخت سبز
 نمایان شده بوده ، آنقدر نزدیک گردیده که گویی در درون آن قرار داشت و
 منظور از کسی که اطراف آن قرار دارد فرشتگان مقرب پروردگار است که در آن
 لحظه خاص ، آن سرزمین مقدس را احاطه کرده بودند و بالعکس .

﴿ ۹ ﴾ يَا مُوسَى إِنَّهُ أَنَا اللَّهُ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ

ای موسی ! من خداوند عزیز و حکیمم .

این جمله برای این بود که هرگونه شک و تردید از موسی علیه السلام ، برطرف
 شود و بداند که این خداوند عالمیان است که با او سخن می گوید نه شعله آتش یا

درخت ، خداوندی که « شکست ناپذیر » و « صاحب حکمت و تدبیر » است .
 این تعبیر در حقیقت مقدمه‌ای است برای بیان معجزه‌ای که در آیه بعد می‌آید ، چرا که
 اعجاز از این دو صفت پروردگار سرچشمه می‌گیرد ، « قدرت » و « حکمت » او ، ولی قبل از
 آنکه به آیه بعد برسیم این سؤال در این جا مطرح است که موسی از کجا یقین پیدا کرد که
 این ندا ، ندای الهی است و نه غیر آن .

در پاسخ این سؤال می‌توان گفت که توأم بودن این صدا با یک اعجاز روشن یعنی
 درخشیدن آتش از درون شاخه درخت سبز ، گواه زنده‌ای بود که این یک امر الهی است .
 به علاوه چنان‌که در آیه بعد خواهیم دید ، به دنبال این ندا دستوری
 به موسی داده شد که معجزه عصا و ید بیضاء را در برداشت و این دو گواه صادق
 دیگر بر واقعیت این ندا بود .

از همه این‌ها گذشته قاعدتاً ندای الهی ویژگی و خصوصیتی دارد که آن را از هر

ندای دیگر ممتاز می‌کند و به هنگامی که انسان آن را می‌شنود چنان در قلب و جاننش اثر می‌گذارد که شک و تردیدی در این که این ندا، از سوی خداوند است باقی نمی‌ماند.

﴿۱۰﴾ **وَالْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تُهْتَزُّ كَانَتْهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ**

و عصایت را ایفکن، هنگامی که آن را مشاهده کرد دید (با سرعت) همچون مارهای کوچک به هر سو می‌دود (ترسید و) به عقب برگشت و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد، ای موسی نترس، که رسولان در نزد من نمی‌ترسند.

موسی عصای خود را افکند، ناگاه تبدیل به مار عظیمی شد « هنگامی که موسی نظر به آن افکند، دید با سرعت همچون مارهای کوچک به هر سو می‌دود و حرکت می‌کند، ترسید و به عقب برگشت و حتی پشت سر خود را نگاه نکرد ».

در این جا بار دیگر به موسی خطاب شد « يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ ».

این جا مقام قرب است و حریم امن پروردگار قادر متعال ، این جا جایی نیست که ترس و وحشتی وجود داشته باشد ، یعنی ای موسی تو در حضور پروردگار بزرگ هستی و حضور او ملازم با امنیت مطلق است .

﴿ ۱۱ ﴾ إِلَّا مَنْ ظَلَمَ ثُمَّ بَدَّلَ حُسْنًا بَعْدَ سُوءٍ فَإِنِّي غَفُورٌ رَحِيمٌ مگر کسی که ستم کند ، سپس بدی را به نیکی تبدیل نماید که (توبه او را می پذیرم و) من غفور و رحیم . اما در این آیه استثنایی برای جمله « إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ » بیان کرده می گوید : « مگر کسانی که ستم کرده اند و سپس در مقام توبه و جبران برآیند و بدی را تبدیل به نیکی کنند که من غفور و رحیمم » ، توبه آن ها را پذیرا می شوم و به آنان نیز امنیت می بخشم .

﴿ ۱۲ ﴾ وَأَدْخِلْ يَدَكَ فِي جَيْبِكَ تَخْرُجْ بَيْضًا مِنْ غَيْرِ سُوءٍ فِي تِسْعِ آيَاتِ إِلَىٰ فِرْعَوْنَ وَ قَوْمِهِ إِنَّهُمْ كَانُوا قَوْمًا فَاسِقِينَ

و دست را در گریبان داخل کن هنگامی که خارج می شود نورانی و درخشنده است

بی آن که عیبی در آن وجود داشته باشد ، این در زمره معجزات نه گانه ای است که تو با آنها به سوی فرعون و قومش فرستاده می شوی که آنها قومی فاسق و طغیانگرند .

معجزات نه گانه حضرت موسی علیه السلام

می گوید : معجزات تو منحصر به این دو نیست ، بلکه « این دو معجزه در زمره نه معجزه قرار گرفته که تو همراه با آنها به سوی فرعون و قومش فرستاده می شوی چرا که آنها قوم باغی و فاسقی بوده اند » و نیاز به راهنمایی دارند مجهز با معجزات بزرگ فراوان .

از ظاهر این آیه چنین استفاده می شود که این دو معجزه جزء نه معجزه معروف موسی بوده است و در بحث مشروحی که در تفسیر سورة اسراء آیه ۱۰۱ داشتیم چنین نتیجه گرفتیم که هفت معجزه دیگر عبارتند از : « طوفان » ، « آفات گیاهان » ، « ملخ خوراکی » ، « فزونی قورباغه » ، « دگرگون شدن رنگ رود نیل به شکل خون » که هریک از این پنج حادثه ، به عنوان یک هشدار ، دامن فرعونیان را می گرفت ، هنگامی که در تنگنا قرار

می‌گرفتند دست به دامن موسی می‌زدند تا رفع بلا کند .
 دو معجزه دیگر « خشکسالی » و « کمبود انواع میوه‌ها » بود که در آیه ۱۳۰ سورة اعراف به آن اشاره شده است : « وَلَقَدْ أَخَذْنَا آلَ فِرْعَوْنَ بِالسِّنِينَ وَنَقْصِ مِنَ الثَّمَرَاتِ لَعَلَّهُمْ يَذَّكَّرُونَ : ۱۳۰ »
 آل فرعون را گرفتار خشکسالی و کمبود انواع میوه‌ها کردیم ، شاید بیدار شوند . (برای توضیح بیشتر در این زمینه به جلد ۱۲ تفسیر نمونه ، صفحه ۳۰۹ به بعد مراجعه نمایید) .

﴿ ۱۳ ﴾ فَلَمَّا جَاءَتْهُمْ آيَاتُنَا مُبْصِرَةً قَالُوا هَذَا سِحْرٌ مُّبِينٌ

و هنگامی که آیات روشنی‌بخش ما به سراغ آنها آمد، گفتند، این سحری است آشکار.
 در حالی که می‌دانیم پیامبران مردانی وارسته و حق‌طلب و پارسا بودند و ساحران افرادی منحرف ، مادی و واجد صفاتی که یک انسان « تزویرگر » دارد .
 به علاوه ساحران همیشه قدرت بر انجام کارهای محدودی داشتند اما پیامبران که محتوای دعوت و هم‌چنین راه و رسم آنها بیانگر حقانیتشان بود و به گونه‌ای نامحدود دست به اعجاز می‌زدند و هیچ شباهتی به ساحران نداشتند .

﴿۱۴﴾ وَجَحَدُوا بِهَا وَاسْتَيْقَنَتْهَا أَنْفُسُهُمْ ظُلْمًا وَعُلُوًّا فَانْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ الْمُفْسِدِينَ
و آن را از روی ظلم و سرکشی انکار کردند درحالی که دردل به آن یقین داشتند ،
بنگر عاقبت مفسدان چگونه بود .

حقیقت ایمان « تسلیم در ظاهر و باطن » در برابر حق است ، بنابراین اگر انسان به چیزی
یقین دارد اما در باطن یا ظاهر تسلیم در مقابل آن نیست ایمان ندارد ، بلکه دارای کفر
جحدی است و این مطلبی است دامنهدار که فعلاً با همین اشاره از آن می‌گذریم .
لذا در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم که ضمن برشمردن اقسام پنج‌گانه کفر یکی
از اقسام آن را « کفر جحد » می‌شمرد و یکی از شعبه‌های جحد را چنین بیان می‌فرماید:
« هُوَ أَنْ يَجْحَدَ الْجَاهِدُ وَهُوَ يَعْلَمُ أَنَّهُ حَقٌّ قَدْ اسْتَقَرَّ عِنْدَهُ : آن عبارت از چیزی است که انسان آن را
انکار کند در حالی که می‌داند حق است و نزاد او ثابت است » سپس به آیه مورد بحث استشهاد می‌کند . (۱)

﴿ ۱۵ ﴾ وَ لَقَدْ آتَيْنَا دَاوُدَ وَ سُلَيْمَانَ عِلْمًا وَ قَالَا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ

ما به داود و سلیمان علم قابل ملاحظه‌ای بخشیدیم و آن‌ها گفتند حمد از آن خداوندی است که ما را بر بسیاری از بندگان مؤمنش برتری بخشید.

حکومت داود و سلیمان

«عِلْم» در این جا معنی گسترده و وسیعی دارد که علم و توحید و اعتقادات مذهبی و قوانین دینی و همچنین علم قضاوت و تمام علوم را که برای تشکیل چنان حکومت وسیع و نیرومندی لازم بوده است دربرمی‌گیرد، زیرا تأسیس یک حکومت الهی بر اساس عدل و داد، حکومتی آباد و آزاد، بدون بهره‌گیری از یک علم سرشار امکان پذیر نیست و به این ترتیب قرآن مقام علم را در جامعه انسانی و در تشکیل حکومت به عنوان نخستین سنگ زیربنا مشخص ساخته است.

و به دنبال این جمله از زبان داود و سلیمان چنین نقل می‌کند :
 « وَقَالُوا الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي فَضَّلَنَا عَلَى كَثِيرٍ مِّنْ عِبَادِهِ الْمُؤْمِنِينَ » .
 جالب این‌که بلافاصله بعد از بیان موهبت بزرگ « عِلْم » ، سخن از « شکر » به میان آمده ،
 تا روشن شود هر نعمتی را شکری لازم است و حقیقت شکر آن است که از آن نعمت در
 همان راهی که برای آن آفریده شده است استفاده شود و این دو پیامبر بزرگ از نعمت
 علمشان در نظام بخشیدن به یک حکومت الهی حداکثر بهره را گرفتند .
 ضمناً آن‌ها معیار برتری خود را بر دیگران در « عِلْم » خلاصه کردند ، نه در قدرت و
 حکومت و شکر و سپاس را نیز در برابر علم شمردند نه بر مواهب دیگر چرا که هر ارزشی
 است برای علم است و هر قدرتی است از علم سرچشمه می‌گیرد .
 این نکته نیز قابل توجه است که آن‌ها از حکومت بر یک ملت باایمان شکر
 می‌کنند چرا که حکومت بر گروهی فاسد و بی‌ایمان افتخار نیست .

در این جا سؤالی پیش می‌آید و آن این‌که چرا آن‌ها در مقام شکرگزاری گفتند ما را بر بسیاری از مؤمنان فضیلت بخشیده ، نه بر همه مؤمنان ؟ با این‌که آن‌ها پیامبرانی بودند که افضل مردم عصر خویش بودند .

این تعبیر ممکن است برای رعایت اصول ادب و تواضع باشد که انسان در هیچ مقامی خود را برتر از همگان نداند .

و یا به خاطر این است که آن‌ها به یک مقطع خاص زمانی نگاه نمی‌کردند ، بلکه کل زمان‌ها در نظر داشتند و می‌دانیم پیامبرانی از آن‌ها بزرگ‌تر در طول تاریخ بشریت بوده‌اند .

﴿١٦﴾ وَ وَرِثَ سُلَيْمٰنُ دَاوُدَ وَ قَالَ يَا اَيُّهَا النَّاسُ عَلَّمْنَا مَنطِقَ الطَّيْرِ وَ اَوْتَيْنَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ اِنْ هٰذَا لَهٗوَ الْفَضْلِ الْمُبِيْنُ

و سلیمان وارث داود شد و گفت ای مردم به ما سخن گفتن پرندگان تعلیم داده شده است و از هرچیز به ما عطا گردیده این فضیلت آشکاری است .

در این که منظور از « ارث » در این جا ارث چه چیز است ؟ در میان مفسران گفتگو بسیار است .

ولی با توجه به این که آیه مطلق است و در جمله‌های بعد هم سخن از علم به میان آمده و هم از تمام مواهب « أُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ » بنابراین باید گفت سلیمان وارث همه مواهب پدرش داود شد .

سپس قرآن می‌افزاید : « وَقَالَ يَا أَيُّهَا النَّاسُ... » .

گرچه بعضی مدعی هستند که تعبیر نطق و سخن گفتن در مورد غیر انسان‌ها جز به عنوان مجاز ممکن نیست ، ولی اگر غیر انسان نیز اصوات و الفاظی از دهان بیرون بفرستد که بیانگر مطالبی باشد دلیل ندارد که آن را نطق نگوییم ، چرا که « نطق » هر لفظی است که بیانگر حقیقتی و مفهومی باشد .

این نشان می‌دهد که حیوانات علاوه بر اصواتی که بیانگر حالات آن‌ها است توانایی

دارند که به فرمان خدا در شرایط خاصی سخن بگویند ، هم چنین است بحثی که درباره سخن گفتن « مورچه » در آیات آینده خواهد آمد .

اما جمله « أُوتِينَا مِنْ كُلِّ شَيْءٍ » : از همه چیز به ما داده شده « برخلاف محدودیت هایی که گروهی از مفسران برای آن قایل شده اند ، مفهوم وسیع و گسترده ای دارد و تمام وسایلی را که از نظر معنوی و مادی برای تشکیل آن حکومت الهی لازم بوده است شامل می شود و اصولاً بدون آن این کلام ناقص خواهد بود و پیوند روشنی با گذشته نخواهد داشت .

رابطه دین و سیاست

برخلاف آنچه بعضی از کوتاه بینان می اندیشند دین مجموعه ای از اندرزها و نصایح و یا مسایل مربوط به زندگی شخصی و خصوصی نیست ، دین مجموعه ای از قوانین حیات و برنامه فراگیری است که تمام زندگی انسان ها مخصوصاً مسایل اجتماعی را در بر می گیرد .
بعثت انبیاء برای « اقامه قسط و عدل » است (۲۵ / حدید) .

دین برای گسستن زنجیرهای اسارت انسان و تأمین آزادی بشر است (۱۵۷ / اعراف).
دین برای نجات « مستضعفان » از جنگال « ظالمان و ستمگران » و پایان دادن به دوران
سلطه آنها است .

و بالاخره دین مجموعه‌ای است از تعلیم و تربیت در مسیر تزکیه و ساختن انسان کامل
(۲ / جمعه) .

بدیهی است این هدف‌های بزرگ بدون تشکیل حکومت امکان‌پذیر نیست . چه کسی
می‌تواند با توصیه‌های اخلاقی اقامه قسط و عدل کند و دست ظالمان را از گریبان
مظلومان کوتاه سازد ؟

﴿ ۱۷ ﴾ وَ خَشِيَ لِسُلَيْمَانَ جُنُودَهُ مِنَ الْجِنِّ وَالْإِنْسِ وَالطَّيْرِ فَهُمْ يُوزَعُونَ
لشکریان سلیمان از جن و انس و پرندگان نزد او جمع شدند آنقدر زیاد بودند که باید
توقف کنند تا به هم ملحق شوند .

از این تعبیر استفاده می‌شود که لشکریان سلیمان ، هم بسیار زیاد بودند و هم تحت نظام خاص .

« حُثَیْر » از ماده « حَشَر » به معنی بیرون ساختن جمعیت از قرارگاه و حرکت دادن آنها به سوی میدان مبارزه و مانند آن است ، از این تعبیر و هم‌چنین از تعبیری که در آیه بعد می‌آید استفاده می‌شود که سلیمان به‌سوی نقطه‌ای لشکرکشی کرده بود ، اما این کدام یک از لشکرکشی‌های سلیمان است ؟

به درستی معلوم نیست ، بعضی از آیه بعد که سخن از رسیدن سلیمان به « وادی نمل » (سرزمین مورچگان) می‌گوید چنین استفاده کرده‌اند که آن منطقه‌ای بوده است در نزدیکی طائف و بعضی گفته‌اند منطقه‌ای بوده است در نزدیک شام .

ولی به هر حال چون بیان این موضوع تأثیری در جنبه‌های اخلاقی و تربیتی آیه نداشته ، سخنی از آن به میان نیامده است .

﴿۱۸﴾ حَتَّىٰ إِذَا أَتَوْا عَلَىٰ وَادِ النَّمْلِ قَالَتْ نَمْلَةٌ يَا أَيُّهَا النَّمْلُ ادْخُلُوا مَسَاجِدَكُمْ لَا يُخَاطَبُنَّكُمْ سُلَيْمَنُ وَجُنُودُهُ وَهُمْ لَا يَشْعُرُونَ

تابه سرزمین مورچگان رسیدند، مورچه ای گفت: ای مورچگان به لانه های خود بروید تا سلیمان و لشکرش شمارا پایمال نکنند در حالی که نمی فهمند .
از جمله پایانی آیه استفاده می شود که عدالت سلیمان حتی بر مورچگان ظاهر و آشکار بود چرا که مفهومش این است که اگر آنها متوجه باشند حتی مورچه ضعیفی را پایمال نمی کنند و اگر پایمال کنند بر اثر عدم توجه آنها است .

﴿۱۹﴾ فَتَبَسَّسَ ضَاغِكًا مِنْ قَوْلِهَا وَقَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتِكَ الَّتِي أَنْعَمْتَ عَلَيَّ وَ عَلَىٰ وَالِدَيَّ وَأَنْ أَعْمَلَ صَالِحًا تَرْضَاهُ وَأَدْخِلْنِي بِرَحْمَتِكَ فِي عِبَادِكَ الصَّالِحِينَ

(سلیمان) از سخن او تبسمی کرد و خندید و گفت: پروردگار اشکر نعمت هایی را که بر من

و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای به من الهام فرما و توفیق هر حمت کن تا عمل صالحی که موجب رضای تو گردد انجام دهم و مرا در زمرهٔ بندگان صالحت داخل نما.

سلیمان در وادی مورچگان

«أُوْزِغْنِي» از مادهٔ «اِزَاع» در این جا به معنی الهام است.

در این که چه چیز سبب خندهٔ سلیمان شد مفسران سخنان گوناگونی دارند:

ظاهراً این است که نفس این قضیه مطلب عجیبی بود که مورچه‌ای هم‌نوعان خود را از لشکر عظیم سلیمان بر حذر دارد و آن‌ها را به عدم توجه نسبت دهد، این امر عجیب سبب خندهٔ سلیمان شد.

بعضی نیز گفته‌اند این خندهٔ شادی بود چرا که سلیمان متوجه شد حتی مورچگان به عدالت او و لشکریانش معترف هستند و تقوای آن‌ها را می‌پذیرند.

و بعضی گفته‌اند شادی او از این جهت بود که خداوند چنین قدرتی به او داده بود که در

عین شور و هیجان عظیم لشکر از صدای مورچه‌ای نیز غافل نمی‌ماند .
 به هر حال در این جا سلیمان رو به درگاه خدا کرد و چند تقاضا نمود .
 نخست این که «عرضه داشت پروردگارا راه و رسم شکر نعمت‌هایی را که بر من و پدر و مادرم ارزانی داشته‌ای به من الهام فرما : وَ قَالَ رَبِّ أَوْزِعْنِي أَنْ أَشْكُرَ نِعْمَتَكَ عَلَيَّ وَ عَلَى وَالِدَيَّ » .
 تا بتوانم این همه نعمت‌های عظیم را در راهی که تو فرمان داده‌ای و مایهٔ خشنودی تو است به کارگیرم و از مسیر حق منحرف نگردم که ادای شکر این همه نعمت جز به مدد و یاری تو ممکن نیست .
 دیگر این که «مرا موفق دار تا عمل صالحی به جای آورم که تو از آن خشنود می‌شوی : وَ أَنْ أَعْمَلَ صَالِحاً تَرْضَاهُ » .
 اشاره به این که آنچه برای من مهم است بقای این لشکر و عسکر و حکومت و تشکیلات وسیع نیست ، مهم این است که عمل صالحی انجام دهم که مایهٔ رضای تو

گردد و از آن جا که «أَعْمَلَ» فعل مضارع است دلیل آن است که او تقاضای استمرار این توفیق را داشت .

﴿٢٠﴾ وَ تَفَقَّدَ الطَّيْرَ فَقَالَ مَا لِيَ لَا أَرَى الْهُدْهُدَ أَمْ كَانَ مِنَ الْغَائِبِينَ

(سلیمان) در جستجوی پرنده (هدهد) برآمد و گفت چرا هدهد را نمی بینم یا این که او از غایبان است .

داستان هدهد و ملکه سبا

در این که سلیمان از کجا متوجه شد که هدهد در جمع او حاضر نیست ؟ بعضی گفته اند به خاطر این بود که به هنگام حرکت کردن او ، پرندگان بر سرش سایه می افکندند و او از وجود روزنه ای در این سایبان گسترده از غیبت هدهد آگاه شد .
و بعضی دیگر مأموریتی برای هدهد در تشکیلات او قایل شده اند و او را مأمور یافتن مناطق آب می دانند و به هنگام نیاز به جستجوگری برای آب او را غایب دید .

به هر حال این تعبیر که ابتدا گفت: «من او را نمی بینم» سپس افزود: «یا این که او از غایبان است» ممکن است اشاره به این باشد که آیا او بدون عذر موجهی حضور ندارد و یا با عذر موجهی غیبت کرده است؟

در هر صورت یک حکومت سازمان یافته و منظم و پرتوان، چاره ای ندارد جز این که تمام فعل و انفعالاتی را که در محیط کشور و قلمرو او واقع می شود زیر نظر بگیرد و حتی بود و نبود یک پرنده، یک مأمور عادی را از نظر دور ندارد و این یک درس بزرگ است. ﴿۲۱﴾ لَأَعَذِّبَنَّكَ عَذَابًا شَدِيدًا أَوْ لَأَذْبَحَنَّهُ أَوْ لَيَأْتِيَنِّي بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ
من او را قطعاً کیفر شدیدی خواهم داد و یا او را ذبح می کنم و یا دلیل روشنی (برای غیبتش) برای من بیاورد.

منظور از «سُلْطَان» در این جا، دلیلی است که مایه تسلط انسان، بر اثبات مقصودش گردد و تأکید آن به وسیله «مُبِين» برای این است که این فرد متخلف حتماً باید دلیل کاملاً

روشنی بر تخلف خود اقامه کند .

در حقیقت سلیمان علیه السلام بی آن که غائبانه داوری کند تهدید لازم را در صورت ثبوت تخلف نمود و حتی برای تهدید خود دو مرحله قایل شد که متناسب با مقدار گناه بوده باشد: مرحله مجازات بدون اعدام و مرحله مجازات اعدام . ضمناً نشان داد که او حتی در برابر پرنده ضعیفی تسلیم دلیل و منطق است و هرگز تکیه بر قدرت و توانایش نمی کند .

﴿ ۲۲ ﴾ فَمَكَثَ غَيْرَ بَعِيدٍ فَقَالَ أَحَطْتُ بِمَا لَمْ تُحِطْ بِهِ وَجِئْتُكَ مِنْ سَبَإٍ بِنَبَأٍ يَقِينٍ
چندان طول نکشید (که همداد آمد و) گفت من برجیزی آگاهی یافتم که تو بر آن آگاهی نیافتی من از سرزمین سبا یک خبر قطعی برای تو آورده ام .

لشکریان سلیمان و حتی پرندگان که مطیع فرمان او بودند آن قدر عدالت سلیمان به آن ها آزادی و امنیت و جسارت داده بود ، که همداد بدون ترس بی پرده و با صراحت به

او می‌گوید : « من به چیزی آگاهی یافتم که تو از آن آگاه نیستی » .
 برخورد او با سلیمان ، همچون برخورد درباریان چاپلوس با سلاطین جبار نبود ، که
 برای بیان یک واقعیت ، نخست مدتی تملق می‌گویند و خود را ذره ناچیزی قلمداد کرده
 سپس به خاک‌پای ملوکانه ، مطلب خود را در لابلای صدگونه چاپلوسی عرضه می‌دارند و
 هرگز در سخنان خود صراحت به خرج نمی‌دهند و همیشه از کنایه‌های نازک‌تر از گل
 استفاده می‌کنند ، مبادا گرد و غباری بر قلب سلطان بنشیند .
 آری هدهد با صراحت گفت : غیبت من بی‌دلیل نبوده ،
 خبر مهمی آورده‌ام که تو از آن باخبر نیستی .
 ضمناً این تعبیر درس بزرگی است برای همگان که ممکن است موجود کوچکی چون
 هدهد مطلبی بداند که داناترین انسان‌های عصر خویش از آن بی‌خبر باشد تا آدمی به علم و
 دانش خود مغرور نگردد ، هرچند سلیمان باشد و با علم وسیع نبوت .

﴿۲۳﴾ اِنِّیْ وَجَدْتُ امْرَاةً تَمْلِكُهُمْ وَاُوْتِیْتُ مِنْ كُلِّ شَیْءٍ وَلَهَا عَرْشٌ عَظِیْمٌ
من زنی را دیدم که بر آنها حکومت می‌کند و همه چیز در اختیار داشت (مخصوصاً)
تخت عظیمی دارد .

«هدهد» با این سه جمله تقریباً تمام مشخصات کشور سبا و طرز حکومت آن را برای
سلیمان بازگو کرد .

نخست این که کشوری است آباد دارای همه گونه مواهب و امکانات .
دیگر این که یک زن بر آن حکومت می‌کند و درباری بسیار مجلل دارد حتی شاید
مجلل تر از تشکیلات سلیمان چرا که هدهد تخت سلیمان را مسلماً دیده بود ، با این حال
از تخت ملکه سبا به عنوان «عرش عظیم» یاد می‌کند .
و با این سخن به سلیمان فهمانید مبدا تصور کنی تمام جهان در قلمرو حکومت
تو است و تنها عظمت و تخت بزرگ در گرو تو می‌باشد .

﴿۲۴﴾ وَجَدْتُمْهَا وَقَوْمَهَا يَسْجُدُونَ لِلشَّمْسِ مِنْ دُونِ اللَّهِ وَزَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ فَصَدَّهُمْ عَنِ السَّبِيلِ فَهُمْ لَا يَهْتَدُونَ

(اما) من او و قومش را دیدم که برای غیر خدا، خورشید، سجده می کنند و شیطان اعمالشان را در نظرشان زینت داده آنهارا از راه باز داشته و آنها هدایت نخواهند شد. و به این ترتیب وضع مذهبی و معنوی آنها را نیز مشخص ساخت که آنها سخت در بت پرستی فرو رفته اند و حکومت ترویج آفتاب پرستی می کند و مردم بر دین ملوکشان هستند. بتکده های آنها و اوضاع دیگرشان چنان نشان می دهد که آنان در این راه غلط پافشاری دارند و به آن عشق می ورزند و مباهات می کنند و در چنین شرایطی که توده مردم و حکومت در یک خط قرار گرفته اند هدایت یافتن آنها بسیار بعید است.

﴿۲۵﴾ أَلَا يَسْجُدُوا لِلَّهِ الَّذِي يُخْرِجُ الْخَبَاءَ فِي السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ وَيَعْلَمُ مَا تُخْفُونَ وَ مَا تُعْلِنُونَ

چرا برای خداوندی سجده نمی کنند که آنچه در آسمانها و زمین پنهان است خارج

می‌کند؟ و آنچه را مخفی می‌کنید و آشکار نمی‌سازید، می‌دانند؟

واژه « خَبَأُ » (بر وزن صبر) به معنی هر چیز پنهانی و پوشیده است و در این جا اشاره به احاطه علم پروردگار به غیب آسمان و زمین است ، یعنی چرا برای خداوندی سجده نمی‌کنند که غیب آسمان و زمین و اسرار نهفته آن را می‌داند .

اما این که چرا هدهد از تمام صفات پروردگار روی مسأله عالم بودن او به غیب و شهود در جهان کبیر و صغیر ، تکیه کرد، ممکن است به تناسب این باشد که سلیمان با همه توانایی قدرتش از وجود کشور « سبا » با آن ویژگی‌هایش بی‌خبر بود ، او می‌گوید باید دست به دامن لطف خدایی زد که چیزی از او پنهان نیست .

و یا به تناسب این که هدهد دارای حس ویژه‌ای بود که از وجود آب در درون زمین باخبر می‌شد ، لذا سخن از خداوندی می‌گوید که از همه آنچه در عالم هستی پنهان است آگاهی دارد.

﴿ ۲۶ ﴾ اللَّهُ لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ رَبُّ الْعَرْشِ الْعَظِيمِ

خداوندی که معبودی جز او نیست و پروردگار و صاحب عرش عظیم است .
و به این ترتیب روی « توحید عبادت » و « توحید ربوبیت » پروردگار و نفی هرگونه
شرک تأکید کرده و سخن خود را به پایان می برد .

﴿ ۲۷ ﴾ قَالَ سَنَنْظُرُ أَصَدَقْتَ أَمْ كُنْتَ مِنَ الْكَاذِبِينَ

(سلیمان) گفت : ما تحقیق می کنیم ببینیم راست گفتی یا از دروغگویان هستی ؟
این سخن به خوبی ثابت می کند که در مسایل مهم و سرنوشت ساز باید حتی به اطلاعی
که از ناحیه یک فرد کوچک می رسد توجه کرد و به زودی (همان گونه که سین در
جمله " سَنَنْظُرُ " اقتضا می کند) پیرامون آن تحقیقات لازم را به عمل آورد .
سلیمان نه هدهد را متهم ساخت و محکوم کرد و نه سخن او را
بی دلیل تصدیق نمود بلکه آن را پایه تحقیق قرار داد .

﴿ ۲۸ ﴾ اِذْهَبْ بِكِتَابِي هَذَا فَأَلْقِهْ إِلَيْهِمْ ثُمَّ تَوَلَّ عَنْهُمْ فَانْظُرْ مَاذَا يَرْجِعُونَ

این نامه مرا ببر و بر آنها بیفکن سپس برگرد (و در گوشه‌ای توقف کن) ببین آنها چه عکس‌العملی نشان می‌دهند.

از تعبیر «أَلْقِهْ إِلَيْهِمْ»: به سوی آنها بیفکن «چنین استفاده می‌شود که آن را هنگامی که ملکه سبا در میان جمع خویش حضور دارد بر آنها بیفکن، تا جای فراموشی و کتمان باقی نماند.

﴿ ۲۹ ﴾ قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوْا اِنِّیْ اُلْقِیَ اِلَیْ کِتَابٍ کَرِیْمٍ

(ملکه سبا) گفت: ای اشراف نامه پرارزشی به سوی من افکنده شده.

ملکه سبا نامه را گشود و از مضمون آن آگاهی یافت و چون قبلاً اسم و آوازه سلیمان را شنیده بود و محتوای نامه نشان می‌داد که سلیمان تصمیم شدیدی درباره سرزمین سبا گرفته، سخت در فکر فرو رفت و چون در مسایل مهم مملکتی با اطرافیان به شور می‌نشست از آنها برای همفکری دعوت کرد.

آیا به راستی ملکه سبا پیک نامه‌رسان را ندیده بود ، ولی از قراین که در نامه وجود داشت اصالت نامه را احساس کرد و هیچ احتمال نداد که نامه معمولی باشد ؟ و یا به چشم خودش پیک را دید و وضع اعجاب آور او خود دلیل بر این بود که واقعی در کار است و مسأله یک مسأله عادی نیست ، هرچه بود با اطمینان روی نامه تکیه کرد . و این که ملکه می‌گوید ، این نامه کریم و پرارزشی است ممکن است به خاطر محتوای عمیق آن ، یا این که آغازش به نام خدا و پایانش به مهر و امضای صحیح بود ^(۱) یا فرستنده

۱- در حدیث آمده است : کرامت و ارزش نامه به مهر کردن آن است (تفسیر مجمع‌البیان و المیزان و قرطبی) و در حدیث دیگری آمده که پیامبر اسلام خواست نامه‌ای برای عجم بنویسد به او عرض کردند آن‌ها نامه بدون مهر نمی‌پذیرند ، پیامبر دستور داد انگشتی ساختند که نقش آن *لا اله الا الله محمد رسول الله* بود و نامه را با آن مهر فرمود (قرطبی ، ذیل آیه مورد بحث) .

آن که شخص بزرگواری بوده و یا همه این ها زیرا هیچ گونه منافاتی بین این امور نیست و ممکن است همه در این مفهوم جامع جمع باشد .

﴿ ۳۰ ﴾ إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمٍ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

این نامه از سلیمان است و چنین می باشد : به نام خداوند بخشنده مهربان ...

﴿ ۳۱ ﴾ أَلَا تَعْلَمُوا عَلَيَّ وَأُتُونِي مُسْلِمِينَ

توصیه من این است برتری جویی نسبت به من نکنید و به سوی من آید درحالی که تسلیم حق هستید .

مضمون این نامه در واقع سه جمله بیش نبود :

یک جمله نام خدا و بیان وصف رحمانیت و رحیمیت او .

جمله دوم توصیه به کنترل هوای نفس و ترک برتری جویی که سرچشمه بسیاری از

مفاسد فردی و اجتماعی است .

و سوم تسلیم در برابر حق شدن .

و اگر دقت کنیم چیز دیگری وجود نداشت که نیاز به ذکر داشته باشد .

﴿ ۳۲ ﴾ قَالَتْ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوْا أَفْتُونِیْ فِیْ أَمْرِیْ مَا كُنْتُ قَاطِعَةً أَمْرًا حَتّٰی تَشْهَدُوْا

(سپس) گفت : ای اشراف (و ای بزرگان) نظر خود را در این امر مهم بازگو کنید که من

هیچ کار مهمی را بدون حضور شما انجام نداده‌ام .

« أَفْتُونِیْ » از ماده « فَتَوُا » در اصل به معنی حکم کردن دقیق و صحیح در مسایل

پیچیده است ، « ملکه سبأ » با این تعبیر ، هم پیچیدگی مسأله را به آن‌ها گوشزد کرد

و هم آن‌ها را به این نکته توجه داد که باید در اظهار نظر دقت به خرج دهند تا راه خطا نپویند .

« تَشْهَدُوْنَ » از ماده « شَهِدَ » به معنی « حضور » است ، حضوری که توأم با همکاری و

مشورت بوده باشد .

﴿ ۳۳ ﴾ قَالُوا نَحْنُ أَوْلُوا قُوَّةٍ وَأُولُوا بَأْسٍ شَدِيدٍ وَالْأَمْرُ إِلَيْكِ فَانْظُرِي مَاذَا تَأْمُرِينَ
گفتند: ما دارای نیروی کافی و قدرت جنگی فراوان هستیم، ولی تصمیم نهایی با تو است
بین چه دستور می دهی؟

به این ترتیب هم تسلیم خود در برابر دستورهای او نشان دادند و هم تمایل خود را به
تکیه بر قدرت و حضور در میدان جنگ .

﴿ ۳۴ ﴾ قَالَتْ إِنَّ الْمُلُوكَ إِذَا دَخَلُوا قَرْيَةً أَفْسَدُوهَا وَجَعَلُوا أَعِزَّةَ
أَهْلِهَا أَذِلَّةً وَكَذَلِكَ يَفْعَلُونَ

گفت: پادشاهان هنگامی که وارد منطقه آبادی شوند آن را به فساد و تباهی می کشند و
عزیزان آن جا را ذلیل می کنند، (آری) کار آنها همین گونه است .

پادشاهان ویرانگرند

در حقیقت ملکه سبا که خود پادشاهی بود ، شاهان را خوب شناخته بود که برنامه آنها

در دو چیز خلاصه می شود: «فساد و ویرانگری» و «ذلیل ساختن عزیزان»، چرا که آنها به منافع خود می اندیشند، نه به منافع ملت ها و آبادی و سربلندی آنها و همیشه این دو برضد یکدیگرند.

﴿۳۵﴾ وَ إِنِّي مُرْسِلَةٌ إِلَيْهِمْ بِهَدِيَّةٍ فَنَظِرَةٌ بِمَ يَرْجِعُ الْمُرْسَلُونَ

و من «اکنون جنگ را صلاح نمی بینم» هدیه گرانمایی برای آنها می فرستم تا ببینم فرستادگان من چه خبر می آورند.

پادشاهان علاقه شدیدی به «هدایا» دارند و نقطه ضعف و زبونی آنها نیز همین جا است، آنها را می توان با هدایای گران بها تسلیم کرد، اگر دیدیم سلیمان با این هدایا تسلیم شد، معلوم می شود «شاه» است، در برابر او می ایستیم و تکیه بر قدرت می کنیم که ما نیرومندیم و اگر بی اعتنایی به ما نشان داد و بر سخنان خود و پیشنهادهایش اصرار ورزید معلوم می شود، پیامبر خدا است در این صورت باید عاقلانه برخورد کرد.

در این‌که «ملکه سبأ» چه هدایایی برای سلیمان فرستاد، قرآن سخنی نگفته و تنها با نکره آوردن کلمه «هدیه» عظمت آن را نشان داده، ولی مفسران مسایل زیادی ذکر کرده‌اند، که گاه خالی از اغراق و افسانه نیست.

بعضی نوشته‌اند پانصد غلام و پانصد کنیز ممتاز برای سلیمان فرستاد، درحالی‌که به غلام‌ها لباس زنانه و به کنیزها لباس مردانه پوشانیده بود، در گوش غلامان گوشواره و در دستشان دستبند و بر سر کنیزان کلاه‌های زیبا گذارده بود و در نامه خود تأکید کرده بود تو اگر پیامبری غلامان را از کنیزان بشناس.

و آن‌ها را بر مرکب‌های گرانبها که با زر و زیور آراسته بودند سوارکرد و مقدار قابل ملاحظه‌ای از جواهرات نیز همراه آن‌ها فرستاد.

ضمناً به فرستاده خود سفارش کرد، اگر به محض ورود نگاه سلیمان را به خود خشم‌آلود دیدی بدان این ژست پادشاهان است و اگر با خوشرویی و محبت باتو

بر خوردکرد بدان پیغمبر است .

﴿ ۳۶ ﴾ فَلَمَّا جَاءَ سُلَيْمَنَ قَالَ اتُّمِدُّنِي بِمَالٍ فَمَا أَتَانِي اللَّهُ خَيْرٌ مِّمَّا أَتَيْكُمْ بَلْ أَنْتُمْ بِهَدْيَتِكُمْ تَفْرَحُونَ

هنگامی که (فرستادگان ملکه سبا) نزد سلیمان آمدند گفت : می خواهید مرا با مال کمک کنید (و فریب دهید) آنچه خدا به من داده از آنچه به شما داده بهتر است بلکه شما هستید که به هدایایتان خوشحال می شوید .

مردان خدا را نمی توان با مال دنیا فریب داد

آری شما هستید که هرگاه یک چنین هدایای پر زرق و برق و گرانبهائی برای هم بفرستید ، چنان مسرور می شوید که برق شادی در چشمانتان ظاهر می گردد اما اینها در نظر من کم ارزش بی مقدار است .

و به این ترتیب سلیمان ، معیارهای ارزش را در نظر آنها حقیر کرد و روشن ساخت که

معیارهای دیگری برای ارزش درکار است ، که معیارهای معروف نزد دنیاپرستان در برابر آن ، بی‌رنگ و بی‌بها است .

قابل توجه این‌که زهد در منطق ادیان الهی این نیست که انسان از مال و ثروت و امکانات دنیا ، بی‌بهره باشد ، بلکه زهد آن است که « اسیر » این‌ها نگردد ، بلکه « امیر » بر آن باشد و سلیمان این پیامبر بزرگ الهی با رد کردن هدایای گرانهای ملکه سبأ نشان داد که « امیر » است نه « اسیر » .

در حدیثی از امام صادق علیه السلام می‌خوانیم : « الدُّنْيَا أَضْعَفُ قَدْرًا عِنْدَ اللَّهِ وَ عِنْدَ أَنْبِيَائِهِ وَ أَوْلِيَائِهِ مِنْ أَنْ يَفْرَحُوا بِشَيْءٍ مِنْهَا ، أَوْ يَحْزَنُوا عَلَيْهِ فَلَا يَنْبَغِي لِعَالِمٍ وَ لَا لِعَاقِلٍ أَنْ يَفْرَحَ بِعَرَضِ الدُّنْيَا : دُنْيَا در پیشگاه خدا و نزد انبیاء و اولیای الهی کوچک‌تر از آن است که آن‌ها را خوشحال و ذوق زده کند ، یا با از دست رفتن آن غمگین شوند ، بنابراین برای هیچ عالم و عاقلی سزاوار نیست که از متاع ناپایدار دنیا خوشحال گردد » .

﴿ ۳۷ ﴾ اَرْجِعْ اِلَيْهِمْ فَلَنَأْتِيَنَّهُمْ بِجُنُودٍ لَا قِبَلَ لَهُمْ بِهَا وَلَنُخْرِجَنَّهُمْ مِنْهَا اَذِلَّةً وَهُمْ صَاغِرُونَ

به سوی آنها بازگرد (و اعلام کن) بالشرهایی به سراغ آنها می آیم که قدرت مقابله با آنها نداشته باشند و آنها را از آن (سرزمین آباد) به صورت ذلیلان و در عین حقارت بیرون می رانیم .

« اَذِلَّةً » در حقیقت حال اول است و « هُمْ صَاغِرُونَ » ، حال دوم ، اشاره به این که نه تنها آنها را از سرزمینشان بیرون می رانیم بلکه با وضع ذلت بار و توأم باحقارت ، به گونه ای که تمام کاخ ها و اموال و جاه و جلال خود را از دست خواهند داد ، چرا که در برابر آیین حق ، تسلیم نشدند و از در مکر و فریب وارد گشتند .
البته این تهدید ، برای فرستادگانی که وضع سلیمان را از نزدیک دیدند و لشکر و عسکر او را تماشا کردند ، یک تهدید جدی و قابل ملاحظه بود .

با توجه به آنچه در آیات قبل خواندیم که سلیمان دو چیز از آنها خواسته بود « ترک برتری جویی » ، « تسلیم در برابر حق » و پاسخ ندادن آنها به این دو امر و توسل به ارسال هدیه دلیل بر امتناع آنها از پذیرش حق و ترک استعلاء بود و به این دلیل آنها را تهدید به فشار نظامی می‌کند .

هرگاه ملکه سبأ و اطرافیان او ، تقاضای دلیل و مدرک یا معجزه و مانند آن کرده بودند ، به آنها حق می‌داد که بیشتر تحقیق کنند ، اما فرستادن هدیه ، ظاهرش این بود که آنها در مقام انکارند .

این را نیز می‌دانیم که مهم‌ترین خبر ناگواری که هدهد به سلیمان درباره این قوم و جمعیت داد ، این بود که آنها آفتاب‌پرست هستند و خداوند بزرگ را که بر غیب و شهود آسمان و زمین سلطه دارد رها کرده ، در برابر مخلوقی به خاک می‌افتند . سلیمان از این مسأله ناراحت شد و می‌دانیم بت‌پرستی چیزی نیست که آیین‌های الهی

در برابر آن سکوت کند و یا بت پرستان را به عنوان یک اقلیت مذهبی تحمل نماید ، بلکه در صورت لزوم با توسل به زور بتکده‌ها را ویران خواهدکرد و آیین شرک و بت پرستی را برمی چیند .

از توضیحاتی که در بالا دادیم روشن می شود که تهدید سلیمان با اصل اساسی « لَا إِكْرَاهَ فِي الدِّينِ » تضادی ندارد که بت پرستی دین نیست بلکه یک خرافه و انحراف است .

﴿ ۳۸ ﴾ قَالَ يَا أَيُّهَا الْمَلَأُوا أَيُّكُمْ يَأْتِينِي بِعَرْشِهَا قَبْلَ أَنْ يَأْتُونِي مُسْلِمِينَ
(سلیمان) گفت : ای بزرگان کدام یک از شما توانایی دارید تخت او را پیش از آنکه

خودشان نزد من آیند برای من بیاورید؟

در یک چشم برهم زدن تخت او حاضر است

سرانجام فرستادگان ملکه سبأ هدایا و بساط خود را برچیدند و به سوی کشورشان بازگشتند و ماجرا را برای «ملکه» و اطرافیان او شرح دادند ، هم چنین عظمت اعجازآمیز

ملک سلیمان و دستگاهش را بیان داشتند که هریک از این‌ها دلیلی بود بر این‌که او یک فرد عادی و پادشاه نیست ، او به راستی فرستادهٔ خدا است و حکومتش نیز یک حکومت الهی است .

در این‌جا برای آن‌ها روشن شد که نه تنها قادر بر مقابلهٔ نظامی با او نیستند بلکه اگر فرضاً بتوانند مقابله کنند به احتمال قوی مقابله با یک پیامبر پر قدرت الهی است .

لذا ملکه سبأ با عده‌ای از اشراف قومش تصمیم گرفتند به سوی سلیمان بیایند و شخصاً این مسأله مهم را بررسی کنند تا معلوم شود سلیمان چه آیینی دارد ؟

این خبر از هر طریق که بود به سلیمان رسید و سلیمان تصمیم گرفت در حالی که ملکه و یارانش در راهند قدرت‌نمایی شگرفی کند تا آن‌ها را بیش از پیش به واقعیت اعجاز خود آشنا و در مقابل دعوتش تسلیم سازد .

لذا سلیمان رو به اطرافیان خود کرد و « گفت : کدام یک از شما توانایی دارید تخت او را

پیش از آنکه خودشان نزد من بیایند و تسلیم شوند برای من بیاورید؟»

﴿۳۹﴾ قَالَ عَفْرِتٌ مِنَ الْجِنِّ أَنَا أَتَيْكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ تَقُومَ مِنْ مَقَامِكَ وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ

عفریتی از جن گفت: من آن را نزد تو می‌آورم پیش از آنکه از

مجلس برخیزی و من نسبت به آن توانا و امینم.

در این جا دو نفر اعلام آمادگی کردند که یکی از آن‌ها عجیب و دیگری عجیب‌تر بود.

«عَفْرِت» به معنی فرد گردنکش و خبیث است و جمله «وَإِنِّي عَلَيْهِ لَقَوِيٌّ أَمِينٌ» که از

جهات مختلفی توأم با تأکید است نیز نشان می‌دهد که بیم خیانت در این عفریت می‌رفته،

لذا در مقام دفاع از خود برآمده و قول امانت و وفاداری داده است.

به هر حال سرگذشت سلیمان مملو است از شگفتی‌ها و خارق‌عادات و جای تعجب

نیست که عفریتی این چنین بتواند در یک مدت کوتاه یعنی یک یا چند ساعت که سلیمان

در مجلس خویش برای داوری میان مردم، یا رسیدگی به امور مملکت، یا نصیحت و

ارشاد ، نشسته است چنین امر مهمی را انجام دهد .

قدرت و امانت دوش شرط مهم

در آیه فوق و همچنین «آیه ۲۶ سوره قصص» مهم ترین شرط برای یک کارمند یا کارگر نمونه دو چیز بیان شده : نخست قوت و توانایی و دیگر امانت و درستکاری . البته گاه مبانی فکری و اخلاقی انسان ایجاب می کند که دارای این صفت باشد (همان گونه که در مورد موسی در سوره قصص آمده است) و گاه نظام جامعه و حکومت صالح ایجاب می کند که حتی عفریت جن به این دو صفت الزاماً متصف شود ، اما به هر حال هیچ کار بزرگ و کوچکی در جامعه بدون دارا بودن این دو شرط انجام پذیر نیست ، خواه از تقوا سرچشمه گیرد و خواه از نظام قانونی جامعه .

﴿۴۰﴾ قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ فَلَمَّا رَآهُ مُسْتَقِرًّا عِنْدَهُ قَالَ هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي لِيَبْلُوَنِي ءَأَشْكُرُ أَمْ أَكْفُرُ وَمَنْ شَكَرَ فَإِنَّمَا

يَشْكُرُ لِنَفْسِهِ وَمَنْ كَفَرَ فَإِنَّ رَبِّيَ غَنِيٌّ كَرِيمٌ

(اما) کسی که دانشی از کتاب (آسمانی) داشت گفت: من آن را پیش از آنکه چشم بر هم زنی نزد تو خواهم آورد و هنگامی که (سلیمان) آن را نزد خود مستقر دید گفت: این از فضل پروردگار من است تا مرا آزمایش کند که آیا شکر او را بجای آورم یا کفران می‌کنم؟ و هرکس شکر کند، به نفع خود شکر می‌کند و هرکس کفران نماید (به زیان خویش نموده است، که) پروردگار من، غنی و کریم است.

دومین نفر مرد صالحی بود که آگاهی قابل ملاحظه‌ای از «کتاب الهی» داشت. در این‌که این شخص که بوده؟ و این قدرت عجیب را از کجا به دست آورده؟ و منظور از علم کتاب چیست؟ مفسران بسیار گفتگو کرده‌اند.

ولی ظاهر این است که این شخص یکی از نزدیکان با ایمان و دوستان خاص سلیمان بوده است و غالباً در تواریخ نام او را «أصف بن برخیا» نوشته‌اند و می‌گویند وزیر سلیمان و خواهرزاده او بوده است.

و اما «علم کتاب» منظور آگاهی او بر کتب آسمانی است ، آگاهی عمیقی که به او امکان می داد که دست به چنین کار خارق عادتى بزند و بعضی احتمال داده اند منظور لوح محفوظ است ، همان لوح علم خداوند که این مرد به گوشه ای از آن علم آگاهی داشت و به همین دلیل توانست تخت «ملکه سبأ» را در یک چشم برهم زدن نزد سلیمان حاضر کند . بسیاری از مفسران و غیر آنها گفته اند این مرد با ایمان از «اسم اعظم الهی» باخبر بود ، همان نام بزرگی که همه چیز در برابر آن خاضع می گردد و به انسان قدرت فوق العاده می بخشد .

ذکر این نکته نیز لازم است که آگاهی بر اسم اعظم برخلاف آنچه بسیاری تصور می کنند مفهومی این نیست که انسان کلمه ای را بگوید و آن همه اثر عجیب و بزرگ داشته باشد ، بلکه منظور تخلق به آن اسم و وصف است ، یعنی آن نام الهی را در درون جان خود پیاده کند و آن چنان از نظر آگاهی و اخلاق و تقوا و ایمان تکامل یابد که خود مظهری

از آن اسم گردد ، این تکامل معنوی و روحانی که پرتوی از آن اسم الهی است قدرت بر چنین خارق عاداتی را در انسان ایجاد می کند .^(۱)

بندگان خاص خدا به هرجا برسند می گویند « هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي »

دنیا پرستان مغرور ، هنگامی که به قدرت می رسند ، همه چیز را جز خود فراموش می کنند و تمام امکاناتی را که به دست آورده اند ، قارون وار که می گفت : « إِنَّمَا أُوتِيتُهُ عَلَىٰ عِلْمٍ عِندِي : آنچه را دارم بر اثر علم و دانش من است » (۷۸ / قصص) از ناحیه خودشان می دانند لاغیر ، درحالی که بندگان خاص خدا به هرجا برسند می گویند : « هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي : این از فضل خدا است بر ما » .

۱- درباره «اسم اعظم خدا» در جلد ۷ ، صفحه ۳۰ تفسیر نمونه (ذیل ۱۸۰ / اعراف) بحث شده است .

جالب این‌که سلیمان نه تنها این سخن را به هنگام مشاهده تخت ملکه سبأ در برابرش بیان کرد، بلکه افزود این برای این است که خدا مرا بیازماید، آیا شکرگزارم یا نه؟ قبلاً نیز در همین سوره خواندیم که سلیمان نعمت‌های خود را همه از خداوند می‌داند و خاضعانه رو به درگاهش می‌کند که پروردگارا شکر این همه نعمت را به من الهام کن و توفیقی عطا فرما که بتوانم در پرتو آن، جلب رضای تو کنم.

آری این است معیار شناخت موحدان خالص از دنیاپرستان مغرور و این است راه و رسم مردان پر ظرفیت و با شخصیت در برابر کم ظرفیت‌های خودخواه.

گرچه معمول شده است که بعضی از متظاهران فقط این جمله پرمعنی سلیمان « هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي » را بر سر در کاخ‌های طاغوتی خود می‌نویسند بی‌آن‌که به آن اعتقادی داشته باشند و در عملشان کمتر انعکاسی داشته باشد ولی مهم آن است که هم بر سر در خانه باشد، هم در پیشانی تمام زندگی انسان و در قلب او، عملش نشان دهد که همه را از فضل خدا

می‌داند و در مقام شکر آن برآید، نه شکر با زبان که شکر با عمل و با تمام وجود.^(۱)

آصف بن برخیا چگونه تخت ملکه را حاضر ساخت؟

این اولین خارق عادت نیست که در داستان سلیمان و یا در زندگی پیامبران به طور کلی می‌بینیم و آن‌ها که فکر می‌کنند باید این‌گونه تعبیرات را با توجیه‌ها و تفسیرهایی از ظاهرش دگرگون ساخت و جنبه‌های کنایی و معنوی به آن داد، باید حساب خود را یک جا با معجزات انبیاء روشن سازد.

آیا آن‌ها به راستی انجام کارهای خارق عادت از پیامبران یا جانشینان آن‌ها را محال می‌دانند و آن را به کلی منکرند؟

۱- درباره اهمیت شکر و تأثیر آن در فزونی نعمت و اقسام شکر (شکر تکوینی و تشریعی) بحث مشروحی در جلد ۱۰ تفسیر نمونه، صفحه ۲۷۸ به بعد (ذیل ۷/ابراهیم) آمده است.

چنین چیزی نه با اصل توحید و قدرت پروردگار که حاکم بر قوانین هستی است سازگار است و نه با صریح قرآن در آیات بسیار .

اما اگر بپذیرند که چنین چیزی ممکن است تفاوتی نمی‌کند که بحث از زنده کردن مردگان و شفای کور مادرزاد به وسیله حضرت مسیح علیه السلام باشد و یا حاضر کردن تخت ملکه سبأ به وسیله آصف بن برخیا .

بدون شک در این جا روابط مرموز و علل ناشناخته درکار است که ما با علم محدودمان از آن آگاه نیستیم ، ولی همین قدر می‌دانیم که این کار محال نیست.

آیا آصف با قدرت معنوی خود تخت ملکه سبأ را تبدیل به امواج نور کرد و در یک لحظه در آن جا حاضر کرد و باردیگر آن را مبدل به ماده اصلی ساخت ؟ بر ما درست روشن نیست .

همین قدر می‌دانیم که امروز انسان از طرق علمی متداول روز ، کارهایی انجام می‌دهد که

دویست سال قبل ، ممکن بود جزء محالات محسوب شود ، فی‌المثل اگر به کسی در چند قرن قبل می‌گفتند ، زمانی فرامی‌رسد که انسانی در شرق دنیا سخن می‌گوید و در غرب جهان ، درست در همان لحظه ، سخنانش را می‌شنوند و چهره‌اش را همگان می‌نگرند ، آن را هذیان یا خواب آشفته می‌پنداشتند .

این به خاطر آن است که انسان می‌خواهد همه‌چیز را با علم و قدرت محدود خود ارزیابی کند ، درحالی‌که در ماوراء علم و قدرت او ، اسرار فراوانی نهفته است .

پاسخ به چند سؤال در خصوص انتقال تخت ملکه سبا

از سؤالاتی که در ارتباط با آیات ۳۸ تا ۴۰ مطرح می‌شود این است که چرا سلیمان شخصاً اقدام به این کار خارق‌العاده نکرد ؟ او که پیامبر بزرگ خدا بود و دارای اعجاز ، چرا این مأموریت را به «آصف بن برخیا» داد ؟

ممکن است به خاطر این بوده که «آصف» وصی او بوده است و سلیمان

می‌خواسته در این لحظه حساس موقعیت او را به همگان معرفی کند^(۱) به علاوه مهم این است که استاد شاگردان خود را در مواقع لازم بیازماید و شایستگی‌های آن‌ها را به دست آورد و اصولاً شایستگی شاگردان دلیل بزرگی بر شایستگی استاد است، اگر شاگردان کار فوق‌العاده‌ای انجام دهند مهم است.

سؤال دیگر این‌که: سلیمان چگونه تخت ملکه سبأ را بدون اجازه او نزد خود آورد؟ ممکن است به دلیل هدف بزرگ‌تری مانند مسألة هدایت و راهنمایی آن‌ها و نشان دادن یک معجزه بزرگ بوده است، از این گذشته می‌دانیم شاهان از خود مالی ندارند و اموال آن‌ها معمولاً از غضب حقوق دیگران به دست می‌آید.

۱- در روایت مشروحی که در تفسیر عیاشی از امام دهم علی‌بن محمد الهادی علیه السلام نقل شده همین پاسخ را در جواب یحیی بن اکثم می‌خوانیم (نور الثقلین، جلد ۴، صفحه ۹۱).

سؤال دیگر این‌که : عفریت جن چگونه توانایی بر چنین خارق عادت‌ی دارد ؟
 پاسخ این سؤال را در بحث‌های مربوط به اعجاز گفته‌ایم که گاهی حتی افراد غیرمؤمن
 بر اثر ریاضت‌های پرمشقت و مبارزه با نفس ، توانایی بر پاره‌ای از خارق عادات پیدا
 می‌کنند ولی تفاوت آن با معجزات این است که کار آن‌ها چون متکی به قدرت محدود بشری
 است همیشه محدود است ، درحالی که معجزات متکی بر قدرت بی‌پایان خدا است و
 قدرت او همچون سایر صفاتش نامحدود می‌باشد .

لذا می‌بینیم عفریت توانایی خود را محدود می‌کند بر آوردن تخت ملکه سبأ در مدت
 توقف سلیمان در مجلس داوری و بررسی امور کشور ، درحالی که «آصف بن برخیا» هیچ
 حدی برای آن قایل نمی‌شود و محدود ساختن به یک چشم برهم زدن در حقیقت اشاره به
 کمترین زمان ممکن است و مسلم است که سلیمان از چنین کاری که معرفی یک فرد صالح
 است حمایت می‌کند ، نه از کار عفریتی که ممکن است کوتاه نظران را به اشتباه بیفکند و آن

را دلیل بر پاکی او بگیرند .

بدیهی است که هرکس کار مهمی در جامعه انجام دهد و مورد قبول واقع شود خط فکری و اعتقادی خود را در لابلای آن تبلیغ کرده است و نباید در حکومت الهی سلیمان ، ابتکار عمل به دست عفریت‌ها بیفتد ، بلکه باید آن‌ها که علمی از کتاب الهی دارند بر افکار و عواطف مردم حاکم گردند .

﴿ ۴۱ ﴾ قَالَ نَكْرُوا لَهَا عَرْشَهَا نَنْظُرُ أَتَهْتَدِي أَمْ تَكُونُ مِنَ الَّذِينَ لَا يَهْتَدُونَ

(سلیمان) گفت : تخت او را برایش ناشناس سازید ببینم آیامتوجه می‌شود یا از کسانی است که هدایت نخواهند شد .

سلیمان برای این‌که میزان عقل و درایت ملکه سبأ را بیازماید و نیز زمینه‌ای برای ایمان او به خداوند فراهم سازد ، دستور داد تخت او را که حاضر ساخته بودند دگرگون و ناشناس سازند .

گرچه آمدن تخت ملکه از کشور سبأ به شام، کافی بود که به آسانی نتواند آن را بشناسد، ولی با این حال سلیمان دستور داد تغییراتی در آن نیز ایجاد کنند، این تغییرات ممکن است از نظر جابجا کردن بعضی از نشانه‌ها و جواهرات و یا تغییر بعضی از رنگ‌ها و مانند آن بوده است.

اما این سؤال پیش می‌آید که هدف سلیمان از آزمایش هوش و عقل و درایت ملکه سبأ چه بود؟

ممکن است آزمایش به این منظور انجام شده که بداند با کدامین منطق باید با او روبرو شود؟ و چگونه دلیلی برای اثبات مبانی عقیدتی برای او بیاورد.

و یا در نظر داشته پیشنهاد ازدواج به او کند و می‌خواسته است ببیند آیا راستی شایستگی همسری او را دارد یا نه؟ و یا واقعاً می‌خواسته مسئولیتی بعد از ایمان آوردن به او بسپارد، باید بداند تا چه اندازه استعداد پذیرش مسئولیت‌هایی را دارد.

برای جمله « أَتَهْتَدِي » (آیا هدایت می شود) نیز دو تفسیر ذکر کرده اند ، بعضی گفته اند مراد شناختن تخت خویش است و بعضی گفته اند منظور هدایت به راه خدا به خاطر دیدن این معجزه است .

ولی ظاهر همان معنی اول است هرچند معنی اول خود مقدمه ای برای معنی دوم بوده است .

﴿ ۴۲ ﴾ فَلَمَّا جَاءَتْ قَيْلَ أَهْكَذَا عَرْشُكَ قَالَتْ كَأَنَّهُ هُوَ وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ

هنگامی که او آمد گفته شد آیا تخت تو این گونه است ؟ (در پاسخ) گفت : گویا خود آن است و ما پیش از این هم آگاه بودیم و اسلام آورده بودیم

نور ایمان در دل ملکه سبا

« هنگامی که ملکه سبا وارد شد ، کسی اشاره ای به تخت کرد و گفت : آیا تخت

تو این‌گونه است؟»

ملکه سبأ زیرکانه‌ترین و حساب‌شده‌ترین جواب‌ها را داد و «گفت گویا خود آن تخت است». اگر می‌گفت: شبیه آن است راه خطا پیموده بود و اگر می‌گفت عین خود آن است، سخنی برخلاف احتیاط بود، چرا که با این بعد مسافت، آمدن تختش به سرزمین سلیمان، از طرق عادی امکان نداشت، مگر این‌که معجزه‌ای صورت گرفته باشد. از این گذشته در تواریخ آمده است که او تخت گرانهای خود را در جای محفوظی، در قصر مخصوص خود در اطاقی که مراقبان زیاد از آن حفاظت می‌کردند و درهای محکمی داشت، قرار داده بود.

ولی با این همه، ملکه سبأ با تمام تغییراتی که به آن تخت داده بودند توانست آن را بشناسد.

و بلافاصله افزود: «وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ» یعنی اگر منظور سلیمان از

این مقدمه‌چینی‌ها این است که ما به اعجاز او پی ببریم ما پیش از این با نشانه‌های دیگر از حقایق او آگاه شده بودیم و حتی قبل از دیدن این خارق عادت عجیب ایمان آورده بودیم و چندان نیازی به این کار نبود .

﴿۲۳﴾ وَ صَدَّهَا مَا كَانَتْ تَعْبُدُ مِنْ دُونِ اللَّهِ إِنَّهَا كَانَتْ مِنْ قَوْمٍ كَافِرِينَ

و او را از آنچه غیر از خدا می‌پرستید بازداشت که او از قوم کافران بود .

آری او با دیدن این نشانه‌های روشن با گذشته تاریک خود وداع گفت و در مرحله تازه‌ای از زندگی که مملو از نور ایمان و یقین بود گام نهاد .

﴿۲۴﴾ قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَكَشَفَتْ عَنْ سَاقِهَا قَالَتْ إِنَّهُ صَرْحٌ مُّمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ قَالَتْ رَبِّ إِنِّي ظَلَمْتُ نَفْسِي وَ أَسْلَمْتُ مَعَ سُلَيْمَانَ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ

به او گفته شد داخل حیاط قصر شو ، اما هنگامی که نظر به آن افکند پنداشت نهر آبی

است و ساق پاهای خود را برهنه کرد (تا از آب بگذرد اما سلیمان) گفت: (این آب نیست) بلکه قصری است از بلور صاف، (ملکه سبا) گفت: پروردگار! من به خود ستم کردم و با سلیمان برای خداوندی که پروردگار عالمیان است اسلام آوردم.

«صُرُح» گاه به معنی فضای وسیع گسترده آمده و گاه به معنی بنای مرتفع و قصر بلند و در این جا ظاهراً به معنی حیاط قصر است.

«لُجَّة» در اصل از ماده «لِجَاج» به معنی سرسختی در انجام کاری است، سپس به رفت و آمد صدا در گلو، لُجَّة اطلاق شده و امواج متراکم دریا که در حال رفت و آمد هستند نیز لُجَّة نامیده شده‌اند و در آیه مورد بحث اشاره به آب متراکم و متلاطم است.

«مُمَرَّد» به معنی صاف و «قَوَارِير» جمع «قَارُورَة» به معنی بُلُور و شیشه است.

در این آیه مورد بحث صحنه دیگری از این ماجرا بازگو می‌شود و آن ماجرای داخل شدن ملکه سبا در قصر مخصوص سلیمان است.

سلیمان دستور داده بود ، صحن یکی از قصرها را از بلور بسازند و در زیر آن ، آب جاری قرار دهند .
 هنگامی که ملکه سبأ به آن جا رسید « به او گفته شد داخل حیاط قصر شو » .
 ملکه آن صحنه را دید ، گمان کرد نهرآبی است ، ساق پاهای خود را برهنه کرد تا از آن آب بگذرد .
 اما « سلیمان به او گفت : که حیاط قصر از بلور صاف ساخته شده » (این آب نیست که بخواهد پا را برهنه کند و از آن بگذرد) .

در این جا سؤال مهمی پیش می آید و آن این که : سلیمان که یک پیامبر بزرگ الهی بود چرا چنین دم و دستگاه تجملاتی فوق العاده ای داشته باشد؟ درست است که او سلطان بود و حکمروا ، ولی مگر نمی شد بساطی ساده همچون سایر پیامبران داشته باشد ؟
 اما چه مانعی دارد که سلیمان برای تسلیم کردن ملکه سبأ که تمام قدرت و عظمت خود

را در تخت و تاج زیبا و کاخ باشکوه و تشکیلات پرزرق و برق می دانست صحنه‌ای به او نشان دهد که تمام دستگاه تجملاتیش در نظر او حقیر و کوچک شود و این نقطه عطفی در زندگی او برای تجدید نظر در میزان ارزش‌ها و معیار شخصیت گردد ؟

چه مانعی دارد که به جای دست زدن به یک لشکرکشی پرضایعه و توأم با خونریزی ، مغز و فکر ملکه را چنان مبهوت و مقهور کند که اصلاً به چنین فکری نیفتد ، به خصوص این‌که او زن بود و به این‌گونه مسایل تشریفاتی اهمیت می داد .

مخصوصاً بسیاری از مفسران تصریح کرده‌اند که سلیمان پیش از آن‌که ملکه سبأ به سرزمین شام برسد دستور داد چنین قصری بنا کردند و هدفش نمایش قدرت برای تسلیم ساختن او بود ؟ این کار نشان می‌داد قدرت عظیمی از نظر نیروی ظاهری در اختیار سلیمان است که او را به انجام چنین کارهایی موفق ساخته است .

به تعبیر دیگر این هزینه در برابر امنیت و آرامش یک منطقه وسیع و پذیرش دین حق

و جلوگیری از هزینۀ فوق العاده جنگ، مطلب مهمی نبود .
و لذا هنگامی که ملکہ سبا ، این صحنه را دید «چنین گفت : پروردگار! من بر خویشتن ستم کردم :
قَالَتُ رَبِّ اِنِّی ظَلَمْتُ نَفْسِی » .
« و با سلیمان در پیشگاه اللہ ، پروردگار عالیمان ، اسلام آوردم : وَاسْلَمْتُ مَعَ
سُلَیْمٰنَ لِلّٰہِ رَبِّ الْعٰلَمِیْنَ » .
من در گذشته در برابر آفتاب سجده می کردم ، بت می پرستیدم ، غرق تجمل و زینت
بودم و خود را برترین انسان در دنیا می پنداشتم .
اما اکنون می فهمم که قدرتم تا چه حد کوچک بوده و اصولاً این زر و زیورها روح
انسان را سیراب نمی کند .
خداوندا ! من همراه رهبرم سلیمان به درگاه تو آمدم ، از گذشته پشیمانم و سر تسلیم
به آستان می سایم .

جالب این‌که : او در این‌جا واژه « مَع » را به کار می‌برد (همراه سلیمان) تا روشن شود در راه خدا همه برادرند و برابر ، نه همچون راه و رسم جباران که بعضی بر بعضی مسلط و گروهی در چنگال گروهی اسیرند ، در این‌جا غالب و مغلوبی وجود ندارد و همه بعد از پذیرش حق در یک صف قرار دارند .

درست است که ملکه سبأ قبل از آن هم ایمان خود را اعلام کرده بود زیرا در آیات گذشته از زبان او شنیدیم : « وَأُوتِينَا الْعِلْمَ مِنْ قَبْلِهَا وَكُنَّا مُسْلِمِينَ : ما پیش از این‌که تخت را در این‌جا ببینیم آگاهی یافته بودیم و اسلام را پذیرا شده بودیم » .

ولی در این‌جا اسلام ملکه به اوج خود رسید لذا با تأکید بیشتر ، اسلام را اعلام کرد . او نشانه‌های متعددی از حقانیت دعوت سلیمان را ، قبلاً دیده بود .

آمدن هدیه با آن وضع مخصوص ، عدم قبول هدیه کلان که از ناحیه ملکه فرستاده شده بود ، حاضر ساختن تخت او از آن راه دور در مدتی کوتاه و سرانجام مشاهده قدرت و

عظمت فوق‌العاده سلیمان و در عین حال اخلاق مخصوصی که هیچ شباهتی با اخلاق شاهان نداشت .

سرانجام کار ملکه سبا

آنچه در قرآن مجید پیرامون ملکه سبا آمده همان مقدار است که در بالا خواندیم ، سرانجام ایمان آورد و به خیل صالحان پیوست ، اما این که بعد از ایمان به کشور خود بازگشت و به حکومت خود از طرف سلیمان ادامه داد ؟ یا نزد سلیمان ماند و با او ازدواج کرد ؟ یا به توصیه سلیمان با یکی از ملوک یمن که به عنوان «تُبَّع» مشهور بودند پیمان زناشویی بست ؟ در قرآن اشاره‌ای به این‌ها نشده است چون در هدف اصلی قرآن که مسایل تربیتی است دخالتی نداشته ، ولی مفسران و مورخان ، هر کدام راهی برگزیده‌اند که تحقیق در آن ضرورتی ندارد ، هر چند طبق گفته بعضی از مفسران ، مشهور

و معروف همان ازدواج او با سلیمان است.^(۱)

ولی یادآوری این مطلب را لازم می‌دانیم که پیرامون سلیمان و لشکر و حکومت او و هم‌چنین خصوصیات ملکه سبأ و جزئیات زندگیش افسانه‌ها و اساطیر فراوانی گفته‌اند که گاه تشخیص آن‌ها از حقایق تاریخی برای توده مردم مشکل می‌شود و گاه سایه تاریکی روی اصل این جریان تاریخی افکنده و اصالت آن را خدشه‌دار می‌کند و این است نتیجه شوم خرافاتی که با حقایق آمیخته می‌شود که باید کاملاً مراقب آن بود.

یک جمع‌بندی کلی از سرگذشت سلیمان

بخشی از حالات سلیمان که در ۳۰ آیه فوق آمده بیانگر مسایل بسیاری است که قسمتی از آن را در لابلای بحث‌ها خواندیم و به قسمت دیگری اشاره گذرایی ذیلاً می‌کنیم:

۱- «آلوسی» در «روح المعانی».

- ❧ ۱- این داستان از موهبت علم وافر که خداوند در اختیار سلیمان و داود گذاشته است شروع می‌شود و به توحید و تسلیم در برابر فرمان پروردگار ختم می‌گردد، آن هم توحیدی که پایگاهش نیز «علم» است.
- ❧ ۲- این داستان نشان می‌دهد که گاه غایب شدن یک پرنده و پرواز استثنایی او بر فراز یک منطقه ممکن است مسیر تاریخ ملتی را تغییر دهد و آن‌ها را از شرک به ایمان و از فساد به صلاح بکشاند و این است نمونه‌ای از قدرت‌نمایی پروردگار و نمونه‌ای از حکومت حق.
- ❧ ۳- این داستان نشان می‌دهد که نور توحید در تمام دل‌ها پرتوافکن است و حتی یک پرنده ظاهراً خاموش از اسرار توحید خبر می‌دهد.
- ❧ ۴- برای توجه دادن یک انسان به ارزش واقعیش و نیز هدایت او به سوی الله باید نخست غرور و تکبر او را درهم شکست تا پرده‌های تاریک از جلو چشم واقع‌بین او کنار

برود همان‌گونه که سلیمان با انجام دو کار غرور ملکه سبا را درهم شکست : حاضر ساختن تختش و به اشتباه افکندن او در برابر ساختمان قسمتی از قصر .

﴿ ۵ - هدف نهایی در حکومت انبیاء کشورگشایی نیست ، بلکه هدف همان چیزی است که در آخرین آیه فوق خواندیم که سرکشان به گناه خود اعتراف کنند و در برابر ربّ العالمین سرتعظیم فرود آورند و لذا قرآن با همین نکته داستان فوق را پایان می‌دهد .
﴿ ۶ - روح «ایمان» همان «تسلیم» است ، به همین دلیل هم سلیمان درنامه‌اش روی آن تکیه می‌کند و هم ملکه سبا در پایان کار .

﴿ ۷ - گاه یک انسان با دارا بودن بزرگ‌ترین قدرت ممکن است نیازمند به موجود ضعیفی همچون یک پرنده شود ، نه تنها از علم او که از کار او نیز کمک می‌گیرد و گاه مورچه‌ای با آن ضعف و ناتوانی وی را تحقیر می‌کند .

﴿ ۸ - نزول این آیات در مکه که مسلمانان ، سخت از سوی دشمنان در فشار بودند و

تمام درها به روی آنان بسته بود ، مفهوم خاصی داشت ، مفهومش تقویت روحیه و دلداری به آنان و امیدوار ساختن آنان به لطف و رحمت پروردگار و پیروزی های آینده بود .

﴿ ۴۵ ﴾ وَلَقَدْ أَرْسَلْنَا إِلَى ثَمُودَ أَخَاهُمْ صَالِحًا أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ فَإِذَا هُمْ فَرِيقَانِ يَخْتَصِمُونَ

ما به سوی ثمود برادرشان (صالح) را فرستادیم که خدای یگانه را پرستید ، اما آنها به دو گروه تقسیم شدند و به محاصمه پرداختند .

صالح در برابر قوم ثمود

« أَخَاهُمْ » (برادرشان) که در داستان بسیاری از انبیاء آمده اشاره به نهایت محبت و دلسوزی آنان نسبت به اقوامشان می باشد و در بعضی از موارد علاوه بر این ، اشاره به نسبت خویشاوندی آنها با این اقوام نیز بوده است .

به هر حال تمام رسالت و دعوت این پیامبر بزرگ در جمله « أَنْ اعْبُدُوا اللَّهَ » خلاصه شده است ، آری بندگی خدا که عصاره همه تبلیغات فرستادگان پروردگار است .

سپس می‌افزاید « آن‌ها در برابر دعوت صالح به دو گروه مختلف تقسیم شدند و به مخاصمه برخاستند » (مؤمنان از یک سو و منکران لجوج از سوی دیگر). در سورة اعراف آیه ۷۵ و ۷۶ از این دو گروه به عنوان « مستکبرین » و « مستضعفین » یاد شده است .

البته این درگیری دو گروه مؤمن و کافر در مورد بسیاری از پیامبران صدق می‌کند هر چند بعضی از آن‌ها از این مقدار طرفدار هم محروم ماندند و همگی تقریباً به صف منکران پیوستند .

﴿ ۴۶ ﴾ قَالَ يَا قَوْمِ لِمَ تَسْتَعْجِلُونَ بِالسَّيِّئَةِ قَبْلَ الْحَسَنَةِ لَوْلَا تَسْتَغْفِرُونَ اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُرْحَمُونَ

(صالح) گفت: ای قوم من چرا برای بدی قبل از نیکی عجله می‌کنید؟ (و عذاب الهی را می‌طلبید نه رحمت او را) چرا از خداوند تقاضای آمرزش نمی‌کنید شاید مشمول رحمت شوید؟

چرا تمام فکر خود را روی فرارسیدن عذاب الهی متمرکز می‌کنید ، اگر عذاب الهی شما را فروگیرد ، به حیاتتان خاتمه می‌دهد و مجالی برای ایمان باقی نخواهد ماند ، بیایید صدق گفتار مرا در برکات و رحمت الهی که در سایه ایمان به شما نوید می‌دهد بیازمایید « چرا از پیشگاه خدا تقاضای آمرزش گناهان خویش نمی‌کنید تا مشمول رحمت او واقع شوید » . تنها قوم صالح نبودند که در مقام انکار دعوت او ، تقاضای عذاب موعود را می‌کردند ، در قرآن مجید کراراً این مطلب دیده می‌شود از جمله در مورد قوم هود (۷۰ / اعراف) . در مورد پیامبر اسلام و بعضی از مشرکان متعصب و سرسخت می‌خوانیم « به خاطر یاور هنگامی که آنها گفتند پروردگار اگر این دعوت محمد حق است و از ناحیه تو ، بارانی از سنگ بر ما فرو فرستد و یا ما را به عذاب دردناکی مبتلا کن » (۳۲ / انفال) .

و این راستی عجیب است که انسان بخواهد صدق مدعی نبوت را از طریق مجازات ناپود کننده بیازماید نه از طریق تقاضای رحمت ، درحالی که یقیناً احتمال صدق این

پیامبران را در قلبشان می‌دادند ، هرچند با زبان منکر بودند .

این درست به آن می‌ماند که شخصی دعوی طبابت کند و بگوید این دارو شفابخش است و این دارو کشنده و ما برای آزمایش او به سراغ دارویی که کشنده‌اش توصیف کرده است برویم ، نه داروی شفابخش .

این نهایت جهل و نادانی و تعصب است ، اما جهل از این فرآورده‌ها بسیار دارد .
 ﴿۴۷﴾ قَالُوا اطَّيَّرْنَا بِكَ وَبِمَنْ مَعَكَ قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ
 آن‌ها گفتند : ما تو و کسانی را که با تو هستند به فال بد گرفتیم (صالح) گفت : فال بد (و نیک) نزد خدا است (و همه مقدراتتان به قدرت او تعیین می‌گردد) شما گروهی هستید که مورد آزمایش قرار گرفته‌اید .

گویا آن سال خشکسالی و کمبود محصول و مواد غذایی بود ، آن‌ها گفتند : این رفتاری‌ها و مشکلات ما همه از قدوم نامیمون تو و یاران تو است ، شما مردم شومی هستید و برای

جامعه ما بدبختی بهارمغان آورده‌اید و با توسل به حربۀ فال‌بد که حربۀ افراد خرافی و لجوج است می‌خواستند منطق نیرومند او را درهم بکوبند .

اما او در پاسخ «گفت : فال بد (و بخت و طالع شما) در نزد خدا است : قَالَ طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ . او است که شما را به خاطر اعمالتان گرفتار این مصایب ساخته و اعمال شما است که در پیشگاه او چنین مجازاتی را سبب شده است .

این در حقیقت یک آزمایش بزرگ الهی برای شما است آری « شما گروهی هستید که آزمایش می‌شوید : بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تُفْتَنُونَ » .

این‌ها آزمایش‌های الهی است ، این‌ها هشدارها و بیدارباش‌ها است ، تا کسانی که شایستگی و قابلیت دارند ، از خواب غفلت بیدار شوند و مسیر نادرست خود را اصلاح کنند و به سوی خدا آیند .

« تَطَيَّرَ » و « تَفَّأَلَّ »

« تَطَيَّرَ » از ماده « طَيَّرَ » به معنی پرنده است و چون عرب فال‌بد را غالباً به وسیله

حادثه‌ای علتی بجوید ، اگر موحد باشد و خداپرست و علل حوادث را به ذات پاک او که طبق حکمتش همه چیز را روی حساب انجام می‌دهد بازگرداند و از نظر سلسله علل و معلول طبیعی نیز تکیه بر علم کند مشکل او حل شده است وگرنه یک سلسله علل خرافی و موهوم و بی‌اساس برای آن‌ها می‌تراشد ، موهوماتی که حد و مرزی برای آن‌ها نیست و یکی از روشن‌ترین آن‌ها همین فال بد زدن است .

فی‌المثل عرب جاهلی حرکت پرنده‌ای را که از طرف راست به چپ می‌رفت به فال نیک می‌گرفت و دلیل بر پیروزی و اگر از طرف چپ به راست حرکت می‌کرد به فال بد می‌گرفت و دلیل بر شکست و ناکامی و از این خرافات و موهومات بسیار داشتند . امروز نیز در جوامعی که به خدا ایمان ندارند ، هرچند از نظر علم و دانش روز پیروزی‌های فراوانی کسب کرده‌اند ، این قبیل خرافات و موهومات فراوان است تا آن‌جا که گاهی افتادن یک نمک‌پاش بر زمین آن‌ها را سخت ناراحت می‌کند و منزل و اطاق یا

صندلی که شماره آن سیزده باشد سخت در وحشتشان فرومی‌برد و هنوز هم بازار رمالان و فال‌گیران در میان آن‌ها گرم و داغ است و مسأله موهوم بخت و طالع در میان آن‌ها مشتری فراوان دارد.

ولی قرآن بایک جمله کوتاه می‌گوید: «طَائِرُكُمْ عِنْدَ اللَّهِ» بخت و طالع و پیروزی و شکست و موفقیت و نا کامی شما همه نزد خدا است، خدایی که حکیم است و مواهبش را طبق شایستگی‌ها، شایستگی‌هایی که بازتاب ایمان و عمل و گفتار و کردار انسان‌ها است تقسیم می‌کند. و به این ترتیب اسلام پیروان خود را از وادی خرافه به حقیقت و از بیراهه به صراط مستقیم دعوت می‌کند (در زمینه فال نیک و بد بحث مشروحی در جلد ششم تفسیر نمونه صفحه ۳۱۶ تا ۳۱۹ ذیل آیه ۱۳۱ سوره اعراف مطرح شده است).

﴿ ۴۸ ﴾ وَكَانَ فِي الْمَدِينَةِ تِسْعَةُ رَهْطٍ يُفْسِدُونَ فِي الْأَرْضِ وَلَا يُصْلِحُونَ

در آن شهر نه گروهک بودند که فساد در زمین می‌کردند و مصلح نبودند.

توطئه نه گروهک مُفسد در شهر وادی القری

با توجه به این که «رَهْطٌ» در لغت به معنی جمعیتی کمتر از ده یا کمتر از چهل نفر است روشن می شود که این گروه های کوچک که هرکدام برای خود خطی داشتند ، در یک امر مشترک بودند و آن فساد در زمین و به هم ریختن نظام اجتماعی و مبادی اعتقادی و اخلاقی بود و جمله «لَا يُضْلِحُونَ» تأکیدی بر این امر است چرا که گاه انسان فساد می کند و بعد پشیمان می شود و در صدد اصلاح برمی آید ولی مفسدان واقعی چنین نیستند ، دائماً به فساد ادامه می دهند و هرگز در صدد اصلاح نیستند .

مخصوصاً با توجه به این که «يُفْسِدُونَ» فعل مضارع است و دلالت بر استمرار می کند نشان می دهد که این کار همیشگی آن ها بود . هر یک از این نه گروهک ، رئیس و رهبری داشتند و احتمالاً هرکدام به قبیله ای منتسب بودند .

﴿٤٩﴾ قَالُوا تَقَاسَمُوا بِاللّٰهِ لَنُبَيِّتَنَّهُ وَأَهْلَهُ ثُمَّ لَنَقُولَنَّ لِوَلِيِّهِ
مَا شَهِدْنَا مَهْلِكَ أَهْلِهِ وَإِنَّا لَصَادِقُونَ

آنها گفتند: بیایید قسم یاد کنید به خدا که بر او (صالح) و خانواده اش شیخون می‌زنیم و آنها را به قتل می‌رسانیم سپس به ولی دم او می‌گوییم ما هرگز از هلاکت خانواده او خبر نداشتیم و در این گفتار خود صادق هستیم.

«لَنُبَيِّتَنَّهُ» از ماده «تَبَيَّت» به معنی شیخون زدن و حمله غافلگیرانه شبانه است، این تعبیر نشان می‌دهد که آنها در عین حال از طرفداران صالح بیم داشتند و از قوم و قبیله اش وحشت می‌کردند، لذا برای این که به مقصود خود برسند و در عین حال گرفتار خشم طرفداران او نشوند، ناچار نقشه حمله شبانه را طرح کردند و تبانی کردند که هرگاه به سراغ آنها بیایند، چون مخالفت آنها با صالح از قبل معلوم بود، متفقاً سوگند یاد کنند که در این برنامه مطلقاً دخالتی نداشته و حتی شاهد و ناظر صحنه هم نبوده‌اند.

﴿ ۵۰ ﴾ وَ مَكْرُوا مَكْرًا وَ مَكْرْنَا مَكْرًا وَ هُمْ لَا يَشْعُرُونَ

آنها نقشه مهمی کشیدند و ما هم نقشه مهمی ، در حالی که آنها خبر نداشتند .
 در تواریخ آمده است که توطئه آنها به این ترتیب بود که در کنار شهر کوهی بود و
 شکافی داشت که معبد صالح در آنجا بود و گاه شبانه به آنجا می رفت و به عبادت و راز و
 نیاز با پروردگار می پرداخت .
 آنها تصمیم گرفتند که در آنجا کمین کنند و به هنگامی که صالح به آنجا آمد او را به
 قتل رسانند و پس از شهادتش به خانه او حمله ور شوند و شبانه کار آنها را نیز یکسر کنند و
 سپس به خانه های خود برگردند و اگر سؤال شود اظهار بی اطلاعی کنند .
 اما خداوند توطئه آنها را به طرز عجیبی ختشی کرده و نقشه هایشان
 را نقش بر آب ساخت .
 هنگامی که آنها در گوشه ای از کوه کمین کرده بودند کوه ریزش کرد و صخره عظیمی از

بالای کوه سرازیر شد و آنها را در لحظه‌ای کوتاه درهم کوبید و نابود کرد .

﴿۵۱﴾ فَأَنْظُرْ كَيْفَ كَانَ عَاقِبَةُ مُكْرِهِمْ أَنَّا دَمَّرْنَاهُمْ وَقَوْمَهُمْ أَجْمَعِينَ

بنگر عاقبت توطئه آنها چه شد؟ که ما آنها و قومشان را همگی نابود کردیم .

واژه «مکر» در لغت عرب به معنی هرگونه چاره‌اندیشی است و اختصاصی به نقشه‌های شیطانی و زیان‌بخش که در فارسی امروز در آن استعمال می‌شود ندارد ، بنابراین هم در مورد نقشه‌های زیان‌بخش به کار می‌رود و هم چاره‌اندیشی‌های خوب .
«راغب» در «مفردات» می‌گوید : «الْمَكْرُ صَرْفُ الْغَيْرِ عَمَّا يَقْصُدُهُ : مَكْرَ آن است که کسی را

از رسیدن مقصودش باز دارند » .

بنابراین هنگامی که این واژه در مورد خداوند به کار می‌رود به معنی خشی کردن توطئه‌های زیانبار است و هنگامی که درباره مفسدان به کار می‌رود به معنی جلوگیری از برنامه‌های اصلاحی است .

﴿۵۲﴾ فَتِلْكَ بُيُوتُهُمْ خَاوِيَةً بِمَا ظَلَمُوا إِنَّ فِي ذَلِكَ لَآيَةً لِّقَوْمٍ يَعْلَمُونَ

این خانه‌های آنهاست که به خاطر ظلم و ستمشان خالی مانده و در این نشانه روشنی است برای کسانی که آگاهند.

« خَاوِيَةً » از ماده « خَوَاء » گاه به معنی ساقط گشتن و ویران شدن است و گاه به معنی خالی شدن.

نه صدایی از آنها به گوش می‌رسد. نه جنب و جوشی در آنجا وجود دارد و نه از آن‌همه زرق و برق‌ها و ناز و نعمت‌ها و مجالس پرگناه اثری باقی مانده است.

آری آتش ظلم و ستم در آن‌ها افتاد و همه را سوزانید و ویران کرد.

﴿۵۳﴾ وَانْجَيْنَا الَّذِينَ آمَنُوا وَكَانُوا يَتَّقُونَ

ما کسانی را که ایمان آورده‌اند و تقوا پیشه کرده بودند نجات دادیم.

بعضی از مفسران روایت کرده‌اند که یاران حضرت صالح که با او نجات یافتند

چهارهزار نفر بودند ، آنها به فرمان پروردگار از آن منطقه آلوده مملو از فساد بیرون رفته ، به سوی حَضْرَمُوت کوچ کردند .^(۱)

اما در این میان خشک و تر باهم نسوختند و بی گناه به آتش گنهکار نسوخت .

مجازات قوم ثمود

در آیات قرآن گاهی در مورد این قوم طغیانگر می گوید : «زَلْزَلَهُ آن هَارَا فَرُوْكَرَفْت و درهم کوبید : فَأَخَذَتْهُمْ الرَّجْفَةُ» (۷۸ / اعراف) .

و گاه می گوید : «صَاعِقَةُ آن هَارَا فَرُوْكَرَفْت : فَأَخَذَتْهُمْ الصَّاعِقَةُ» (۴۴ / ذاریات) .

و گاه می گوید : «صِيْحَةُ آسْمَانِي دَامَانْشَان رَا كَرَفْت : وَأَخَذَ الَّذِينَ ظَلَمُوا الصَّيْحَةَ» (۶۷ / هود) .

اما هیچ منافاتی بین این تعبیرات سه گانه نیست ، چراکه صاعقه همان جرقه

۱- «طبرسی» در مجمع البیان ، «آلوسی» در روح المعانی ذیل آیات مورد بحث .

بزرگ الکتریکی است که در میان قطعات ابر و زمین مبادله می‌شود ، هم با صدای عظیم و صیحه همراه است و هم با لرزش شدید زمین‌های اطراف (در مورد صیحه آسمانی توضیحات بیشتری در جلد ۹ تفسیر نمونه ، صفحه ۱۶۴ ، ذیل آیه ۶۷ سوره هود مطرح شده است) .

بدون شک مجازات عمومی قوم ثمود ، بعد از قتل ناقه صالح بوده است همان‌گونه که در آیه ۶۵ تا ۶۷ سوره هود می‌خوانیم : هنگامی که ناقه را از پای درآورند به آن‌ها گفت : «سه روز در خانه‌هایتان ، بهره‌گیرید و بعد از آن ، عذاب الهی به طور قطع فرا خواهد رسید و هنگامی که فرمان ما فراسید ، صالح و کسانی را که با او ایمان آورده بودند رهایی بخشیدیم و ظالمان را صیحه آسمانی فروگرفت و در خانه‌هایشان بر روی زمین افتادند و مردند » .

بنابراین تنها بعد از توطئه قتل صالح نبود که عذاب فرود آمد ، بلکه به احتمال قوی در ماجرای توطئه قتل این پیامبر ، فقط گروه توطئه‌گران نابود شدند و باز به آن‌ها مهلت داده

شد و بعد از قتل ناقه همه ظالمان و گنه کاران بی ایمان از میان رفتند و این است نتیجه جمع میان آیات این سوره و آنچه در سورة هود و سورة اعراف آمده است .
 به تعبیر دیگر در آیات مورد بحث ، نابودی آنها به دنبال توطئه قتل صالح و خانواده او آمده است و در آیات سورة اعراف و هود ، نابودی آنها را بعد از قتل ناقه صالح ، نتیجه این دو چنین می شود که آنها نخست توطئه قتل او را چیدند و هنگامی که موفق نشدند اقدام به قتل ناقه که معجزه بزرگ او بود کردند و بعد از سه روز مهلت ، عذاب دردناکش فرارسید .
 این احتمال نیز وجود دارد که آنها نخست ناقه را به قتل رساندند و چون صالح آنها را تهدید به مجازات الهی بعد از سه روز کرد به فکر نابود کردن خود او افتادند که موفق نشدند و نابود شدند .^(۱)

۱- « تفسیر روح المعانی » ذیل آیه مورد بحث .

﴿ ۵۴ ﴾ وَ لَوْطاً إِذْ قَالَ لِقَوْمِهِ اتَّبِعُونِ الْفَاحِشَةَ وَ أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ

و لوط را به یادآور هنگامی که به قومش گفت آیاشما به سراغ کار بسیار قبیح می‌روید در حالی که (زشتی و نتایج شوم آن را) می‌بینید؟
 « فاحشه » به معنی کارهایی است که زشتی و قباح آن روشن و آشکار است و در این جا منظور همجنس‌گرایی و عمل ننگین « لواط » است .
 این چندمین بار است که قرآن به این موضوع پرداخته و قبلاً در سوره « حجر » و « هود » و « شعراء » و « اعراف » مطالبی در این زمینه آمده است .
 این تکرار و مشابه آن به خاطر این است که قرآن یک کتاب تاریخی نیست که یک بار یک حادثه را کلاً بیان کرده و دیگر به سراغ آن نرود ، بلکه یک کتاب تربیت و انسان‌سازی است و می‌دانیم در مسایل تربیتی گاه شرایط ایجاب می‌کند که یک حادثه را بارها و بارها یادآور شوند ، از زوایای مختلف به آن بنگرند و در جهات گوناگون نتیجه‌گیری کنند .

به هر حال زندگی قوم لوط که به انحراف جنسی و همجنس‌گرایی و عادات زشت و ننگین دیگر در دنیا مشهورند و هم‌چنین پایان دردناک زندگی آن‌ها می‌تواند تابلوی گویایی برای کسانی که در منجلاب شهوت غوطه‌ورند بوده باشد و گسترش این آلودگی در میان انسان‌ها ایجاد می‌کند که این ماجرا بارها خاطر نشان گردد .

جمله « أَنْتُمْ تُبْصِرُونَ » اشاره به این است که شما زشتی و شناعة این عمل و عواقب شوم آن را با چشم خود می‌بینید که چگونه جامعه شما را سرتاپا آلوده کرده و حتی بچه‌ها و کودکان شما در امان نیستند ، چرا می‌بینید باز هم بیدار نمی‌شوید ؟

﴿ ۵۵ ﴾ اَيْنَكُم لَتَأْتُونَ الرِّجَالَ شَهْوَةً مِنْ دُونِ النِّسَاءِ بَلْ أَنْتُمْ قَوْمٌ تَجْهَلُونَ
آیا شما به جای زنان به سراغ مردان از روی شهوت می‌روید ؟ شما قومی جاهل هستید .

پایان جزء نوزدهم

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
متن تأییدیۀ مرجع عالیقدر حضرت آیه الله العظمی مکارم شیرازی	۶
متن تأییدیۀ حضرت آیت الله خزعلی مفسر و حافظ کل قرآن کریم	۸
ویژگی ها و مزایای کتاب «تفسیر جوان»	۱۰
ادعاهای بزرگ مشرکین	۱۱
آفات اعمال صالح	۱۵
آسمان با ابرها شکافته می شود	۱۷
نقش دوست در سرنوشت انسان	۲۲
خدایا مردم قرآن را ترک کردند	۲۳

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
واژه ترتیل در قرآن	۲۵
دودریای آب شیرین و شور در کنار هم	۴۷
پاداش من هدایت شماست	۵۴
برج های آسمانی	۶۰
صفات دوازده گانه بندگان خاص خدا	۶۴
تبدیل سیئات به حسنات	۷۳
راه خدا را با چشم و گوش بسته نمی توان پیمود	۷۸
پاداش عباد الرحمن (بندگان ویژه خدا)	۸۱

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
اگر دعای شما نبود ارزشی نداشتید.....	۸۴
فضیلت تلاوت سورة « شعراء ».....	۸۶
آغاز رسالت موسی علیه السلام	۹۵
کشور شما در خطر است به پا خیزید.....	۱۱۵
ساحران از همه جا گرد آمدند.....	۱۱۸
نور ایمان در قلب ساحران درخشیدن گرفت.....	۱۲۵
دعاهای پر بار ابراهیم علیه السلام	۱۵۰
ای نوح چرا بی سر و پاها گرد تو را گرفته اند؟.....	۱۷۰

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
نجات نوح و غرق مشرکان خودخواه	۱۷۶
ما را اندرز مده که در ما اثر نمی‌کند	۱۸۸
رابطه اسراف و فساد در ارض	۱۹۶
قوم ننگین و متجاوز لوط	۲۰۲
«شعیب» و اصحاب «أیّکة»	۲۱۳
سرنوشت قوم خیره‌سر شعیب	۲۲۰
عظمت قرآن در کتب پیشین	۲۲۸
اگر قرآن بر عجم نازل شده بود...	۲۳۰

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
تقاضای بازگشت به دنیا	۲۳۳
تهدیه‌ی دیگر بر قرآن	۲۳۸
اقوام نزدیک را به اسلام دعوت کن	۲۴۱
نشانه‌های سه گانه شعراء غیر متعهد از دیدگاه قرآن	۲۵۲
نشانه‌های چهارگانه شعراء متعهد از دیدگاه قرآن کریم	۲۵۳
ذکر خدا	۲۵۵
فضیلت تلاوت سورة «نمل»	۲۵۷
معجزات نه گانه حضرت موسی (علیه السلام)	۲۶۹

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
حکومت داود و سلیمان	۲۷۲
رابطه دین و سیاست	۲۷۶
سلیمان در وادی مورچگان	۲۸۰
داستان هدهد و ملکه سبا	۲۸۲
پادشاهان ویرانگرند	۲۹۴
مردان خدا را نمی‌توان با مال دنیا فریب داد	۲۹۷
در یک چشم برهم زدن تخت او حاضر است	۳۰۱
قدرت و امانت دو شرط مهم	۳۰۴
بندگان خاص خدا به هر جا برسند می‌گویند « هَذَا مِنْ فَضْلِ رَبِّي »	۳۰۷

فهرست مطالب

موضوع	صفحه
آصف بن برخیا چگونه تخت ملکه را حاضر ساخت ؟	۳۰۹
پاسخ به چند سؤال در خصوص انتقال تخت ملکه سیأ	۳۱۱
نور ایمان در دل ملکه سبأ	۳۱۶
سرانجام کار ملکه سبأ	۳۲۴
یک جمع بندی کلی از سرگذشت سلیمان	۳۲۵
صالح در برابر قوم ثمود	۳۲۸
« نَطِئُ رِ » و « نَفَّأ لُ »	۳۳۲
توطئه نه گروهک مُفسِد در شهر وادی القری	۳۳۶
مجازات قوم ثمود	۳۴۱

